

گل‌های پرپر

(شهدای اهل سنت ایران)

گردآورنده:

محمد عبداللطیف انصاری

عنوان کتاب: گل‌های پرپر - شهدای اهل سنت ایران
گردآورنده: محمد عبداللطیف انصاری
موضوع: تاریخ اسلام - زندگینامه - صالحان و بزرگان
نوبت انتشار: اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار: آبان (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری
منبع: سایت عقیده www.aqeedeh.com



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.
www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaiislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

فهرست مطالب.....	أ
مقدمه	۱
پیشگفتار	۱۷
۱- ضیایی بزرگمرد تاریخ اهل سنت جنوب ایران	۱۹
ولادت، خانواده و تربیت اسلامی:	۱۹
تحصیلات وی:	۲۰
بازگشت وی به ایران:	۲۲
مبارزه با جهل و بی‌دینی و خرافات:	۲۳
تاسیس مدرسه علوم اسلامی اهل سنت در بندرعباس:	۲۳
اخلاق شیخ:	۲۴
خونی که چراغ هدایت و بیداری را برافروخت:	۲۵
فاجعه بندر لنگه	۲۸
۲- عبدالله جاویدان / - بندر گنگ	۲۹
۳- احمد محبت نیا / بندر خمیر- دوره حکومتی احمدی نژاد ..	۳۰

- ۴- دکتر احمد سیاد بلوچی معروف به مولوی احمد میرین / -
 بلوچستان چابهار ۳۱
- ۵- مولوی عبدالملک بن عبدالعزیز ملازاده / - زاهدان ۳۴
- ۶- مولانا ابراهیم دامنی / - ایرانشهر ۴۱
- ۷- شمس الدین کیانی / - خراسان جنوبی (بیرجند) ۴۲
- ۸- مولوی موسی کرم پور امام جمعه اهل سنت مشهد - خراسان
 (مشهد) ۴۳
- ۹- قدرت الله (عبدالحق) جعفری / - خراسان ۴۵
- ۱۰- مولوی عبدالوهاب صدیقی خوافی / - خراسان ۴۷
- ۱۱- مولوی عبدالعزیز کاظمی / - خراسان جنوبی (بیرجند) ۴۸
- ۱۲- مولوی نعمت الله توحیدی - زاهدان ۵۱
- ۱۳- استاد بهمن شکوری /، دبیر کل اهل سنت در تهران - شمال
 ایران (طالش) ۵۲
- ۱۴- مولوی عبدالناصر جمشید زهی / ۵۳
- ۱۵- امیر حیاوی / - آبادان ۵۳
- از هدایت تا شهادت ۵۳
- چگونگی هدایتش: ۵۴
- چگونگی هدایت یافتن امیر از زبان خودش: ۵۵

- شهادت: ۵۶
- ۱۶- دکتر علی مظفریان / - شیراز ۵۹
- ۱۷- دانشمند عالیقدر دکتر علی مقدم / - آذربایجان شرقی
(تبریز) ۶۳
- ۶۳
- ۱۸- عبدالرحیم شاهوزهی / - زاهدان ۶۴
- ۱۹- استاد محمد ربیعی / - کرمانشاه ۶۴
- قاری معروف جهان اسلام: ۶۵
- جرم و اتهام استاد ربیعی: ۶۶
- ۲۰- علامه احمد مفتی زاده / - کردستان (سنندج) ۶۸
- زندگینامه علامه احمد مفتی زاده / : ۶۹
- فعالیت دینی و تأسیس مکتب قرآن: ۷۱
- تأسیس شورای شمس: ۷۳
- ۲۱- فاروق فرساد / - کردستان (سقز) ۷۶
- جایگاه علمی ایشان: ۷۷
- ۲۲- ملا شریف سعید یانی / - کرمانشاه (جوانرود) ۷۸
- ۲۳- نجیم قادری / - کرمانشاه (منطقه امامی) ۷۸
- ۲۴- شیخ ناصر سبحانی / - کرمانشاه، پاوه (دوريسان) ۷۹
- ۲۵- مسعود هاشمی / - کرمانشاه ۸۱

- ۲۶- شیخ حسن هاشمی رستگاری / - کرمانشاه ۸۲
- ۲۷- محمد امین هاشمی رستگاری / - کرمانشاه ۸۲
- ۲۸- ماموستا عبدالرحمن طاهری مرخز / - بوکان ۸۳
- ۲۹- صالح نمدی / - کرمانشاه ۸۳
- ۳۰- ماموستا عبدالکریم شهرکندی / - آذربایجان غربی (مهاباد) ۸۳
- ۳۱- شیخ عبدالعزیز حسینی / - کرمانشاه (قصر شیرین) ۸۴
- ۳۲- محمد عرفان / - کردستان (مریوان) ۸۴
- ۳۳- علامه ابوالفضل برقی ۸۵
- نام کامل: ۸۶
- خانواده و دوران جوانی: ۸۶
- آثار: ۸۷
- سوء قصد به جان برقی: ۹۲
- برقی را چه کسی ترور کرد؟ ۹۵
- دلایل اینکه جمهوری اسلامی برقی را ترور کرد! ۹۶
- ۳۴- استاد حیدرعلی قلمداران / - قم ۹۸
- حیدر علی قلمداران، نابغه‌ی گمنام: ۹۹
- جریان ترور و دیگر حوادث ناگوار زندگی استاد قلمداران: ۱۰۱
- ۳۵- آیت الله اسحاق آل یاسین / - قم ۱۰۲

- ۳۶- حجت الاسلام دکتر مرتضی رادمهر - تهران ۱۰۳
- ۳۷- سیروس محمدی پسر عبدالمجید / - کرمانشاه (روانسر) ۱۰۵
- ۳۸- سید محمود حسینی نسب حسامی / - کردستان (سنندج) ۱۰۵
- ۳۹- مولانا محمد عمر سربازی / - زاهدان (کوه ون) ۱۰۵
- ۴۰- مهندس سید حسین برازنده / - مشهد ۱۰۸
- ۴۱- عبدالقدوس ملا زهی / - ایرانشهر ۱۰۹
- ۴۲- مولوی محمد یوسف سهرابی / ۱۱۱
- اسامی شخصیت‌های که در مریوان ترور شده‌اند: ۱۱۲
- ۴۳- محمد عارف کردستانی / - شهرستان مریوان ۱۱۲
- ۴۴- انور شکیبا / - مریوان ۱۱۳
- ۴۵- طیب کشور دوست / ۱۱۳
- واقعه شهرستان دالاهوی کردستان ۱۱۴
- ۴۶- استاد شیخ علی دهواری / - بلوچستان، شهرستان سراوان ۱۱۵
- شهادت اهواز: ۱۱۸
- ۴۷- مولوی نورالدین غریبی ۱۱۹

- ۴۸- مولوی عبدالجلیل قنبرزهی (مولوی صلاح الدین)..... ۱۲۰
- ۴۹- سعدی شیرزادی فرزند امام جمعه مریوان ۱۲۱
- ۵۰- حبیب الله حسین‌بر ۱۲۱
- ۵۱- شهید مولوی عبدالعزیز الله یاری ۱۲۲
- ۵۲- ملا مصطفی دزلی / -کردستان (مریوان) ۱۲۲
- ۵۳- مولوی یار محمدی / زاهدان شهیدان و سرداران بلوچ ... ۱۲۲
- اسامی شهدا براساس مناطق ایران ۱۲۴
- الف- شهدای جنوب ایران:..... ۱۲۴
- ب- شهدای کردستان:..... ۱۲۴
- ج: شهدای بلوچستان:..... ۱۲۵
- د: شهدای خراسان:..... ۱۲۶
- ح: شهدای مهتدین:..... ۱۲۶

مقدمه

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ الْمَبْعُوثِ رَحْمَةً
لِلْعَالَمِينَ، وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَمَنْ دَعَا بِدَعْوَتِهِ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ
يُرْزَقُونَ﴾ [آل عمران: 169].

«و هرگز کسانی را که کشته شدند در راه خدا بلکه آنان زنده‌اند نزد
پروردگارشان روزی داده می‌شوند».

شهادت فنا شدن انسان برای نیل به سرچشمه نور و نزدیک شدن به
هستی مطلق است. شهادت عشق به وصال محبوب در زیباترین شکل است.
شهادت مرگی از راه کشته شدن است، که شهید آگاهانه و بخاطر هدف
مقدس و به تعبیر قرآن کریم ﴿فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ انتخاب می‌کند. یعنی شهید
در راهی کشته می‌شود که هردو ارزش-آگاهانه و فی سبیل الله را داراست
و چنین مرگی است که به تعبیر پیامبر ا شریف‌ترین و بالاترین نوع مردان
است، شهادت همانا پایان دادن به فروغ درخشان حیات در کمال هشیاری و
آزادی است، کسی که مرگ شهادت را انتخاب می‌کند ((شهید)) نامیده
می‌شود. شهید در لغت به معنی ((گواه)) است و در اصطلاح به کسی گویند
که در مجرای شهادت قرار گرفته و در راه خدا کشته می‌شود.

شهادت مرگ نیست بلکه از هر قطره خون شهید حیات دیگر می‌روید.
شهید جان شیرین خود را به هدف اعلائی کلمه الله می‌دهد می‌رود و عامل
تحرك امواج دیگر می‌گردد که آنهم جلوه‌ای دیگر از مشیت الهی می‌باشد.

لذا شهید همواره زنده است و حیات و ممات او همواره صفتی است برای حیات طیبه در جوار رب العالمین.

روح شهیدان به سان پرندگان در بهشت پرواز می‌کنند می‌خورند و می‌خرامند و لذت می‌برند، نبی اکرم محمد آ می‌فرماید: «هنگامی که یکی از برادران شما شهید می‌گردد، خداوند متعال روحش را در کالبد پرنده‌ای سبز رنگ قرار داده و بر روی نهرهای بهشتی به پرواز در می‌آورد. آن پرنده از میوه‌های بهشتی می‌خورد و در کاخ‌های طلایی بهشت مسکن می‌گزیند و در زیر سایه عرش الرحمان به پرواز در می‌آید.

این شهیدان می‌گویند که چه کسی به برادران ما می‌گوید که ما در بهشت زنده‌ایم و از نعمت‌های بهشتی روزی می‌خوریم تا آنان نیز از جهاد دوری نجویند و از جنگ در را خدا هراس نداشته باشند. خداوند متعال پاسخ می‌دهد که من به آنان می‌گویم». به همین سبب است که فرموده‌ی الله متعال نازل شده است:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ [آل عمران: ۱۶۹].

«و هرگز کسانی را که کشته شدند در راه خدا بلکه آنان زنده‌اند، نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند».

و هرگز کسانی را که کشته شدند در راه خدا یعنی: برای اعلا‌ی کلمه‌ی الله و یاری دادن دین وی مرده مپندار یعنی: گمان نکن که مرده‌اند بلکه آنان زنده‌اند به زندگانی حقیقی، البته این امر منافاتی با این معنی ندارد که آنان نسبت به ما مرده نباشند زیرا حیات شهدا، حیاتی برزخی است که جزء غیب است و خدای عزوجل خود به کیفیت آن داناتر می‌باشد. که آن شهدا نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند. یعنی: حق تعالی در پناه کرامت خود، به

آنان از خوراکی‌ها و میوه‌های بهشتی، غذا و نوشیدنی می‌دهد و روزی‌شان نزد وی مستمر است، هرچند که رزق‌شان از دنیا با شهادت‌شان قطع شده‌است.

﴿فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [آل عمران: ۱۷۰].

«به آنچه خدا از فضل خود به آنان داده است، شادمانند و برای کسانی که از پی ایشانند و هنوز به آنان نپیوسته‌اند و به شهادت نرسیده‌اند شادی می‌کنند، که نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند».

به آنچه خدا از فضل خود به آنان داده است، شادمانند یعنی: شهدا به آنچه که حق تعالی از کرامت شهادت به آنان ارزانی نموده است و به حیات حقیقی‌ای که در آن قرار دارند و به آنچه که از رزق و روزی خدای سبحان به ایشان می‌رسد، خوشحال و مسرورند و برای کسانی که از پی ایشانند و برادران مؤمن‌شان و هنوز به آنان نپیوسته‌اند و به شهادت نرسیده‌اند شادی می‌کنند؛ که نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند یعنی خوشحالند از این که بر برادران مؤمن‌شان که در آینده به شهادت می‌رسند، یا بر ایمان می‌میرند؛ هیچ بیم و اندوهی در فردای آخرت نیست.

﴿يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [آل عمران: ۱۷۱].

«شادی می‌کنند بر نعمت و فضل خدا و این که خداوند پاداش مؤمنان را تباه نمی‌گرداند».

شادی می‌کنند برای برادرانشان از اهل ایمان و جهاد بر نعمت و فضل خدا چون بهشت برین و خشنودی حق تعالی، که نزد وی دیده‌اند و این که خداوند پاداش مؤمنان را تباه نمی‌گرداند. یعنی: دریافتند که خداوند پاداش

هیچ مؤمنی را که عمل نیک انجام داده باشد، ضایع نمی‌کند، پس برای این امر نیز شادمانند.

در حدیث شریف آمده است: شهدا چون به بهشت رفتند و آن همه قدر و منزلت و نعمتی را که برایشان در بهشت هست، دیدند، گفتند: ای کاش برادرانمان در دنیا از این همه کرامتی که نصیب ما شده‌است، آگاه می‌شدند تا به میدان‌های کارزار شتافته و به شهادت می‌رسیدند و به این خیری که ما دست یافته‌ایم نایل می‌گشتند. پس پروردگارشان به ایشان خبر داد که: من خبر و چگونگی حالتان را بر پیامبرتان نازل کردم آن‌گاه شهدا از این امر خوشحال و شادمان شدند.

بنابراین، شهدا به واسطه نعمت‌های خدادادی مسرور و خوشحالند و می‌خواهند این خوشحالی را با دیگران که به آن‌ها ملحق می‌شوند تکمیل نمایند و مایلند که به آن‌ها بشارت داده شود که ترس و اندوهی به خود راه ندهند.

به همین دلیل، در دین مبین اسلام تأکید شده است که مرگ انتقال از مرحله‌ای به مرحله دیگر و از خانه‌ای به خانه دیگر و از زندگی به زندگی دیگر است.

﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ
الْغَفُورُ﴾ [المَلِك: ۲].

«آن ذاتی که مرگ و زندگی را پدید آورده است تا شما را بیازماید کدام‌تان کارتان بهتر و نیکوتر خواهد بود. او چیره و توانا و آمرزگار و بخشاینده است.»

خداوند متعال هیچ نعمتی را از بندگانش نمی‌گیرد مگر آنکه نعمت بزرگ‌تری را به جای آن به آن‌ها بدهد.

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا
وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾ [فصلت: ۳۰].

«کسانی که می‌گویند: پروردگار ما الله است و سپس پابرجا و ماندگار می‌مانند، فرشتگان به پیش ایشان می‌آیند و بدانان مژده می‌دهند که نترسید و غمگین مباشید و شما را بشارت باد به بهشتی که به شما وعده داده شده است».

پس اگر سرنوشت مؤمنان در وقت مرگ این گونه است، پس شهیدانی که خداوند متعال آنان را به این مقام برگزیده است و آنان جان خود را فی سبیل الله تقدیم کرده‌اند، چه حالی خواهند داشت؟ یقیناً آنان گرامی‌ترین و محبوب‌ترین مخلوقات در نزد خداوند مهربان هستند و چرا این گونه نباشند در حالیکه خداوند متعال خود به ایشان وعده نیکوترین زندگی را داده است. شهادت نعمتی است که الله تبارک و تعالی به بندگان صالح خود نصیب می‌کند: در حدیثی که حاکم روایت کرده و گفته است که به شرط امام مسلم صحیح است. سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می‌فرماید: یکبار ما به امامت پیامبر صلی الله علیه و آله نماز می‌خواندیم، مردی وارد مسجد شد و هنگامی که به صف جماعت پیوست گفت: «خداوندا، به من چیزی بده که به بندگان صالح خود می‌دهی. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله نماز را به پایان رساند، فرمودند: کدامیک از شما این گونه دعا کرد؟ آن مرد گفت که من گفتم یا رسول الله، ایشان فرمودند: تو بر اسب خویش سوار می‌شوی و در راه خدا به شهادت می‌رسی».

آری، شهادت بزرگ‌ترین نعمتی است که الله سبحانه و تعالی به بنده خود نصیب می‌کند.

شهادت ذروه بلند تکامل انسانی است و خون شهید مشعل فروزان آزادگان، شهدا در جوار رحمت حق شاهدان محفل انس‌اند.

﴿فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۷۴].

«پس باید آنان که زندگی دنیا را به آخرت می‌فروشدند در راه خدا بجنگند و هرکس در راه خدا بجنگد و کشته یا پیروز شود، به‌زودی پاداشی بزرگ به او خواهیم داد. و هرکس در راه خدا بجنگد و کشته یا پیروز شود، به‌زودی پاداشی بزرگ به او خواهیم داد.»

پس باید آنان که زندگی دنیا را به آخرت می‌فروشدند که مؤمنان‌اند در راه خدا بجنگند یعنی: اگر این گروه منافق سست‌گام و سست‌عنصر، با دشمنان دین‌ننگیدند، پس باید مؤمنان با اخلاصی که جان‌هایشان را نثار راه الله نموده و زندگانی دنیا را به آخرت می‌فروشدند، با آنان بجنگند.

این تشویقی از سوی حق تعالی برای مؤمنان است که: به‌سوی میادین جهاد بشتابند. و در عین حال، هشدار است به ناخالصان، که باید نیت‌هایشان را برای او خالص گردانند. سپس حق تعالی مجاهدان راه خویش را - در هر دو صورت فوز به‌شهادت یا پیروزی - به پاداش و اجر عظیم جهاد فی‌سبیل الله به همراه برتری و غنیمت در دنیا وعده داده، می‌فرماید: و هرکس در راه خدا بجنگد و کشته یا پیروز شود، به‌زودی پاداشی بزرگ به او خواهیم داد. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: خداوند برای مجاهد در راه خویش تضمین نموده است که اگر او را با شهادت به‌سوی خویش بازگیرد، به بهشتش در آورد، یا اگر شهید نشد او را به سلامت همراه با پاداش، یا غنیمت به خانه‌اش برگرداند.

در حدیثی که امام احمد آن را روایت کرده سیدنا محمد آ می‌فرمایند: سه کسی که کشته شوند: یکی مردی که با جان و مال خود در راه خداوند جهاد کرد تا آنکه در نبرد با دشمن کشته شد، چنین فردی شهیدی است که خداوند او را مورد آزمایش قرار داده و در بهشت خواهد بود... او در زیر سایه عرش خداوند است و فقط پیامبران به سبب پیامبری خویش بر چنین کسی برترند. دومی، آن است که از گناهان خویش بترسید و با جان و مال خود در راه خدا جهاد کرد و با دشمن به نبرد پردازد و به شهادت رسید. این شهادت موجب پاک شدن او از گناهان است، زیرا شمشیر (جهاد در راه الله) گناهان را از بین می‌برد. چنین کسی می‌تواند از هر یک از درهای بهشت که اراده کند، وارد آن شود، زیرا بهشت هشت در دارد و برخی از درها بر برخی دیگر فضیلت دارند. جهنم نیز هفت در دارد. سوم منافق است که با جان و مال خویش بجنگد و با دشمن روبرو شود و در این حال کشته شود. این فرد در آتش خواهد بود، زیرا شمشیر نفاق را از بین نمی‌برد.

بیباید تا گوش جان به آوای دلنواز قرآن بسپاریم و بیان صفت شهید را درگزار کلام رحمن بجوییم.

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِمْ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ ۚ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۱۱۱﴾ [التوبة: ۱۱۱].

«همانا خداوند از مسلمانان جانها و مال‌هایشان را به این‌که بهشت برایشان باشد، خریده است همان کسانی که در راه خدا جهاد می‌کنند و می‌کشند و کشته می‌شوند این به‌عنوان وعده حقی در تورات و انجیل و قرآن بر عهده اوست و چه کسی از خدا به عهد خویش وفادارتر است؟ پس به

این معامله‌ای که با او کرده‌اید، شادمان باشید و این همان کامیابی بزرگ است.»

صاحب فی ظلال القرآن - / - در تفسیر این آیه می‌فرماید: «ماهیت این بیعت این است که خداوند متعال جان و مال مؤمنان را فقط برای خود می‌خواهد و آن‌ها اجازه ندارند به خواست خود آن را به کسی دیگر ببخشند یا برای خود نگه دارند. آری، این کالایی است که خریدارش می‌تواند هر گونه که بخواهد و اراده و تعیین کند در آن دخل و تصرف کند. فروشنده باید فقط در همان مسیری که به او گفته می‌شود برود. بهای این کالا هم بهشت است. راه آن هم جهاد و نبرد و مبارزه است. پایان آن هم پیروزی یا شهادت.

یقیناً این خرید و فروش بسیار حساس است، اما این معامله بر هر مؤمن توانایی فرض است و فقط زمانی از حیطة وظایف مؤمن خارج می‌گردد که او از ایمان خود دست کشیده باشد، اکنون که این کلمات را می‌گویم این حساسیت را کاملاً درک می‌کنم. بارالها به ما نیز توفیق این معامله را نصیب کن! از تو یاری می‌خواهم، زیرا که این پیمان بسیار حساس و سنگین است. شهادت، زیباترین، بالنده‌ترین و نغزترین کلام در تاریخ بشریت است، شهادت بهترین و روشن‌ترین معنی حقیقت توحید است و تاریخ اسلام گویاترین حقیقت شکوه و عظمت شهید است.

امام بخاری و امام مسلم به نقل از انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده‌اند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «هیچ یک از کسانی که وارد بهشت شده باشد، آروزی بازگشت به دنیا نمی‌کند، مگر شهید که او به سبب پاداشی که از الله سبحانه و تعالی می‌گیرد، آرزو می‌کند که به دنیا بازگردد تا ده‌ها بار فی سبیل الله شهید شود». در روایت دیگری هم آمده است که «به سبب

فضیلتی که خداوند به مقام شهید داده است، شهدا دوست دارند که بار دیگر به دنیا بازگردند تا نصیب جدیدی بگیرند».

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمُوتَ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنَّ لَّا تَشْعُرُونَ﴾ [البقرة: ۱۵۴]

«و به آنان که در راه خدا کشته می‌شوند، نگویند که مرده‌اند بلکه زنده‌اند، ولی شما نمی‌دانید».

امام مسلم / هم روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمودند: روح شهدا در کالبد پرنده‌ای سبز قرار می‌گیرد، آن‌ها خانه‌هایی در بهشت خواهند داشت و به هر جایی از بهشت که بخواهند می‌روند و سپس به همان خانه‌ها باز می‌گردند!

ابن نحاس / در کتاب خود به نام مشارع الأشواق إلى مصارع العشاق حکمت قرار گرفتن روح شهیدان در کالبد پرنده‌گان سبز رنگ و مسکن آنان در چراغهایی آویخته در زیر سایه عرش می‌فرماید: لطیف‌ترین رنگ‌ها رنگ سبز و لطیف‌ترین و شفاف‌ترین جمادات شیشه است، به همین سبب روح شهیدان در لطیف‌ترین پیکرها که پیکر پرنده‌گان است و زیباترین رنگ‌ها که سبز است و لطیف‌ترین جمادات که چراغ‌های زیبای آویخته در زیر سایه عرش است، قرار می‌گیرد تا شهیدان لذت نعمت بودن در جوار پروردگار کریم را بچشند.

شهادت در اسلام، مرگی نیست که دشمن بر مجاهد تحمیل کند، بلکه انتخابی است که وی با تمام آگاهی و شعور و شناختنش به آن می‌رسد. شهادت حد نهایی تکامل انسان و قله رفیع انسانیت است، شهادت، مرگ سعادت‌آمیزی است که آغاز زندگی پر ثمر حقیقی را بشارت می‌دهد، شهادت یک تولدی است برای زندگی جاوید.

سیدنا محمد صلی آ می فرماید: «شهید برای هفتاد نفر از اهل بیت خویش شفاعت می کند». [این حدیث صحیح است و ابوداود آن را در کتاب جهاد خود روایت کرده است].

شهادت مرگی آگاهانه در راه الله، ایثار همه هستی و بذل کلیه امکانات مالی و جانی در پیشگاه خداوند است. در این که به کشته راه خدا شهید گفته می شود، وجوه مختلفی وجود دارد. یکی این که ملائک رحمت، شاهد او هستند و خدا و فرشتگان الهی شاهدان او در بهشت هستند و شهید کسی است که برای اقامه حق قیام کرده و کشته شده است.

در حدیث متفق علیه از براء رضی الله عنه روایت شده که مردی سراپا در آهن [یعنی در حالیکه لباس جنگی پوشیده بود] خدمت پیامبر آ آمده و فرمود: یا رسول الله! بجنگم یا مسلمان شوم؟ فرمود: «اسلام بیاور و سپس بجنگ» و او هم اسلام آورد و جنگید تا اینکه کشته شد. فرمودند: «کم عمل نمود و مزد زیادی گرفت».

پس خوشا به حال آنانیکه در برابر دفاع از دین، مال و ناموس خود و امت اسلامی جان شیرین خود را فدا می کنند، ابوداود و ترمذی از سعید بن زید رضی الله عنه که او از زمره عشره مبشره به جنت است روایت کرده اند که فرمود: از رسول الله آ شنیدم که می فرمودند: «آنکه در برابر دفاع از مالش کشته شود شهید است و آنکه در برابر دفاع از جانش کشته شود شهید است و آنکه در برابر دفاع از دینش کشته شود شهید است و آنکه در برابر دفاع از خانواده اش کشته شود شهید است».

و امام بخاری / از سمره رضی الله عنه روایت کرده که رسول الله آ فرمودند: «دیشب در خواب دیدم که دو مرد [جبرئیل و میکائیل علیهما السلام بصورت آدمی] نزد من آمده و مرا به درخت بالا نمودند و به خانه ای داخل

کردند که بسیار نیکو و زیبا بود و هرگز زیباتر از آن را ندیده بودم. آن دو مرد گفتند: این خانه شهدا است».

و همچنان امام مسلم / از سهل بن حنیف [○] روایت کرده است که رسول الله [○] فرمودند: «آنکه صادقانه از خداوند متعال شهادت را طلبد خداوند او را به مراتب شهداء می‌رساند هر چند بر بالینش بمیرد».

آری، در شهادت، حیات جاویدان برای شهدا وعزت سربلندی برای امت است و هرگاه ترس از مرگ در وجود مسلمانان ریشه دواند و به زندگی ذلت بار دنیا تن دادند الله سبحانه و تعالی شکست و بدبختی را نصیب‌شان می‌کند حضرت محمد [○] در سخنان مبارکی که ابو داوود آن را از ثوبان [○] روایت کرده است، راز بدبختی را که امروزه امت اسلامی به آن دچار شده‌اند، تشریح کرده‌اند. آن حضرت می‌فرماید: «زمانی فرا می‌رسد که ملت‌های دیگر مانند گرسنگانی که به غذا حمله می‌برند بر شما هجوم آورند». فردی پرسید: آیا آنگاه ما اندک هستیم؟ حضرت فرمودند: «نه، آن روز تعداد شما بسیار است، اما شما مانند کف روی آب هستید و خداوند هیبت شما را از دل دشمنانتان برداشته و شما در آن زمان بسیار سست و تنبل هستید». پرسیده شد: یا رسول الله! سستی در چیست؟ ایشان فرمودند: «علاقه به دنیا و تنفر و کراهت از مرگ».

این همان درد مزمنی است که مسلمانان معاصر به آن مبتلا هستند. علاقه و عشق به دنیا انسان را بنده شهوات و هوا و هوس‌های دنیایی می‌کند. تنفر و هراس از مرگ نیز موجب ذلت و خواری و حقارت دنیا و آخرت خواهد بود. لذا قرآن کریم نگرانی انسان را نسبت به روزی برطرف ساخته و در قرآن کریم تأکید شده است که روزی به دست خداوند است. خداوند متعال بر این مسأله سوگند یاد می‌کند:

﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ ﴿٢٣﴾ فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ ﴿٢٤﴾﴾ [الذاریات: ۲۲-۲۳].

«در آسمان روزی شماست و نیز چیزهایی که بدان وعده و وعید داده می‌شوید * به خدای آسمان و زمین سوگند که این حق است، درست همانگونه که شما سخن می‌گویید (و سخن گفتن کاملاً برای‌تان محسوس است و درباره آن شک و تردیدی ندارید)».

خداوند متعال درباره مرگ نیز فرموده است که آن نیز در دست خود اوست:

﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿٣٤﴾﴾ [الأعراف: ۳۴].

«هر گروهی دارای مدت زمانی (مشخص و معلوم) است و هنگامی که زمان (محدود یعنی اجلی معلوم) آنان به سر رسید، نه لحظه‌ای تأخیر خواهند کرد و نه لحظه‌ای بر آن پیشی می‌گیرند».

خداوند متعال همچنین می‌فرماید:

﴿قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ ﴿١٥٤﴾﴾ [آل‌عمران: ۱۵۴]

«بگو، اگر در خانه‌های خود هم بودید، آنان که کشته شدن در سرنوشت‌شان بود، به قتلگاه خود می‌آمدند (و در مسلخ مرگ کشته می‌شدند. پس نه رفتن به جهاد مرگ را نزدیک می‌کند و نه فرار از جهاد، آن را به تأخیر می‌اندازد)».

در اینجا خوب است به یک نکته تاریخی در این باره اشاره گردد. خداوند متعال برای خالد بن ولید[○] که از قهرمانان صدر اسلام بود شهادت در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل را مقدر نکرده بود. خالد[○] پس از سال‌ها

شرکت در جنگ‌های متعدد در بستر مرگ جان به جان آفرین تسلیم کرد. او پیش از مرگ فرمود: به خدا قسم در هر وجب از بدنم جای ضربه شمشیر یا محل اصابت تیری وجود دارد، اما من هم مانند شتر می‌میرم، ولی بزودلان هرگز این را نمی‌فهمند!

ابن عباس رضی الله عنه ما از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت می‌کند فرمودند: «بدان که اگر همه مردم جمع شوند تا منفعتی به تو برسانند هرگز جز آنچه که خداوند برایت مقدر کرده، بتو نمی‌رسانند! و یا اگر بخواهند با چیزی تو را زیانی برسانند جز آنچه در تقدیرت پیش‌بینی شده زیانی به تو نمی‌رسد، و تقدیر قطعی شده و راه‌گریزی نیست».

و این حقیقت در ایمان اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله به خوبی تجلی کرده بود. این عمرو بن جموح رضی الله عنه صحابی پیر در حالیکه به شدت لنگ بود و چهار فرزندش همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در غزوات اشتراک داشتند اما همه این‌ها او را از شرکت در جهاد باز نداشت وقتی که ساز و برگ خود را آماده کرد تا در غزوه احد شرکت کند، پسرانش به او گفتند: پدر جان، خداوند به تو اجازه داده است و تو معذور هستی ما به جای تو به جهاد می‌رویم. عمرو رضی الله عنه نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و فرمود: یا رسول الله! فرزندانم مرا از اینکه به جهاد بروم منع می‌کنند به الله سوگند که آرزو دارم فی سبیل الله شهید شوم و بهشت جایگاهم باشد. رسول الله صلی الله علیه و آله خطاب به او فرمودند: اما الله عزوجل جهاد را بر تو واجب نکرده. و خطاب به فرزندانش فرمودند: که شما هم نباید او را از رفتن به جهاد منع کنید زیرا شاید که الله سبحانه و تعالی شهادت نصیب او کرده باشد. و همان بود که عمرو بن جموح رضی الله عنه همراه رسول الله صلی الله علیه و آله به احد رفت و در آن غزوه به شهادت رسید.

و چه بسا که پدر با فرزندش در رفتن به جهاد مسابقه می‌دادند و قرعه می‌انداختند و اگر قرعه به نام پسر می‌افتاد، پدر به او می‌گفت: پسر، مرا به جای خود بفرست که بر تو حق پدری دارم و پسر می‌گفت: این بهشت است پدر جان! به خدا سوگند اگر هرچیز دیگری می‌بود تو را به جای خود برمی‌گزیدم!

و آن دیگری وقتی در میدان جهاد به خاک خون می‌غلند فریاد می‌زند که یا الله با شتاب به سوی تو آمدم شاید که از من راضی شوی!
و آن یکی وقتی جام شهادت می‌نوشد این شعر را می‌سراید که: فردا به دیدار دوستان و محبوبان خود می‌روم به دیدار محمد [آ] و اصحابش!
و صحابی دیگری با شجاعت خود را به صف کفار می‌زند و سراپد که: این روز، روز شادی است!

و هنگامی که خبیب ^ع را به چوبه دار نزدیک می‌کنند می‌فرماید: امروز که در راه الله جان می‌دهم دیگر باکی نیست که به کدام طرف می‌افتم!
آری، اصحاب رسول الله ^ص و مجاهدان بعد از ایشان جان خویش را فدا نمودند تا بانگ الله اکبر را به گوشه گوشه جهان رسانند سینه‌های پاک خود را آماج تیرهای ظالمان قرار دادند و هرگز هراسی بدل راه ندادند تا پیام الله عزوجل و محمد ^ص را به گوش بشریت برسانند، آری ای مسلمانان اگر عزت و سربلندی می‌خواهید منتظر روزی باشید که جان خود را در راه اعلاى کلمة الله و به اهتزاز درآمدن بیرق توحید تقدیم نمایید زیرا پیروزی تنها با آرزو بدست نمی‌آید، پیروزی با غرق بودن در شهوات و مادیات بدست نمی‌آید بلکه پیروزی با تقدیم لشکریانی از افراد از جان گذشته و قافله قافله شهید و در نبرد خونین بدست می‌آید، آری احدی الحسنین همین است یا پیروزی یا شهادت.

از سال‌ها به این طرف آرزو داشتم کتابی در مورد زندگینامه شهدای اهل سنت ایران تهیه گردد تا یاد و خاطره آن‌ها زنده بماند و مشعلی باشد برای جوانان برومند اهل سنت ایران تا رهروان واقعی این رادمردان باشند و اکنون که این کتابچه با وجود نواقص تهیه شده، امیدوارم که گامی باشد در راستای تهیه دایرة المعارفی وسیع از زندگی‌نامه شهدای اهل سنت ایران. این کتابچه طی سال‌های گذشته که مدیریت پایگاه اطلاع رسانی سنی نیوز را به عهده داشتم به همکاری دوستان و برادران عزیز تهیه شده است که در اینجا دارد از تک تک آن‌ها اظهار قدردانی نمایم. همچنین از برادران عزیز استاد عبدالله حیدری و استاد ماجد عباسی و استاد سعود مهاجری که در آماده سازی این کتابچه همکاری نمودند قدردانی نموده و از بارگاه الله متعال برای همه این عزیزان سعادت دارین خواهانم.

وصلی الله علی سیدنا محمد وعلی آله و صحبه أجمعین

بارالها شهادت در راهت را نصیب ما بگردان

محمد انصاری

abusaeedansari@gmail.com

مدیر کل پایگاه اطلاع رسانی سنی نیوز

www.sunninews.net

پیشگفتار

الله تعالی می فرماید: ﴿وَلْتَبْلُوْكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالْعَمَلَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ ﴿١٥٥﴾ [البقرة: ۱۵۵].

«وقطعا شما را با برخی از امور همچون ترس و گرسنگی و کاهش مالی و جانی و کمبود میوه‌های آزمایش می‌کنیم و مژده بده به شکیبایان».

عزیزان گرامی!

کتابچه‌ای که ملاحظه می‌فرمایید نتیجه ۳۳ سال حکومت به اصطلاح جمهوری اسلامی ایران می‌باشد که سیاه‌ترین صفحه و صحنه تاریخ بشریت است که در قبال ملت اهل سنت ایران مرتکب شده است که ۲۵٪ جمعیت ایران را اهل سنت تشکیل می‌دهند.

این خلاصه‌ای بسیار کوتاه از شهادت علماء و بزرگان و دعوت‌گران اهل سنت است که فقط به ذکر مشهورترین و معروفترین آنها، که از آن اطلاع داریم می‌پردازیم. تا شاهدی بر حقانیت اسلام در مقابل ظلم و طغیان ظالمان و ندامتی بس بزرگ برای دنیا پرستان و کوردلانی باشد که هنوز هم با این طغیان همراه و همگام و هم مسیر هستند.

۱- ضیایی بزرگمرد تاریخ اهل سنت جنوب ایران



هرمزگان (بندر عباس) در عهد رفسنجانی

ولادت، خانواده و تربیت اسلامی:

شیخ محمد ضیایی فرزند محمد صالح بن محمد بن محمد صالح بن اسماعیل بن شمس الدین روز چهارشنبه سیزده تیرماه هزار و سیصد و هجده هـ. ش. مطابق با ۱۷ جمادی الاول ۱۳۵۸ هـ. ق در خانواده‌ای مومن و متدین در روستای هود از توابع بخش اوز لارستان فارس متولد شد. پدرش حاج محمد صالح امام جماعت روستا بود و این منصب را از آباء و اجدادش که همگی تا پنج پشت امام جماعت و قاضی هود بودند به ارث برده بود. پدر شیخ به تربیت فرزندانش بسیار اهمیت می‌داد و به نماز بیش از

هرچیز دیگر اهمیت می‌داد. با وجودی که به کشاورزی و باغداری هم مشغول بود ولی اجازه نمی‌داد حتی یک وعده به نماز جماعت مسجد نرسد. مادر شهید نیز از خانواده‌ای متدین و اهل علم از شیوخ روستای هرم بود. محمد در چنین محیطی و زیر نظر چنین پدر و مادری پرورش یافت.

تحصیلات وی:

دوران کودکی را در روستای خود پشت سر گذاشت. مدت یک سال یا بیش در روستای بیدشهر در مکتب خانه مرحوم سید عقیل کاملی - دایی مادرش - به فراگیری قرآن مشغول بود. چهار سال از دوران دبستان را در روستای کوره سپری کرد. پس از آن به تشویق پدرش به مدت چهار سال در مدرسه دینی اوز - مدرسه شیخ احمد فقیهی - به تحصیلات دینی پرداخت. سپس به اصرار خودش و تشویق پدر و مادرش به قصد ادامه تحصیلات دینی راهی خارج کشور شد. پدرش او را در سال ۱۳۳۵ یا ۱۳۳۶ شمسی به قطر فرستاد. در آن زمان شیخ ۱۷ یا ۱۸ ساله بود. مدت ۶ ماه در آنجا مشغول کار شد تا اینکه به همراه حاج شیخ صدیق منصوری (یکی از علمای منطقه که پیش از او از روستای کوره به مدینه رفته بود) و به پیشنهاد وی، رهسپار مدینه منوره گردید.

سال ۱۳۳۶ هـ. ش در سن ۱۸ سالگی وارد مدینه شد. تحصیلات خود را همراه با حاج صدیق منصوری به صورت غیر رسمی شروع می‌کند. در آن زمان دانشگاه مدینه هنوز افتتاح نشده بود. ابتدا بمدت دو سال در مدرسه دار الحدیث درس می‌خواند. ایشان بیشتر علوم دینی را در حلقه‌های درسی که علمای مدینه در حرم نبوی تشکیل می‌داند، فرا گرفتند. این حلقه‌های درس در روضه مسجد النبی آ بر گزار می‌شد. در آن مکان شریف، صحیح بخاری و صحیح مسلم و سیرت و تفسیر را نزد شیخ محمد مختار

شنقیطی آموخت. «احیاء علوم الدین» امام غزالی را نزد شیخ ابراهیم ختنی که اصلیتش ایرانی و فارسی زبان بود فرا گرفت. قرآن را نیز در مسجد النبی حفظ کرد. در حلقه درس حدیث در هر جلسه حدیث جدید را با شرح و تفسیر و دلایل می‌خواندند و در جلسه بعد از اول شروع کرده تا به حدیث جدید می‌رسیدند. شیوه درس خواندنشان به گونه‌ای بود که شهید پیش از ورود به دانشگاه چندین بار صحیح بخاری و مسلم را دوره کرده بود. پیش از ورود به دانشگاه حافظ کل قرآن کریم شد. چهار سال بدین شکل به صورت غیر رسمی علوم دینی را کسب کرد. یکی از هم دوره‌های شیخ در دانشگاه مدینه پس از شهادتش در مورد وی گفته بود: «دخل الجامعة وهو مجتهد» یعنی به دانشگاه داخل شد در حالی که وی خود مجتهد بود.

وقتی در سال ۱۳۴۰ هـ. ش دانشگاه مدینه افتتاح شد، شهید جزء اولین گروه دانشجویان این دانشگاه بود. شهید ضیایی و حاج صدیق منصوری تنها ایرانیان دانشگاه مدینه بودند. به تشویق و تاکید شهید، برادرش شیخ عبدالوهاب نیز در همان سال به مدینه رفت و یک سال بعد به عنوان سومین ایرانی وارد دانشگاه مدینه شد. دانشگاه مدینه شامل چهار بخش مقدماتی، اعدادی، ثانوی و دانشگاه بود. شهید ضیایی از دوره ثانوی که همان دبیرستان است شروع به تحصیل کرد. تحصیلات دانشگاهی را در رشته شریعت گذراند. در طول تحصیلات همواره جزء دانشجویان ممتاز بود. به اندازه‌ای به زبان عربی مسلط بود که خود می‌گفت: (در مدینه وقتی عربی صحبت می‌کردم هیچ کس متوجه ایرانی بودنم نمی‌شد).

پس از ۸ سال با مدرک لیسانس در رشته شریعت با درجه جيد جدا یعنی خیلی خوب از دانشگاه مدینه فارغ التحصیل شدند. از جمله اساتید وی در دانشگاه عبارتند: عبدالمحسن عباد، شیخ عبدالعزيز بن باز (رئیس دانشگاه)

و شیخ محمد امین شنقیطی بودند. لازم به ذکر است که شیخ در تمام مدت تحصیل و اقامت در مدینه منوره از حمایت‌های مالی و غیر مالی و راهنمایی‌های شیخ عبدالرحیم انصاری یکی از علماء ایرانی ساکن مدینه برخوردار بودند. شهید ضیایی در مجموع ۱۳ سال در مدینه منوره به سر برد و در مدت این ۱۳ سال ۱۳ بار به سفر حج مشرف شد.

بازگشت وی به ایران:

استاد ضیائی در سال ۱۳۴۷ هـ. ش به ایران بازگشت. ایشان یک سال در روستای خود - هود - ماندند. در همین سال اولین نماز تراویح با ختم قرآن به امامت وی در روستای قلات برگزار شد. سپس به منظور استخدام در آموزش و پرورش راهی تهران شد. در آنجا سه شهر تهران، مشهد و بندرعباس را به منظور تدریس در دبیرستان به او پیشنهاد کردند. ایشان به تشویق و راهنمایی استاد عبدالرحمن فرامرزی (موسس روزنامه معروف کیهان)، بندرعباس را انتخاب کرد. از سال ۴۸ مقیم بندرعباس شده و به عنوان دبیر دبیرستان‌های بندرعباس شروع به تدریس درس عربی کردند. شهید دو شغل را بسیار دوست داشت: طبابت و تدریس. از همین سال تا سال ۵۷ همراه با انقلاب ایران، تقریباً هر سال به عنوان مدیر کاروان حج به سفر حج می‌رفتند. مجموعاً در طول عمرشان بیش از ۲۰ سفر به حج رفته‌اند که آخرین بار آن پس از انقلاب بوده است. پس از بازگشت به ایران، شهید تلاش خود را برای فرستادن جوانان و نوجوانان اهل سنت به منظور تحصیل در دانشگاه مدینه را آغاز کرد و تا چند سال به این کار ادامه داد. تعداد کسانی که ایشان زمینه‌ی تحصیلشان را در مدینه فراهم نمود، بسیارند. از جمله آن‌ها علمای برجسته‌ای مانند: شیخ عبدالکریم محمدی، شیخ محمد رحیمی، سید احمد یگانه، شیخ صالح انصاری، شیخ محمد صالح

پردل و ... را نام برد. از سال ۴۸ تا ۷۲ هر سال امامت نماز تراویح و قیام را در مسجد گله‌داری بندرعباس به عهده داشت. در تمام این سال‌ها در رمضان، هر شب پس از نماز تراویح سخنرانی می‌کردند که اکثرا به صورت پرسش و پاسخ بود و مشتاقان زیادی داشت.

مبارزه با جهل و بی‌دینی و خرافات:

وقتی شیخ در سال ۴۸ فعالیت دینی خود را شروع کرد با مردمی روبرو بود که از دین و مذهب چیز زیادی نمی‌دانستند و زمینه بی‌دینی و گمراهی با توجه به وضعیت پیش از انقلاب فراهم بود. از همان ابتدای فعالیت همواره با تهدیدات و تمسخرها و مخالفت‌های افراد بی‌دین و منافق روبرو بود.

از جمله این افراد، بهائی‌ها بودند که مدتی بود در میان اهل سنت نفوذ کرده و پیروانی داشتند. یکی دو سخنرانی تند شهید علیه آن‌ها و اقداماتی که عملا علیه آن‌ها انجام می‌داد، مانند مخالفت با شرکت در تشییع جنازه چنین افرادی، منجر به توطئه‌ای شد که در سال ۵۳ علیه وی طرح ریزی کردند. در این حادثه شیخ ضیایی با خوردن شربت مسموم در خانه یکی از این افراد دچار ناراحتی اعصاب شد. پس از مدتی تحمل بیماری، در شیراز تحت درمان قرار گرفت و بعد از سه چهار ماه مشکلات روحی روانی بهبود یافت.

تاسیس مدرسه علوم اسلامی اهل سنت در بندرعباس:

وی در سال ۱۳۶۰ هـ. ش مدرسه دینی بندرعباس را تاسیس کرد. اگر چه در ابتدا با مخالفت‌هایی روبرو شد، اما بالاخره با مشقت‌های بسیاری توانست این مدرسه را تاسیس کند. تنها گردانندگان مدرسه در بدو تاسیس شهید ضیایی و مولوی محمد حسن واحدی و تعداد طلبه‌ها در این سال ۴۰

نفر از مناطق مختلف جنوب بودند. دروسی که خود شهید تدریس می‌کرد، تفسیر، حدیث، سیرت، نحو و میراث بودند. مدرسه بندرعباس اولین مدرسه اهل سنت در ایران بود که کلاس بندی شده و طلاب دروس دینی و دولتی را با هم می‌خواندند. در سایر مدارس در آن زمان هرچند سابقه بیشتری داشتند فقط دروس دینی را می‌خواندند. شهید اکثر اوقات خود را در مدرسه می‌گذراند. فاصله منزلش تا مدرسه حدود پنج کیلومتر بود اما با این وجود بیشتر نمازها را در مدرسه و با طلاب می‌خواند. رابطه خوبی با طلبه‌ها داشت و در مواقع لزوم برای آن‌ها به منزله پدر بود. به گونه‌ای که شاگردانش مشکلات خانوادگی، مالی و... خود را نیز با وی در میان می‌گذاشتند. او معتقد بود که مدرسه را خدا اداره می‌کند و نه شخص خاصی. و وجود یا عدم وجود وی هیچ مشکلی در روند اداره مدرسه ایجاد نخواهد کرد. همواره می‌گفت: «هرچه دارم از برکت مسجد رسول الله و مدینه منوره است. اگر خوبی می‌بینید از برکت آیات و احادیثی است که در روضه رسول الله خوانده‌ام و اگر بدی می‌بینید از خودم است». مدرسه بیش از هرچیز دیگری برایش اهمیت داشت. معتقد بود اداره مدرسه باید توسط شورای مدرسین باشد نه شخص واحد.

اخلاق شیخ:

رابطه شهید با مردم بسیار خوب و به صله رحم بسیار اهمیت می‌داد. در حل و فصل مشکلات نیازمندان نهایت تلاش خود را می‌کرد. با افرادی که بنیه مالی ضعیفی داشتند به گونه‌ای برخورد می‌کرد که هرگز احساس حقارت نمی‌کردند. اما به یقین آنچه بیشترین تاثیر را بر مردم به خصوص جوانان می‌گذاشت، سخنرانی‌های جذاب و جامع ایشان بود. موضوعات سخنرانی ایشان همواره بر محور تبلیغ دین و بیان شیوا و درس آموز تاریخ

اسلام بود. در همه چیز میانه رو بود. با وجودی که اکثر خطبه‌های جمعه را خود ایراد می‌کرد، اما هرگز از این جایگاه برای توهین به سایرین استفاده نکرد. و لیکن ظاهراً آنچه برای منافقین قابل تحمل نبود، همان تبلیغ اسلام بود. هنگام رفع مشکلات دیگران هیچ توجهی به مذهب شخص محتاج نمی‌کرد. به نماز بسیار اهمیت می‌داد. بویژه نماز صبح با جماعت. فرزندانش را از هفت - هشت سالگی به مسجد می‌برد. به خصوص برای نماز صبح.

هنگامی که راهی مسافرت می‌شد تنها توصیه‌اش این بود که: بی‌نماز نشوید. همواره دوست داشت که فرزندانش چه دختر و چه پسر تحصیلات عالی‌ه داشته باشند. با بچه‌ها بسیار مهربان بود و مخالف تنبیه بدنی شان بود. برای سادات احترام خاصی قایل بود. به طور کلی آنچه که باعث محبوبیت و احترام وی نزد دیگران می‌شد، اخلاق ایشان و تواضع و فروتنی شان در برخورد با مردم چه شیعه و چه سنی بود.



خونی که چراغ هدایت و بیداری را برافروخت:

قضایایی که هرچه بیشتر خشم و نفرت طاغوتیان را نسبت به شیخ برانگیخت از این قرار بود:

الف: فعالیت خستگی ناپذیر وی و عرضه نمودن توحید و اسلام ناب.

ب: امداد رسانی زمستان سال ۵۸ در پی مصیبت و واقعه اسف بار بندر لنگه.

ج: نماز تراویح و سخنرانی‌های هر ساله ماه رمضان شیخ در مسجد گلداری بندر عباس.

د: خطبه و نماز جمعه بندر عباس و صراحت شیخ در دفاع از حقوق اهل سنت در این خطبه‌ها.

ه: استقبال قابل توجه اهل سنت جنوب از مدرسه دینی شیخ و بازدهی بسیار خوب این مدرسه در مناطق مختلف جنوب کشور.

این حرکت‌ها و فعالیت‌های باتدبیرانه شیخ تاب و تحمل ظالمان و طاغوتیان را گرفت و در نتیجه شیخ را هرچند هفته‌ای یکبار برای بازپرسی به مرکز اطلاعات فرامی‌خواندند و چند بار نیز ایشان را بازداشت کردند و به مدت دو ماه و باردیگر یک هفته در زندان بودند و بعد از آن تصمیم به ترور ایشان گرفتند.

و بالاخره شیخ محمد ضیایی پس از عمری دعوت، در سن ۵۵ سالگی در روزی ما بین چهارشنبه ۲۲ تیرماه ۱۳۷۳ تا چهارشنبه ۲۹ تیرماه ۱۳۷۳ مطابق با ۴ الی ۱۱ صفر ۱۴۱۵ ه.ق به جرم مبلغ اسلام بودن توسط افرادی کوردل، جنایت کار از خدا بی‌خبر و قسی القلب به اذن الله به درجه‌ی رفیع شهادت رسید. شهادت شیخ آخرین و بزرگ‌ترین افتخار در زندگی دنیوی او بود که به آن نایل آمد.

این جنایتکاران پس از شکنجه‌های بسیار شیخ را کشته و جسد بیجان‌ش را با ماشین ایشان در یکی از بیابان‌ها و کوه‌های بین بندرلنگه و بستک پایین دره پرت می‌کنند، در حالیکه آثار شکنجه و تعذیب شدیدی بر بدن

شان آشکار بود. بعد از آن خود حکومت اعلام می‌کند که شیخ ضیایی تصادف کرده است و جسد و ماشین او پایین دره پیدا شده است.

بعد از ترور شیخ نصف مدرسه دینی او را به بهانه کوچه و جاده، تبدیل به فضای سبز و خیابان می‌کنند.

بسیاری از رادیو و مجلات خارجی مسئله ترور شیخ را مطرح نمودند اما چه کسی در این کشور از حقوق اهل سنت دفاع می‌کند؟!

طبق معمول سران اطلاعات بندر عباس در مراسم تعزیه شیخ ضیائی نیز شرکت کردند که مردم شک نکنند که این جنایت، کار دولت است اما حقیقت عیان و آشکار است.

جالب اینجاست که دشمنان اسلام تصور می‌کردند کسی که مدرسه دینی و اهل سنت جنوب را رهبری می‌کند شهید ضیایی است. اما وقتی پس از شهادت او مدرسه‌ای که با اخلاص او اداره می‌شد، استوارتر از همیشه با کار خود ادامه داد و نوارهای سخنرانی او بین مردم دست به دست شد، بسیار دیر پی به اشتباه خود بردند. مراسم تشییع جنازه‌ای که مردم برای او ترتیب دادند و نه خانواده وی، بی‌نظیر بود و شاید قاتلین شهید حتی تصور نمی‌کردند که آن جنایت چنین پیش‌آمدی داشته باشد. نه تنها از طرفداران شهید کاسته نشد بلکه کسانی که تا آن روز نام ضیایی را هم نشنیده بودند، آن روز شناختند و مشتاق شناختن او شدند.

اغراق نیست اگر بگوییم شهید ضیایی دایرة المعارفی از تاریخ اسلام و احکام اسلامی بود که جامعه اهل سنت ایران از دست داد. اما بدون شک شاگردانی به جای گذاشت که امیدواریم بتوانند جای خالی او را پر کنند.

این سنت الهی در مورد پیامبران و وارثان‌شان که همان علماء و دعوت‌گران بوده و هست و خواهد بود که دچار سختی‌ها و ابتلاها و امتحانات بزرگی می‌شوند.

خداوند او را قرین رحمت خویش گرداند و در بهشت برین همراه با صدیقین و شهدا و انبیا قرار دهد.
روحش شاد و یادش گرامی باد.

فاجعه بندر لنگه

در زمستان ۵۸ که از همان اوایل می‌خواستند اهل سنت رشد و پیشرفت نکنند و ارتباطی با جایی نداشته باشند. بهمین جهت آشوب بزرگی ترتیب دادند و به مسجد جامع لنگه حمله ور شدند و مسجد را به رگبار بسته و ویران نمودند که در نتیجه آن ۲۱ نفر از اهل سنت بوسیله گلوله غداران جمهوری مجوسی شهید شدند.

در این میان عبدالرحیم و دیگری صالح نجار که هردو اهل گزیر بودند، و حاج عباس و سید عبدالرحیم ۱۸ تیر خورند و پای حاج عباس قطع می‌شود.

و از لار و لامرد برای کشت و کشتار اهل سنت به بندرلنگه حمله ور شدند.

رهبر و مفتی اهل سنت بندرلنگه شیخ محمد علی خالدی (سلطان العلماء) برای اینکه برادر کشی و قتل عام ناحق صورت نگیرد و خود او را ترور نکنند ناچار به هجرت شد. ایشان به همراه اسره مبارکه‌اش راهی امارات شد و هم اینک در دبی بسر می‌برند. مصیبت و فشار این ظلم به جزیره قشم و بندر عباس و سایر مناطق سنی نشین در جنوب کشور نیز سرایت نمود.



۲- عبدالله جاویدان / - بندر کنگ

از جوانان پاک بندر کنگ که در اوج پاکی و سادگی می‌زیسته است بعد از اخذ لیسانس از طرف آموزش و پرورش برای تدریس به جزیره هرمز (روبه روی بندر عباس) اعزام می‌شود.

در ایام انتخابات مجلس خبرگان برای اخذ رأی با وجود آن همه مدارس و اماکن دولتی به مسجد اهل سنت می‌آیند و صندوق رأی را جلو محراب مسجد می‌گذارند و پاسداران با کمال بی‌حرمتی وارد مسجد می‌شوند و یکی از آن‌ها در پشت بلندگوی مسجد شروع به سب و لعن صحابه می‌کند و تنها کسی که شهادت اعتراض دارد عبدالله جاویدان است و با اطلاعاتی‌ها درگیر می‌شود و در انتظار عام داخل مسجد او را کتک می‌زنند و شب به محل سکونتش در مدرسه می‌روند و او را شکنجه می‌کنند و زیر عذاب و شکنجه شهید می‌شود و جنازه او را در دریا می‌اندازند. بعد از سه روز به خانواده پدرش تلفن می‌زنند که بیاید جنازه پسرتان را ببرید.

۳- احمد محبت نیا / بندر خمیر - دوره حکومتی احمدی

نژاد

ایشان از جوانان فعال و دعوت‌گر روستای لشتغان بود. این روستا که به شهر بندر خمیر چسپیده است دارای دو محله پایین و بالا است که محله پایینی آن، تنها چهل درصد جمعیتش شیعه هستند که عدد آن‌ها بسیار کم و از تقریباً ۳۰۰ نفر تجاوز نمی‌کند.

این شهید جوان / با بیدارگری‌ها و فعالیت‌های دینی و فرهنگی و اجتماعی خود خاری در چشم دشمنان توحید و سنت بود. وی با علماء و طلاب علم منطقه بخصوص برادر بزرگ‌شان که امام جمعه اهل سنت لشتغان هستند و همچنین برادر کوچک‌تر از خودش که او نیز حافظ قرآن و دعوت‌گری دلسوز است همکاری تنگاتنگ داشت. این حرکت‌ها و روشنگری‌های وی باعث کینه تیزی رافضی‌های این روستا شد، آن‌ها که اصل‌شان گراشی است و از شهر گراش لارستان که مردمی بسیار متعصب دارد سال‌ها پیش بعلت قحطی و خشک‌سالی به منطقه خمیر آمدند و در این روستای ساحلی ساکن شده و به کارگری و حمالی و گاه ماهیگیری مشغول بودند اما بعد از آمدن این حکومت آن‌ها با چاپلوسی و جاسوسی حق اهل سنت منطقه را پایمال کرده و بسیاری از آن‌ها را از کاردریا و لنجداری و تجارت محروم کرده و بواسطه اطلاعات و بسیج منطقه دارای لنج و تجارت شده‌اند، بهمین سبب این مزدوران با همکاری اربابان‌شان (اطلاعات سپاه و بسیج خمیر) نقشه شوم قتل این جوان موحد را کشیده و او را بیرحمانه پس از شکنجه‌های بسیار سوزانده و جسدش را در بیابان رها کردند. خانواده وی پس از یک ماه جستجو بالاخره جسد سوخته و نیمه پوسیده‌اش را در اطراف شهر خمیر یافتند.

از خداوند صبر جزیل را برای یکایک اعضای خانواده این برادر شهیدمان و همچنین دوستان و همفکرانش و جوانان غیور و موحد شهر خمیر خواهانم.

۴- دکتر احمد سیاد بلوچی معروف به مولوی احمد

میرین / - بلوچستان چابهار



ایشان در سال ۱۳۲۴هـ.ش در روستای گنجک کاروان از توابع شهرستان چابهار بلوچستان چشم به جهان گشود.

بعد از اتمام دوره مولوی‌گری در پاکستان برای ادامه تحصیل راهی مدینه منوره می‌شود و مدرک دکترا در اولین دوره فارغ التحصیلی دکترا در رشته حدیث در دانشگاه اسلامی مدینه منوره را با معدل ممتاز اخذ می‌نماید و بعنوان دانشجوی نمونه نشان شرف این دانشگاه را نیز دریافت می‌کند. دانشگاه مدینه و دیگر دانشگاه‌های سعودی به دکتر پیشنهاد تدریس می‌دهند اما وی خدمت در روستای دورافتاده خویش را برمی‌گزیند و به دیار بی‌آب و علف خویش با دلی سرسبز و مملو از علم و ایمان باز می‌گردد.

دکتر احمد بعد از رجوع از مدینه منوره در زادگاه خویش روستای کاروان مدرسه دینی دارالسنه را بنا می‌کند و مشغول بتدریس می‌شود و حدوداً صد طلبه در مدرسه وی مشغول به تحصیل می‌شوند.

دکتر عاداتاً بی‌تکلف، ساده و پایبند به سنت بود، زیاد حرف نمی‌زد، تا از او چیزی نمی‌پرسیدند لب به سخن نمی‌گشود. جواب سوالات را بسیار مختصر و قاطع می‌داد. به کسی اجازه نمی‌داد کفش‌هایش و یا چیز دیگری را از دستش بگیرد. اگر چیزی لازم داشت به کسی دستور نمی‌داد، خودش بر می‌خاست و آن را بر می‌داشت. از بلند شدن برای استقبال شدیداً منع می‌کرد. به نقل از فرزندانش در امور خانه با خانواده همکاری می‌کرد. بارها می‌دیدند که لوله‌های جرم گرفته دستشویی و حمام مدرسه را پاکسازی می‌کرد. معمولاً بعد از ظهرها و روزهای جمعه بیل بدست می‌گرفت و در باغ خود مشغول کار می‌شد.

روزهای دوشنبه و پنجشنبه را روزه می‌گرفت. از همت والایی برخوردار بود. در بیان عقیده و موقف خویش بسیار شهامت داشت.

دکتر از استعداد علمی فوق‌العاده‌ای برخوردار بود. هر مساله‌ای که از ایشان سوال می‌شد، بلافاصله با ایراد آیه و یا حدیثی پاسخ می‌داد و اگر هم نمی‌دانست با کمال صراحت و سادگی می‌گفت: نمی‌دانم.

فن حدیث رشته تخصصی ایشان بود. در طی هشت سال در دانشگاه اسلامی مدینه، علوم مختلف حدیث را فرا گرفته بود.

آنجا که دکتر تحصیلات خود را از ابتدا در مدینه و زیر نظر اساتید چیره دست جهان اسلام و دارای تفکر سلفی به پایان رسانیده بود، و از طرفی خود ایشان به زبان عربی، فقه، اصول، تفسیر و علوم حدیث تسلط داشت، طبعاً پایبند مذهب به خصوص از مذاهب اربعه نبود، بلکه «سلفی» بود.

سلفی کسی است که مانند گذشتگان نیک در بخش عقیده و احکام پایبند قرآن و سنت باشد و از سرمایه‌های فقهی که از فقهای اسلام بجا مانده است، نیز در فهم مسائل کمک بگیرد.

اما ظالمان و طاغوتیان تحمل این را ندارند که حقیقت کتاب و سنت و توحید راستین به مردم برسد و لو اینکه در این بیابان بی‌آب و علف باشد. بالاخره ایشان را دستگیر می‌کنند و به زندان تهران می‌برند و حدود پنج سال و نه ماه در زندان اوین می‌ماند و در این فتره کتاب ۱۵۰ جلدی بحار الظلمات (بحار الانوار) باقر مجلسی را بررسی و مطالعه می‌کند. ایشان بعد از تحقیق این کتاب فرمودند که ۱۳ حدیث صحیح را در داخل این کتاب دیدم و آنهم از اهل سنت دزدیده بودند.

بعد از رهایی از زندان در سال ۱۳۷۴ هـ.ش ایشان سفری چند روزه به امارات داشتند. پس از بازگشت از امارات در تاریخ ۱۴۱۶/۹/۹ هجری قمری در فرودگاه بندر عباس بوسیله اداره اطلاعات دستگیر شد، پس از گذشت چند روز که خانواده و بستگان شیخ هیچگونه خبری از وی نمی‌یابند بالاخره جنازه مبارکش را در میدانی در شهر میناب هرمزگان پیدا می‌کنند. تا شاهی دیگر از تطبیق وحدت اسلامی باشد که رژیم فرقه‌گرای آخوندی، به دروغ مردم جهان را بدان فریفته است.

ملت مظلوم اهل سنت در میان هزاران غم و اندوه جنازه را به دیارش می‌برند و غم و اندوه فراوانی مردم را در برمی‌گیرد.

همچنین در مراسم تشیع جنازه ایشان توسط حکومت درگیری ایجاد می‌شود و منجر به شهادت رسیدن سه تن از بلوچ‌های اهل سنت می‌گردد. لازم به ذکر است که پایان نامه فوق لیسانس (کارشناسی) شهید سیاد، در مورد فضایل امیرالمومنین علی علیه السلام بود. کتاب «خصائص علی بن ابی

طالب» تالیف نسائی را تخریج نمود و به عنوان تز فوق لیسانس ارائه کرد. این کتاب از ایشان به چاپ رسیده است.



۵- مولوی عبدالملک بن عبدالعزیز ملازاده / - زاهدان



استاد شهید مولوی عبدالملک ملازاده در سال ۱۳۲۸ هـ ش در روستای حیط سرباز از توابع ایرانشهر یکی از شهرستانهای بلوچستان ایران در خانواده‌ای معروف به علم، تقوی، دعوت و مبارزه دیده به جهان گشود.

پدر بزرگوارش مرحوم مولانا عبدالعزیز / از علما و داعیان سرشناس منطقه بود که بعدها زعامت و رهبری اهل سنت بلوچستان را بدست گرفت و در میان اهل سنت ایران از نفوذ و محبت زیادی برخوردار بود. موضوعگیری‌های سیاسی وی در مقاطع مختلف قبل و بعد از انقلاب معروف است، بویژه مخالفت ایشان با ماده ۱۲ قانون اساسی که مذهب شیعه اثناعشری را در ایران به رسمیت می‌شناسد و دفاع دلیرانه وی برای به رسمیت شناختن اهل سنت در مجلس خبرگان، که پس از مخالفت شیعیان افراطی و متعصب با این طرز فکر منجر به آن شد که از نمایندگی مجلس خبرگان استعفا دهد و بدینصورت اعتراض و مخالفت خود را با قانون اساسی ایران درباره نادیده گرفتن حقوق اهل سنت اعلام نماید.

جدّ عالیقدرش مولوی عبدالله نیز در مبارزه با شرکیات و بدعات در بلوچستان زبانزد خاص و عام است، بطوریکه در زمان خودش احکام و حدود شرعی را با قاطعیت اجرا می‌کرد و با گروه‌های منحرف علناً مبارزه می‌نمود. استاد شهید تحصیلات ابتدائی خویش را در زاهدان پایان رساند و برای فراگیری علوم اسلامی وارد مدارس دینی و مکتب‌های سنتی منطقه بلوچستان شد.

پس از مدتی عازم کشور پاکستان شد و در حوزه علیمه دارالعلوم کراچی مشغول تحصیل شدند و با پایان یافتن دوره هشت ساله علوم دینی، مشغول گذراندن سطح بالاتری از علوم اسلامی یعنی تخصص در فقه و فتوی گردیدند.

فضای باز سیاسی پاکستان باعث شد که ایشان در ضمن تحصیل، با فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی احزاب مختلف آشنا گردد و با شناختی که از افکار و احزاب پیدا کرد در بسیاری از فعالیت‌های سیاسی اجتماعی آنجا شرکت می‌کرد.

استاد شهید که هنوز تشنه علم و دانش بود پس از کوشش فراوان در سال ۱۳۵۲ هـ.ش در دانشگاه اسلامی مدینه منوره پذیرفته شد و چهار سال از بهار زندگی‌اش را در سرزمین وحی و مرکز رسالت، در آن محیط پر برکت علمی نزد اساتید مجرب و توانا گذراند.

دانشگاه اسلامی مدینه منوره که جایگاه تلاقی افکار و اندیشه‌های مختلف دینی و محل رفت و آمد علما و روشنفکران مسلمان بود تأثیر بسزائی در شکل گرفتن اندیشه‌های استاد شهید داشت ایشان با توجه به تجربیات و معلومات بدست آورده دارای شناخت و درک انقلابی و عمیقی از تفکر اسلامی گردید و تا هنگام شهادت دست از تلاش و مبارزه برنداشت.

سرانجام در سال ۱۳۵۶ هـ. ش برابر با سال ۱۹۷۶ میلادی از دانشکده دعوت و اصول دین فارغ التحصیل شد و با کوله باری از علم، دانش و معنویات برای خدمت به مردم محروم و مظلوم منطقه، به وطن خویش بلوچستان بازگشت.

از آنجائیکه اول انقلاب آزادی‌های بیشتری وجود داشت ایشان برای احقاق حقوق ملی و مذهبی مردم منطقه و طرح اشتغال مردم بومی منطقه در ادارات دولتی نقش فعالی ایفا کرد و با حزب اتحاد المسلمین که توسط علمای برجسته بلوچستان در اواخر سال ۱۳۵۷ هـ. ش تشکیل شده بود همکاری می‌کرد و برای خدمت به فرزندان اهل سنت بعنوان دبیر بینش اسلامی وارد دبیرستانهای زاهدان گردید و با توجه به اینکه ارتباط نزدیک بین تحصیل کرده‌ها و روحانیت را بخوبی احساس کرد همزمان کلاس‌های متعددی برای دانش‌آموزان، دانشجویان و طلاب علوم دینی برگزار کرد تا رشد فکری و اندیشه درست دینی آن‌ها بارور شده و تحولی عمیق و اساسی در منطقه ایجاد شود.

از طرف دیگر، چون بسیاری از گروه‌های چپی یعنی کمونیست‌ها و ناسیونالیست‌ها در بلوچستان فعال بودند و باعث انحراف و گمراهی نسل جوان می‌شدند ایشان با شناخت زیادی که در مورد اسم‌ها و ایده‌های مختلف داشت در برابر این افکار انحرافی بشدت ایستاد و برای مبارزه بیشتر با گروه‌های کمونیستی و سازماندهی نسل جوان و دفاع از حقوق اهل سنت سازمانی بنام «سازمان اسلامی محمدی اهل سنت» با همکاری بعضی از علماء و تحصیل کرده‌های منطقه تأسیس کرد که بعضی از اهداف مهم آن عبارت بودند از:

- ۱- مبارزه شدید با تفرقه‌اندازان و چپ‌گرایان.
 - ۲- سازماندهی نیروهای با ایمان و فعال اقشار مختلف جامعه.
 - ۳- بررسی مشکلات منطقه و حل صحیح آن.
 - ۴- مخالفت شدید با سیاست‌های غلط دولت در منطقه.
- برای انجام عملی این اهداف سه کار خیلی مهم را آغاز نمود:
- ۱- ایجاد نشریه‌ای بنام «تابشی از اسلام» برای نشر افکار دینی و تنویر اذهان و انعکاس اهداف سازمان محمدی.
 - ۲- ایجاد مرکزی برای فعالیت‌های اجتماعی و کلاس‌های عقیدتی و ایدئولوژی اسلامی.
 - ۳- سفرهای دسته‌جمعی به بعضی از مناطق سنی نشین و توسعه ارتباطات بین مناطق اهل سنت.
- ایشان ضمن توسعه کلاس‌های عقیدتی، فعالیت‌های دیگری نیز داشتند که بعضی عبارتند از: ایجاد کتابخانه عمومی، پخش جزوه‌های مفید، معرفی صحابه و دفاع از شخصیت آن‌ها، آموزش قرائت و تجوید قرآن، سخنرانی در مساجد مختلف و برگزاری کلاس‌های تابستانی و....

پس از انتشار دومین نشریه «تابشی از اسلام» و اوج گرفتن فعالیت‌های دینی، این سازمان از طرف دولت منحل اعلام شد و از هرگونه فعالیت ممنوع گردید.

استاد شهید همچون همه مجاهدان و انقلابیون مسلمان معتقد بود برای حاکمیت دین الهی و ایجاد جامعه‌ای پویا و اسلامی، تلاش و مبارزه ضروری است. و دائماً این مقوله شهید کربلا امام حسین ع را تکرار می‌کرد که: «إِنَّمَا الْحَيَاةُ عَقِيدَةٌ وَجِهَادٌ» «زندگی چیزی جز عقیده و جهاد نیست».

لذا این بینش به او اجازه نمی‌داد تا در برابر ظلم، ستم و بی‌عدالتی سکوت نماید و برای اصلاح و آگاهی افراد جامعه و رسیدن به حقوق ملی و مذهبی اقدامی بعمل نیاورد در حالی که پیروزی و موفقیت در گرو تلاش افراد جامعه است و این مردماند که سرنوشت خویش را تعیین می‌کنند.

خدا آن ملتی را سروری داد که تقدیرش به دست خویش بنوشت
به آن ملت سروکاری ندارد که دهقانش برای دیگران کشت
در همین راستا شورای مرکزی سنت (شمس) با همت علامه شهید احمد مفتی زاده و مشارکت فعال علماء برجسته کلیه مناطق اهل سنت همچون مولانا عبدالعزیز ملازاده، مولانا شمس‌الدین مطهری و مولانا نظر محمد دیدگاه و... در سال ۱۳۶۰ هـ ش در تهران تشکیل یافت که استاد شهید مولانا عبدالملک نیز همکاری نزدیکی با این شوری داشت و در جلسات آن شرکت می‌کرد. ولی دیری نگذشت که شورای شمس با دستگیری علامه شهید احمد مفتی‌زاده و بسیاری از اعضایش و من جمله استاد شهید مولوی عبدالملک، به اتهام وابستگی با خارج از هرگونه فعالیت ممنوع شد. پس از ۶ ماه مولانا از زندان آزاد شدند اما نه تنها از فعالیت و مبارزه دست نکشید بلکه به تلاش خود افزود و کلاس‌های دانشجویی را

گسترش داد و به مناطق مختلف اهل سنت سفر نمود و برای رشد فکری و آگاهی دینی طلاب وارد حوزه علمیه شدند و به تدریس کتب دینی در حوزه همت گماشتند و همچنین برای خواهران تحصیل کرده نیز کلاس‌های بینش اسلامی دائر نمود تا با کسب آگاهی و شناخت بیشتر، مریبان خوبی برای فرزندان‌شان باشند.

با درگذشت پدر بزرگوارش در سال ۱۳۶۶ هـ. ش عرصه فعالیت هر روز بر او تنگ‌تر شد و تمام سفرها و فعالیت‌های وی تحت کنترل و مراقبت قرار گرفت. در ماه‌های اخیر قبل از هجرت به پاکستان، مرتب به وزارت اطلاعات تهران احضار می‌شد و مورد بازجوئی و تهدید قرار می‌گرفت و خصوصاً سخنرانی شدید اللحن و تاریخی ایشان در مسجد مکی زاهدان در مورد مشکلات جامعه و ظلم و ستم مسئولین بویژه توسط گشت‌های ویژه، مشکلات او را بیشتر کرد، این گروه که در ظاهر برای ایجاد امنیت و مقابله با اشرار از تهران آمده بودند مردم بی‌گناه را بدون هیچ مدرکی مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند.

مرحوم شهید در خطاب خودش از آن‌ها به شدت انتقاد کرد و رفتار آن‌ها را با سربازان اسرائیلی تشبیه نمود و فرمود: هنگامی که این‌ها را می‌بینم که چطور جوانان اهل سنت را ضرب و شتم می‌کنند به یاد صحنه‌های فلسطین و عمکرد سربازان اسرائیلی می‌افتم.

بالآخره هنگامی که همه راه‌های فعالیت برویش بسته شد و در داخل احساس امنیت نمی‌کرد در زمستان ۱۳۶۸ هـ. ش برای ادامه فعالیت به پاکستان هجرت نمود تا بدین طریق به تکلیف الهی‌اش عمل نماید و صدای مظلومیت اهل سنت ایران را به گوش جهانیان برساند. وی در کراچی ریاست مجلس اعلی اهل سنت ایران را که توسط جمعی از علما و سران

بعضی از طوائف و با همکاری احزاب مجاهدین افغان تشکیل یافته بود، بدست گرفت.

به بعضی از کشورهای اسلامی سفر کرد و با احزاب اسلامی و مسئولین دولتی تماس گرفت. جزوه‌ها و کتابچه‌هایی که منعکس‌کننده مظلومیت اهل سنت ایران بود به زبان‌های فارسی و عربی با نام «المركز الإسلامی» منتشر نمود.

خلاصه اینکه این مرد بزرگوار و مجاهد نستوه در تمام عمر خویش مشغول تلاش و فعالیت بود و زبان حال او می‌گفت:

ما زنده برآنیم که آرام نگیریم موحیم که آسودگی ما عدم ماست
سرانجام روز دوشنبه چهاردهم اسفندماه ۱۳۷۴ هـ ش مصادف با ۱۴
شوال ۱۴۱۶ هـ ق مزدوران فریب‌خورده، ایشان را همراه دوست و
همسنگرش مولوی عبدالناصر جمشیدزهی فارغ التحصیل از دانشکده
دعوت و اصول دین دمشق، در شهر کراچی پاکستان به شهادت رساندند.
و با شهادتش این گفتهٔ عبدالله بن مبارک را زنده نمود:

یا عابد الحرمین لو أبصرتنا لعلمت أنك بالعبادة تلعب
من كان یخضب خده بدموع فنحورنا بدمائنا تتخضب
«ای عابد حرمین! اگر به ما نظری بیفکنی می‌بینی که عبادت را بازیچه
قرار داده‌ای، اگر افرادی با اشک رخسارشان را خیس می‌کنند سینه‌های ما
با خون رنگین می‌شود».

بله، استاد شهید صدق و اخلاص کلمات و گفته‌هایش را با خوش امضاء کرد.

۶- مولانا ابراهیم دامنی / - ایرانشهر



ایشان از علماء غیور و ربانی ایرانشهر بودند. نوار خطبه جمعه ایشان در رد بر تیجانی را هرکه بشنود به این پی خواهد برد که دامنی بجز از خدای متعال از کسی دیگر ترس و واهمه‌ای نداشته است. مدت پنج سال زندانی بود. سرانجام فعالیت‌های دینی و ایستادگی در مقابل شبهه‌افکنان رافضی منجر به این شد که شیخ شدیداً تحت کنترل تروریست‌های شیطانی جمهوری اسماعیل صفوی قرار گیرد و حادثه تصادف ماشین ایشان را صحنه‌سازی می‌کنند خودروی حامل مولانا چگونه منحرف به چپ شد و در جاده‌های پر پیچ و خم و دره‌های سرباز چه گذشت؟ کسی در اینمورد اطلاع دقیقی ندارد. اما آنچه در بیمارستان گذشت همه از آن در ایرانشهر باخبر هستند.

به گفته افراد حاضر در بخش اورژانس بیمارستان مرکزی ایرانشهر علامه دامنی / بعد از تصادف حالشان بسیار خوب بود و به ظاهر اثر زخم و جراحی نیز مشهود نبود. فقط جناب مولانا از درد جزئی و داخلی در ناحیه سینه و شکم رنج می‌بردند که جهت مشخص نمودن وضعیت به بیمارستان خاتم الانبیاء منتقل می‌شوند. پس از انتقال به بیمارستان فامیل‌ها و دوستان نزدیک‌شان را هم اطلاع می‌دهند. وقتی دوستان و خویشاوندان

علامه شهید دامنی دیوانه‌وار به بیمارستان می‌رسند می‌بینند حال‌شان رضایت بخش است ولی «پزشک دلسوزی» اصرار دارد باید به ایشان آمپولی تزریق شود!! وقتی اطرافیان موافقت می‌کنند پزشک اصرار می‌کند اطاق را تخلیه کنید و من باید تنها باشم. دوستان و خویشاوندان می‌گویند نیازی به تخلیه اطاق نیست، در حضور ما آمپول تزریق کن. اما پزشک انکار می‌کند و پس از دعوای لفظی طرفین بالاخره اطرافیان علامه شهید دامنی از اطاق بیرون می‌آیند. بعد از تزریق آمپول وقتی معتمدین و بعضی از روحانیون ایرانشهر به اطاق باز می‌گردند متوجه می‌شوند مولانا دامنی به جای بهتر شدن حال‌شان خراب شده و لحظه به لحظه آثار بیماری خطرناک بر چهره ایشان ظاهر می‌شود و مولانا دامنی مرتب کلمه شهادت را بر زبان می‌آورند و رنگ چهره‌شان سیاه گشته است. پس از چند لحظه بزرگ‌ترین مبارز جامعه اهل سنت و مولف و مترجم چندین کتاب و سخنور شجاع در کمال مظلومیت از این جهان رخت سفر می‌بندند. و مولانا به اذن الله شهید می‌شود و بار دیگر اهل سنت با دلی پر خون به عزای مولانا دامنی نشستند و محبان دل سوخته‌شان را با چشمانی اشک‌بار و دل‌هائی شکسته پشت سر می‌گذرانند. و آن پزشک قصاب هم برای همیشه از ایرانشهر خارج می‌شود.

۷- شمس الدین کیانی / - خراسان جنوبی (بیرجند)

ایشان اهل یکی از روستاهای بیرجند واقع در منطقه درمیان روستای طاقان بود ایشان از طلاب مدرسه دینی مکی و از دانشجویان دانشگاه زاهدان و جوانان با استعداد بودند.

در سال ۲۰۰۰ میلادی، گرگ‌های اسرائیلی و آمریکایی با مارک جمهوری اسلامی، صبح زود بر سر جاده داخلی شهر زاهدان ایشان را ربوده و پس از تفتیش عقاید دست و پایش را بسته و بنزین بر او ریخته و زنده زنده وی را به آتش می‌کشند. ایشان بلا فاصله شهید نمی‌شود و داستان را خودش در بیمارستان تعریف می‌کند و سپس به شهادت می‌رسد و در روستایش با شرکت انبوه مردم در تشییع جنازه اش به خاک سپرده شد.

اما دردناکتر از همه اینکه بعضی‌ها بنام اهل سنت و به نمایندگی از آن‌ها و یا به عنوان مشاور مسئولین این حکومت ظالم، سال‌هاست که به کشورهای عربی و اسلامی سفر کرده و یا در کنفرانس‌های تقریب بین مذاهب شرکت می‌کنند و نه تنها مظلومیت اهل سنت را به گوش جهانیان نمی‌رسانند بلکه در بسیاری از موارد اوضاع اهل سنت را خوب جلوه داده و بر ظلم و تبعیض و کشت و کشتار نظام سرپوش می‌گذارند و طوطی‌وار همانند اربابان‌شان ادعای برابری حقوق شیعه و سنی را می‌کنند.

۸- مولوی موسی کرم پور امام جمعه اهل سنت مشهد -

خراسان (مشهد)



ایشان امام مسجد شیخ فیض - تخریب شده - بودند، قلم از بیان تاریخ زندگی این شخص عاجز است زیرا در مشهد، اهل سنت بی‌نهایت مظلوم هستند. شکنجه این مرد موحد نیز بسیار سنگین بود. مدت مدیدی درگیر

مشکلات و امور مسجد و اهل سنت مشهود بود که دجالان نظام تمامی حیل‌ها و مکرهای‌شان را بر علیه وی به کار می‌برند تا شاید مسجد را رها کند اما او هرگز چنین نکرد.

در نتیجه زنی فاحشه و اطلاعاتی را می‌آورند و می‌گویند: ای اهل سنت، این مولوی شما و امام جمعه شما با من عمل فاحشه انجام داده است، تا با این حیل این مجاهد نستوه را بی‌حرمت کنند. - سبحانک هذا بهتان عظیم - . همانند تهمت‌هایی که بر نبی یوسف ÷ زده شد.

به کتاب «آخرین فریاد» که در رابطه با تخریب مسجد شیخ فیض مشهد نوشته شده مراجعه نمایید تا خبث این مجرمان بیشتر برای شما روشن گردد.

اما بعد از ویران کردن مسجد، باز هم مردم در جای مسجد که به پارک تبدیل شده و چمن پیش ساخته کاشته‌اند نماز جمعه را با اشک و ناله می‌خواندند.

فشارهای دولت بجایی رسید که به این هم راضی نشد و تصمیم قتل مولوی را گرفت و شیخ ناچار تصمیم به هجرت گرفتند و راهی هرات افغانستان شدند.

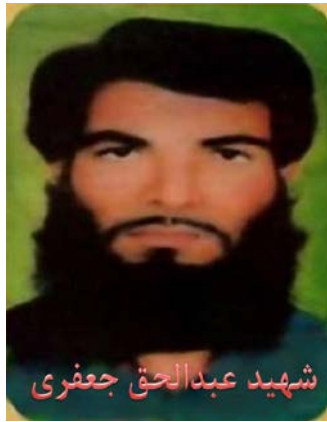
در خطبه جمعه هرات سه نوار از ایشان بجای مانده است که در آن به بسیاری از ظلم‌ها و تبعیض‌ها علیه اهل سنت و همچنین قتل و ترور بسیاری از علماء و تخریب شدن مسجد فیض، اشاره می‌کند. ایشان در این سلسله از شهادت حنظله شروع می‌کند و تا یک هفته قبل از شهادت خودش با بیان مظلومیت اهل سنت ایران و ترور بزرگان اهل سنت این موضوع را ادامه می‌دهد. در جمعه سوم مأموران و جیره خواران جمهوری اسماعیل صفوی دو چرخه‌ای را جلو مسجد جامع هرات می‌گذارند که در این دو چرخه بمب کار گذاشته بودند. بعد از خطبه جمعه که مردم بیرون

می‌آیند منتظر می‌شوند تا اینکه مولوی به درب خروجی برسد به محض رسیدن مولوی به درب مسجد دو چرخه را منفجر کردند و دو تن از این تروریست‌های دین فروش سوار بر موتورسیکلت شده و فرار می‌کنند و مولوی (باذن الله) به همراه ۱۴ تن از نماز گزاران به درجه رفیع شهادت نایل می‌شود.



ای الکه سجاد امیر ازو کی. روزی باهانا مومنان گورو کی.
کردد تمام خانه‌های نو حراب. ای صاحب خانه تاکی هستر کی!

۹- قدرت الله (عبدالحق) جعفری / - خراسان



ایشان جوانی پاک و با نشاط از فرزندان اهل سنت خراسان که فارغ التحصیل دانشگاه اسلامی پاکستان بودند و همچنین از محضر علمای زادگاهش خراسان و نیز دیار کردستان بهره برده بود و در آنجا با بزرگان اهل سنت گرد آشنا می‌شود بقول خودش که می‌گفت: از درس‌های آقای عبدالعزیز سلیمی استفاده فراوانی نمودم و از غیرت و شهامت ملت گُرد درس توحید و مقاومت را آموختم و ترسی از این ولایت تراشان شیطان صفت دنیا پرست در دلم نبود زیرا نوارهای مفتی زاده را گوش می‌دادم که این جملات را در تهران و کرمانشاه در محضرعام به سران این نظام مجوسی می‌گفت: «دنیا پرستان از خدا بیخبر». و می‌گفت که این‌ها در ظاهر به اسلام تظاهر می‌کنند و در باطن نوکران سر سپرده اسرائیل و آمریکا و روسیه هستند. ملت بیچاره شیعه را رام نموده و فریب داده‌اند و فرزندان این مزر و بوم را به ناحق به کشتن دادند.

او از روحانیون جوان و پر تحرک اهل سنت خراسان بود که برای بیداری و دوری جستن اهل سنت از بی‌تفاوتی، شدیداً تلاش می‌کرد و این امر بی‌باوران ولایت سالار و نوکران آن‌ها را علیه او برانگیخت و برای او پاپوش درست کردند و متهم به وهابیت ساختند، لذا این دعوتگر جوان را در سال

۱۹۹۰ میلادی، چند صبحی پس از بازگشت از پاکستان و دقیقا بعد از رجوع از سفری که به دیار کردستان داشت دستگیر، و به زندان انداختند، شهید جعفری در سیاه چال‌های رژیم به ویژه در شکنجه گاه اوین به بدترین وجهی شکنجه شد به نحویکه حدود ۹ ماه بعد از اذیت و آزار هم قادر به پیاده روی نبود اما با وجود این همه شکنجه مردانه ایستاد و تن به ذلت و خواری نداد و سر انجام بعد از سپری کردن بیش از یکسال در شکنجه گاه‌های اوین در تهران و در زندان مشهد در اسفندماه ۱۳۶۹ شمسی (۱۹۹۰ میلادی) بعد از ملاقات حضوری خانواده با وی به اتهام دروغین وهابیت اعدام گردید و جنازه را به خانواده‌اش تحویل می‌دهند.

۱۰- مولوی عبدالوهاب صدیقی خوافی / - خراسان رضوی



ایشان از علمای اهل سنت خراسان بودند که از مدارس دینی پاکستان فارغ التحصیل شده بود. سن این شیخ جوان بیست و اندی بیش نبود که به اذن الله به شهادت رسید. مولوی عبدالوهاب پس از فارغ التحصیل شدن از پاکستان و بازگشت به کشور دستگیر و به زندان افتاد و مدت ۱۶ ماه در سیاه چال‌های اطلاعات رژیم سبائی ولایت فقیه زیر شکنجه و آزار قرار گرفت و سر انجام در اردی بهشت ماه ۱۳۷۰ شمسی (۱۹۹۰ میلادی)، در

زندان دادگاه ویژه روحانیت اعدام گردید و تهمت او نیز همانند دیگر همفکرانش عقیدتی و بر طبق معمول وهابیت بود. بعد از شهادت شیخ خوافی مردم معترض در خیابان‌ها را به رگبار و گلوله بستند که عده‌ای شهید و زخمی و مجروح شدند.

۱۱- دکتر عبدالعزیز کاظمی / - خراسان جنوبی (بیرجند)



دکتر عبدالعزیز کاظمی (بیرجند) فرزند حاج اسماعیل کاظمی که رحمت خدای عزوجل بر او باد، در دوم تیرماه سال ۱۳۴۰ ه.ش در شهرستان زاهدان متولد شده و در همان دوران کودکی، به علت علاقه و تشویق پدر بزرگوارش، همواره در محافل دینی و مساجد و در محضر بزرگوارانی همچون مولانا عبدالعزیز ملازاده رحمه الله تلمذ می نمود.

دوران ابتدایی و راهنمایی را در همان زادگاهش به اتمام رساند و همواره به علت هوش سرشاری که داشت، مورد توجه مسئولین و مربیان مدارس محل تحصیل خود قرار می‌گرفت و به همین دلیل در سن ۱۴ سالگی، زیر نظر پدر و اساتید بزرگوارش، شروع به حفظ قرآن کریم نمود و به فضل و کرم پروردگار متعال، در مدت ۶ ماه موفق به حفظ کامل قرآن کریم گردید و به مدت ۲ سال، تسلط کاملی بر آن پیدا کرد، طوری که در همان سن نوجوانی، امامت نماز تراویح در مسجد نور زاهدان را شروع و تا شهادتش ادامه داد. تسلط بی نظیر ایشان بر حفظ و ترتیل قرآن کریم و صوت زیبایی که داشت، طوری بود که هنوز و پس از گذشت ۱۹ سال از آن واقعه تلخ، بسیاری از دوستان و آشنایان، از آن به نیکی یاد می‌کنند و به تعریف و تمجید از ایشان می‌پردازند.

در سال ۱۳۵۷ ه.ش و در سن ۱۷ سالگی، این توفیق الهی نصیبش گردید تا جهت ادامه تحصیل به مدینه منوره مشرف و پس از گذراندن دوره متوسطه، وارد دانشگاه اسلامی مدینه منوره شود و دوره لیسانس در رشته ادبیات عرب را با کسب رتبه ممتاز به پایان رساند.

متأسفانه در حین تحصیل ایشان در مدینه منوره، پدر بزرگوارشان که به شیر بلوچستان معروف بود، به بیماری صعب‌العلاجی مبتلا گردید و با توجه به اینکه دکتر کاظمی فرزند ارشد خانواده بود، ناچار شد ادامه تحصیل را رها کرده و برای سروسامان دادن به اوضاع و تلاش برای مداوای پدر و سرپرستی خانواده، به کشور بازگردد، اما سعی و تلاش برای مداوای پدر ثمری نداشت و مشیت الهی براین بود تا ایشان دار فانی را وداع گوید.

دکتر کاظمی رحمه الله پس از گذراندن خدمت سربازی جهت ادامه تحصیل اقدام نمود و در سال ۱۳۷۳ ه.ش موفق به اخذ کارشناسی ارشد در رشته ادبیات عرب از دانشگاه آزاد اسلامی تهران گردید؛ در همان سال به

ادامه تحصیل در مقطع دکترا پرداخت و بعد از اخذ دکترا با توجه به علاقه شدیدی که به تدریس داشت، همزمان در دانشگاه های پیام نور و آزاد زاهدان، به صورت افتخاری به تدریس مشغول شد، اما متأسفانه دو ماه قبل از شهادت، ممنوع التدریس شده و کلیه واحدهای درسی ایشان حذف گردید. ایشان در مدت تدریس باعث بیداری و روشننگری بسیاری از دانشجویان حقیقت‌جوی کشورمان شدند.

لازم به ذکر است، ایشان مدتی از خدمت سربازی خود را در شیراز سپری نمود و در همین مدت کوتاه مردم آن دیار نیز پی به ویژگیها و خصوصیات اخلاقی ایشان بردند و از ایشان خواسته بودند تا امامت نماز تراویح در آن شهر را بر عهده گیرند و همین امر موجب شده تا هنوز مردم منطقه فارس، به نیکی از ایشان یاد کنند و خاطرات آن ماه مبارک را بازگو نمایند.

ایشان طی سال های ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۵ و ضمن ادامه تحصیل و تدریس، به عنوان سردفتر ازدواج اهل سنت زاهدان نیز به همشهریان و مردم مظلوم و محروم منطقه بلوچستان خدمت نمود.

دکتر کاظمی رحمه الله به حسن اخلاق و رفتار، تواضع و مردم داری در بین دوست و آشنا و در منطقه بلوچستان و بیرجند شهره و از احترام و جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود و همواره مردم منطقه از ایشان به عنوان مشاور و معتمدی با درایت در امور مذهبی و اجتماعی بهره می‌بردند. همین جایگاه، روشننگری‌ها و بیدارسازی‌های وی بود که مسئولان حکومت آخوندی را به ستوه آورد تا اینکه بالاخره نظام رافضی ایران تصمیم ترور و قتل او را می‌گیرد. وی مردی بسیار شجاع بود که هرگز حاضر به سازش با حکومت آخوندی نشد، زیرا برای او دین مهمتر از حیاتش بود. ایشان در شامگاه ۱۵ آبان سال ۱۳۷۵ ه.ش برابر با ۱۹۹۴ میلادی در حالی که سه روز

از تولد فرزند دوم ایشان می‌گذشت، ربوده شد و دو روز بعد، پیکر به خون غلطیده‌اش با آثاری از اصابت ۱۷ گلوله، در خیابان پیدا و در شامگاه ۱۹ آبان و پس از طی مراحل دشوار برای تحویل و حمل پیکر مطهرش، در روستای بجد و در میان حزن و اندوه دوستداران و وابستگان به خاک سپرده شد و خانواده‌ای نوپا را از وجود پدر و جامعه‌ای را از وجود عالمی ربانی و اندیشمندی روشنگر، محروم ساخت.

روحش شاد و یادش گرامی و راهش پر رهرو باد.

۱۲- مولوی نعمت الله توحیدی- زاهدان



ایشان در سال ۱۳۳۱ هجری شمسی در روستای گوهردشت بلوچستان از توابع زاهدان چشم به جهان گشود و پس از به پایان رساندن مقدمات علوم اسلامی در مدارس زاهدان بلوچستان برای ادامه تحصیل راهی کشور پاکستان می‌شود. و تحصیلات دینی خود را در دانشگاه بدرالعلوم پاکستان به اتمام می‌رساند.

شیخ نعمت الله پس از بازگشت به وطن، در مدرسه علوم دینی دارالعلوم

زاهدان مشغول به تحصیل می‌شود.

شهید توحیدی از علمای مشهور و سرشناس بلوچستان بودند، ظالمان ایشان را روز دوشنبه ۲۱ فروردین ۱۳۸۵ مطابق با ۱۱ ربیع الاول ۱۴۲۷ همراه با ۴ نفر دیگر از علمای زاهدان بوسیله یک اتوبوس خالی تعقیب می‌کنند که در بین راه زاهدان میناب ماشین‌شان را زیر می‌گیرند و همه ایشان به اذن الله شهید می‌شوند.

نوارهای سخنرانی ایشان گویای عقیده توحیدی (نشأت گرفته از قرآن و سنت صحیح) ایشان می‌باشد و با شنیدن آن به علت ترور و شهادت‌شان بدست این حکومت شرک پیشه خرافه دوست، بیش از پیش پی خواهیم برد.

۱۳- استاد بهمن شکوری /، دبیر کل اهل سنت در تهران

- شمال ایران (طالش)

ایشان را شاید بتوانیم اولین شهید اهل سنت ایران پس از این انقلاب شوم نامید. استاد شکوری که از دانشمندان اهل سنت شمال کشور و منطقه زیبا و سرسبز طالش بودند را به بهانه اینکه، شما به عتبات عالیات و همچنین امام جعفر صادق توهین کرده‌اید در سال ۱۹۸۶ میلادی و در سن تقریباً ۵۰ سالگی دستگیر و به زندان اوین منتقل کرده و در همانجا ایشان را اعدام و به اذن الله شهید می‌کنند. این شهید را کمتر کسی می‌شناخت و با کمال تأسف اهل سنت شمال ایران توانایی آن را نداشته‌اند که حتی تعزیه ای برای وی بگیرند و یا اسمی از ایشان در جایی مطرح کنند.

این مبارز در زمان حکومت محمد رضاشاه پهلوی نیز مدتی را در زندان‌های حکومتی سپری کرده بود.

۱۴- مولوی عبدالناصر جمشید زهی /

وی بعد از هجوم ناجوانمردانه سپاه به منزلش در خاش بلوچستان، به ناچار دیار خود را ترک می‌گوید و به پاکستان هجرت می‌کند. شیخ عبدالناصر تحصیلات خود را در پاکستان تکمیل می‌کند و پس از فارغ التحصیل شدن در دانشگاه پاکستان رهسپار دانشگاه دمشق سوریه شد و بعد از گذراندن دو سال در رشته‌ی الدعوة به اخذ مدرک لیسانس نایل آمد. و به پاکستان باز می‌گردد و در آنجا به تدریس نیز مشغول می‌شود و پس از مدتی بالاخره ایشان بهمراه شهید عبدالملک ملازاده فرزند مولانا عبدالعزیز رهبر سابق اهل سنت زاهدان، در سال ۹۶ میلادی در شهر کراچی پاکستان با گلوله نوکران و مزدوران نظام ایران به اذن الله به مقام والای شهادت نائل گردیدند.

۱۵- امیر حیاوی / - آبادان

از هدایت تا شهادت

امیر حیاوی (امیر رضا حیاوی نسب) در خردادماه ۱۳۵۶ ه.ش در آبادان در خانواده‌ای که از نظر مالی چندان در سطح بالایی نبودند، به دنیا آمده است. پدرش عبدالنّبی در ابتدا در کشتی‌های مختلف ملوان بوده اما اکنون یک کارگر ساده شهرداری آبادان است. پدرش از خانواده‌های عرب خوزستان (منطقه اهواز) می‌باشد. امیر فرزند ارشد خانواده بود که ۳ برادر و ۲ خواهر دیگر هم داشت.

با شروع جنگ ایران و عراق، به همراه خانواده‌اش به اهواز - و احتمالاً بوشهر و شیراز - مهاجرت می‌کند و سپس به آبادان باز می‌گردند. بعد از

تحصیلات اولیه، موفق می‌شود که در رشته حقوق دانشگاه همدان (ابوعلی سینا- دولتی) با رتبه سه رقیمی ۱۳۲ در کل کشور، قبول شود. در دانشگاه نیز از دانشجویان موفق و باهوش بوده است. در همین دانشگاه همدان بوده که به لطف و فضل الله عزوجل مسیر حق و هدایت برایش آشکار می‌شود. اما در سال آخر دانشگاه در حالی که تا گرفتن لیسانس فاصله‌ای نداشته به دلیل فشارها و مشکلات و عقیده جدیدش - عقیده اهل سنت - ناچار تحصیل را رها می‌کند و مجبور به ترک آن می‌شود.

چگونگی هدایتش:

وی در همان دانشگاه همدان پس از اینکه مانند بسیاری از جوانان که از این دین خرافاتی و رافضی خسته شده و به تنگ آمده‌اند، ابتدا به مکتب کمونیسم روی می‌آورد و با توجه به هوش بالایی که داشت چنان در این فکر باطل رشد می‌کند که بعنوان یکی از داعیان کمونیسم در دانشگاه مطرح می‌شود. اما (همانگونه که خودش می‌گفت) همیشه دچار ترس و دلهره و اضطراب بودم و خواب‌ها و کابوسه‌ای بدی می‌دیدم. ذهن کنجکاو و جستجوگر وی بدنبال حقیقت و دینی که دلش با آن آرام پذیرد به پیش می‌رود تا اینکه در دانشگاه با دانشجویان اهل کردستان دوست شده و با آنان انس می‌گیرد و روز بروز بیش از پیش در مورد دین و عقیده شان می‌پرسد و بدین ترتیب به دین اسلام (اهل سنت و جماعت) می‌پیوندد و بعد از آن سفرهایی را به کردستان و بلوچستان داشته که در آن با بعضی از علماء دیدار می‌کند. در طی این رفت و آمدها مطالب زیادی از عقیده و فقه اهل سنت می‌آموزد و زندگی‌اش از بی‌دینی و کفر به سوی توحید و دین‌داری اوج می‌گیرد و با علاقه زیاد کتب دینی اهل سنت را در زمینه‌های مختلف مطالعه می‌کند.

چگونگی هدایت یافتن امیر از زبان خودش:

در اواخر دوران کمونیستی، احساس خیلی بدی داشتم. انگار که از در و دیوار بر من نفرین و لعنت فرومی‌بارید. خیلی پریشان و مضطرب بودم؛ حتی هنگام خواب هم دچار کابوس و حالت‌های وحشتناکی می‌شدم. اگر می‌خواستم دری را باز کنم ولی موفق نمی‌شدم، خیال می‌کردم که در و دیوار هم با من لج کرده‌اند.

شب‌ی از شب‌ها خیلی نگران و مضطرب بودم. همه جا برایم تاریک و سیاه بود. نمی‌توانستم بخوابم. ناخودآگاه برخاستم، می‌خواستم نماز بخوانم - اوج دوران کمونیستی - نیرویی بیرونی مرا بسمت دستشویی‌های (وضوخانه) خوابگاه می‌برد. وضو گرفتم؛ همان وضویی که از دوستان کرد دیده بودم. احساس عجیبی داشتم. به اتاقم برگشتم. هنگامی که تکبیرة الإحرام را گفتم؛ خواستم دست‌هایم را رها کرده و - مانند شیعه‌ها - پایین بیندازم؛ اما نتوانستم. انگار نیرویی قوی جلوی حرکت دستم را گرفته بود. من هم که دیدم نمی‌توانم دستم را پایین بیاورم؛ آن‌ها را همان وسط راه همانند سنی‌ها روی سینه قرار دادم و ۲ رکعت نماز خواندم.

بعد از نماز احساس خیلی خوبی داشتم. احساس کردم که تاریکی و ظلمت‌ها از بین رفته است و دیگر از در و دیوار بر من لعنت و نفرین نمی‌ریزد. بسیار شاد و خوشحال بودم».

پایه علمی وی در سفرهای بلوچستان و دیدار با علمای توحیدی و مجاهد آن دیار که یکی از آن‌ها شهید باذن الله شیخ علی دهواری بود، شکل گرفت. وی همیشه رابطه‌ای صمیمی با شیخ علی و علمایی دیگر (که از ذکر نامشان معذور هستیم) داشت و بسیار تحت تاثیر عقیده صحیح و پایبندی‌شان به سنت و همچنین سادگی‌شان قرار گرفته که خود همیشه این را می‌گفت.

پس از اخراج از دانشگاه که مهمترین سبب آن، عقیده وی و دعوت دانشجویان دیگر به این عقیده بود، به شهرش آبادان بازمی‌گردد اما (همانند بسیاری از جوانان هدایت یافته آن دیار) با آزار و اذیت خانواده و جاسوسان دولت و... روبرو می‌شود و ناچاراً به جنوب کشور (منطقه بندرلنگه و بندر خمیر) سفر کرده و در آنجا با دوستان و همفکران جدیدش دوست شده و روز بروز انس و محبت بینشان بیشتر شده و زندگی و ماندن در آنجا را برمی‌گزیند و بالاخره امیر در همانجا ازدواج می‌کند و دیگر به شهر پدریش آبادان باز نمی‌گردد.

او به همسرش و خانواده ایشان بسیار علاقه‌مند و وابسته بود. در واقع آن‌ها در قلب امیر جایگزین خانواده پدریش شده بودند که امیر را آزرده و از خود رانده بودند.

زندگی جدید وی و اوج رشد علمی او در جنوب با دیدار بسیاری از علماء و دانشمندان اهل سنت و مطالعه کتاب‌های بسیاری در علوم اسلامی بخصوص در عقیده و حدیث و متاثر شدن از کتاب‌های شیخ آلبانی / علیه و... شکل می‌گیرد.

شهادت:

وی در یکی از سفرهایی که (برای دیدار همسرش که در مدرسه دینی خواهران اهل سنت خنج مشغول به تحصیل بود) به شهر خنج داشت در بین راه به همراه چند تن از دوستان که در ماشین باوی بودند، دچار سانحه رانندگی می‌شوند که به هیچ یک از سرنشینان ماشین آسیبی جدی نمی‌رسد و تنها امیر بعلت درد شدیدی که در شانه احساس می‌کند و بعد دکترها گفتند که شکستگی جزئی و بسیار خفیف است به نزدیک‌ترین بیمارستان که بیمارستان شهر رافضی گراش بود، برای مداوا انتقال می‌یابد.

درست بخاطر دارم که دو یا سه روز بعد با او تماس تلفنی داشتم و او مرا آسوده خاطر ساخت و گفت: الحمدلله چیزیم نیست و دکترها گفته‌اند که تنها یک شکستگی جزئی، فقط احساس درد می‌کنم.

در خلال این مدت که در بیمارستان گراش بستری می‌شود، اتفاقاتی رخ می‌دهد که دوستان و اطرافیانش را مطمئن می‌سازد که فوتش امری طبیعی نبوده و یک قتل ناجوانمردانه بوده است؛ زیرا در حالی که روز به روز حالش رو به بهبودی بوده است در روز ششم بستری شدنش، بعد از اینکه در شب قبلش (همانگونه که خودش به کسیکه در بیمارستان همراهش بود گفته بود) چند نفر لباس شخصی با قیافه‌هایی کاملاً بسیجی و اطلاعاتی به اتاق وی می‌روند و او بعلت خواب آلودگی ناشی از مصرف دارو، متوجه حرف‌ها و کارهای‌شان نمی‌شود و بعد از رفتن‌شان پس از اینکه همراهش به اتاقش بازمی‌گردد به وی می‌گوید که چنین اتفاقی افتاده و از همراهش می‌خواهد و به وی می‌گوید، دیگر هرگز مرا تنها نگزار چون این افراد کاملاً مشکوک هستند. فردای آنروز ناگهان حالش بشدت وخیم شده و در ICU بستری و ممنوع الملاقات می‌شود. بدین ترتیب، از دسترس دوستان و خانواده‌اش نیز خارج شده و کلاً در اختیار مسؤولین کشتارگاه گراش قرار می‌گیرد.

رفتار بسیار نامناسب و خشن پرسنل بیمارستان و همچنین اظهارات دکترش در بیمارستان خصوصی دنای شیراز (که بعد از وخامت حالش با اصرار نزدیکانش به آنجا منتقل شد) که به یکی از دوستانش می‌گوید: ما کاریش نکردیم! هر کاری کردند در بیمارستان گراش کردند. هنگامیکه آن شخص از دکتر توضیح بیشتری می‌خواهد، می‌گوید: در گراش کار امیر را تمام کرده‌اند زیرا عفونت تمام اعضای بدنش را فرا گرفته و از کار انداخته است و از دست ما کاری بر نمی‌آید. و گفته پزشکی دیگر که می‌گوید:

«کشتنش بعد آوردنش اینجا» و اینکه: «این عفونت‌های داخلی آثار تصادف و حادثه رانندگی نیست». همچنین گرفتن تعهد توسط پزشک قانونی شیراز از خانواده‌اش مبنی بر اینکه هیچ شکایتی از بیمارستان گراش و بیمارستان دنای شیراز نداشته باشند و بعد از تعهد گرفتن اعلام کردند که گردن امیر شکسته است!! در حالی که امیر هرگز از درد گردنش چیزی نگفته بود و از تصاویر موجود که در بیمارستان گراش فیلمبرداری شده است، هم می‌توان تشخیص داد که امیر براحتهی سر و گردن خود را بدون هیچ‌گونه مشکلی حرکت می‌دهد!!!

همه این موارد نشان می‌دهد که امیر برخلاف اظهارات دکترهای دجال‌صفت و جلاد پیشه‌اش بر اثر ایست قلبی فوت نشده است، بلکه مظلومانه روی تخت بیمارستان در حالی که قدرت هیچ دفاعی از خود نداشته و خانواده‌اش از مکر و حيله‌های شیطانی دشمنانش بی‌خبر بوده‌اند به قتل رسیده‌است، یا بهتر بگوییم؛ به اذن الله عزوجل به شهادت رسیده است.

بعد از شهادت امیر، امام جمعه قُصبا (اروند کنار)، شیخ عبدالحمید دوسری و برادر مجاهد و دعوت‌گر دیگری را که از دوستانش و اهل آبادان است زندانی می‌کنند و هر سه مسجد آبادان را تعطیل کرده و بسیاری از دعوت‌گران اهل سنت آن دیار را دستگیر و تعدادی را نیز به جرم وهابیت و تروریست و... رسماً اعدام می‌کنند.

ولی باز هم بعضی از علمای مزدور و بیخبر و خود فروخته اهل سنت هنوز هم مشغول تقریب بین شیعه و سنی هستند.

تا اکنون در اهواز و آبادان و شهرهای دیگر این استان صدها هزار نفر سنی شده‌اند که بسیاری از آن‌ها در زندان هستند و تعداد زیادی هم شهید شده‌اند و تعدادی نیز مجبور به هجرت شده‌اند.

رحمه الله رحمة واسعة وأسكنه فسيح جناته.



عکس شهید امیر حیای در بیمارستان

۱۶- دکتر علی مظفریان / - شیراز



شهید دکتر علی مظفریان پزشک و جراح ارتوپد در اسفند ماه سال ۱۳۲۵ ه.ش. در شهر کازرون (تقریباً ۲۵۰ کیلومتری شمال شرقی شیراز) در خانواده‌ای که پایبند به اصول و معتقدات شیعه بودند پا به عرصه وجود گذاشت، پدرش مردی متین و موقر و کارمند یکی از ادارات دولتی بود که با

همت همسرش و توکل بر خدا بخوبی از عهده تربیت فرزندانشان برآمدند تا آنجائی که اکثر آنان از جمله علی بدانسگاه راه یافتند، (علی) دانشجوای دانشگاه شیراز (دانشکده پزشکی) بود و این مصادف با حکومت شاهنشاهی در ایران بود که سعی می‌شد مذهب به فراموشی سپرده شود، در آن دروان اختناق (علی) در دانشگاه با کمک عده‌ای از دوستانش انجمن مذهبی تشکیل دادند و بهمین سبب طی چند نوبت جمعا حدود یکسال زندانی شد، در این انجمن مذهبی بود که در اثر بحث و مجادله با دوستانش نسبت به صحت و حقانیت مذهب شعیه دچار تردید شد و با حالت قهر انجمن را ترک کرده و به محضر اساتید و بزرگان مذهبی در شیراز رفت و در آنجا نیز چیزی قانع کننده نیافت و این موضوع باعث شد که شک و تردیدش به یقین تبدیل شود، او که تا این موقع فکر می‌کرد اسلام فقط شیعه است و با اصول و عقایدش بزرگ شده و خو گرفته و برایش تبلیغ کرده بود اکنون آن را با طبع اسلام خواهی و روح خدا جویش مطابق نمی‌دید و این موضوع بر احساس و روانش بسیار سنگینی می‌کرد تا اینکه در سال ۱۳۵۱ هـ.ش. با عنوان دکتر از دانشگاه فارغ التحصیل شده و طبق مقررات باید مدت سه سال در مناطق محروم و دور از مرکز خدمت نماید، برای این منظور به بندرلنگه رفت، شهری که اکثریت جمعیت آن اهل سنت هستند با مساجد متعدد و مدرسه علوم دینی در آنجا بود که صدای اذان پنج وقت از مناره‌های مساجد توجهش را جلب می‌نمود و این برایش غیر عادی و جدید بود و باعث شد که بسوی آن کشیده شود، در نتیجه بحث و گفتگو با علمای اهل سنت آنجا بود که احساس کرد به اسلام راستین محمدی نزدیک می‌شود پس از مدتی تحقیق و بررسی بیشتر به این نتیجه رسید آنچه که بدنبالش بوده یافته و به مرداش رسیده است، دکتر می‌گفت: «اولین جرعه ای که مرا وادار به تحقیق و مطالعه نمود کتابچه‌های کوچک استاد مردوخ کردستانی بود. کتابچه‌ی

حل اختلاف و ندای اتحاد و ناله بی‌هنگام - مصاحبه شیخ مردوخ و خمینی - و کتاب‌های دیگر. و سپس راهی بیمارستان بندر لنگه شدم و با مفتی اعظم آن دیار شیخ محمد علی خالدی آشنا شدم طی چند جلسه بحث و گفتگو، مذهب پاک اهل سنت را قبول کردم». پس از اتمام دوره سه ساله خدمت از بندر لنگه به شیراز برگشت، در آن زمان به همت عده‌ای از دانشجویان پاکستانی که در ایران بودند در یکی از سالن‌های دانک‌شده مهندسی شیراز نماز جمعه اهل سنت بر پا می‌شد و دکتر نیز هر هفته برای نماز بدانجا می‌رفت تا اینکه کم کم جماعت او را شناخته و بعنوان امام جمعه مورد قبول همگان واقع شد، این جریان تا بعد از انقلاب ادامه داشت تا آنکه از طرف دانشگاه به بهانه‌های مختلف سعی می‌شد از اقامه نماز جمعه جلوگیری شود، این باعث شد که جماعت بفکر مسجدهای مستقل برای اهل سنت شیراز بیفتند تا اینکه با همت و تلاش دکتر و پشتوانه مالی یکی از افراد خیراندیش خانه دو طبقه‌ای در شیراز خریداری شد و بعنوان مسجد الحسین اهل سنت و جماعت شیراز در اداره اوقاف شیراز ثبت شد و وقف گردید، پس از تغییراتی که در بنای این خانه بعمل آمد دو طبقه آن تبدیل به دو سالن بزرگ شد و حیاط وسیع آن با سایبان پوشیده و تبدیل به مسجد شد، بدین ترتیب اهل سنت شیراز پس از سال‌ها سرگردانی صاحب مسجدی در شیراز شدند.

در روزهای جمعه سالن‌ها و حیاط آن مملو از جمعیت نماز گزار بود بخصوص در اعیاد که در اثر کثرت نماز گذران کوچه خیابان جنب مسجد نیز برای نماز خواندن اشغال می‌شد، این تعداد جماعت نسبت به جماعت اهل تشیع شیراز بسیار زیاد و چشمگیر بود بخصوص که در نماز جمعه اهل سنت تعدادی از افراد تحصیل کرده و دانشجوی اهل تشیع نیز شرکت می‌کردند، که این باعث ترس و حسادت عده‌ای از آخوندهای تشیع و افراد

متعصب گردید که پس از حدود یکسال به بهانه‌های مختلف و بیجای آن‌ها منجر به تعطیل شدن مسجد گردید که بازهم با تلاش دکتر و دیگران مسجد باز شد، ولی بهانه‌ها و اشکال تراشی‌ها همچنان ادامه داشت و از دشمنی با دکتر چیزی نکاست و بارها دکتر و اعضاء هیئت امناء به اداره اطلاعات احضار شدند و آن‌ها را تحت فشار و محدودیت‌های فراوان قرار دادند و بعد از جر و بحث فراوان با مسؤولین اداره اطلاعات نتیجتاً راهی زندان شد و بعد از هشت ماه یعنی در سال ۱۹۹۲ میلادی وی را رسماً اعدام کرده و جنازه مثله شده او را تحویل پدرش ناصر مظفریان دادند.

اطلاعات ایران برای جلوگیری از هر حرف و حدیثی و برای فریب دادن بسیاری از ساده‌لوح‌ها تهمت‌هایی بسیار ناروا را به ایشان وارد ساخته اتهاماتی که از طرف رژیم به اصطلاح اسلامی ایران بعنوان جرم و سند محکومیت دکتر صادر شد از این قرار بود!

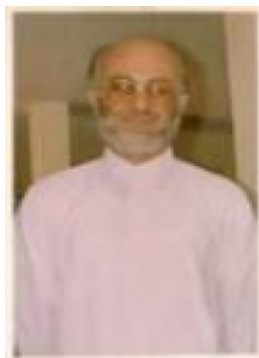
جاسوسی برای آمریکا، سعودی، عراق، عمل فحشاء (لواط و زنا) در مسجد و توهین به مقدسات شیعه، در این مورد فیلمی دروغین از او ساختند و مدعی شدند که خودش این اتهامات را پذیرفته است. ﴿فَصَبِّرْ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ﴾. که همه‌اش دروغ بود و تنها جرمش خروج از مذهب شیعه بود و بس، هر کس آن فیلم ساختگی با آن اتهامات واهی دید از دوست و دشمن، در برائت دکتر و شهادت او گواهی دادند و لکه ننگی بر دامن سیاه حکومت ایران شد. ایشان در میدانی در شهر شیراز و در محضر عام بدار کشیده شد. مثل این واقعه، جریانات بسیاری برای اهل سنت در ایران بوقوع پیوسته و همچنان ادامه دارد، علماء اهل سنت در ایران به بهانه وهابیت تحت فشار هستند، این در حالی است که سردمداران حکومت ایران ادعای وحدت شیعه و سنت را دارند و خود را رهبر مسلمین جهان می‌دانند و با بوق تبلیغاتی خود، همه کشورهای اسلامی را به‌صدا در

آورده‌اند و مسلمانان ظاهر بین و ساده‌لوح را فریب می‌دهند و می‌خواهند که آنان را از اسلام دور کنند و بمذهب شیعه گرایش دهند، بنابراین آن‌هاییکه در خارج از ایران هستند حکومت ایران را فقط از طریق چرب زبانی‌ها و دروغ‌هایی که شنیده‌اند می‌شناسند و عمل آن‌ها را در داخل ایران ندیده‌اند، که حتی با مسلمانان آگاه شیعه خودشان به چه طرز فجیع و وحشتناکی رفتار می‌کنند.

مساجد را خراب و یا تعطیل می‌کنند و بجای آن حسینیه‌ها و بارگاه‌های خود را رونق بیشتری می‌دهند و روضه خوانان با نام امام جمعه از منبر و جایگاه مطهر رسول الله ﷺ مسلمانان را بر ضد یکدیگر می‌شورانند و مساجد اهل سنت چه در ایران و چه در خارج ایران را مسجد ضرار می‌نامند و خواستار تعطیل و خراب کردن مساجد بیشتری می‌شوند. اما باید بدانیم که الله متعال هرگز از ظلم ظالمان غافل نمی‌ماند.

۱۷- دانشمند عالیقدر دکتر علی مقدم / - آذربایجان

شرقی (تبریز)



پزشک آگاه و موحد که سه آثار دینی از وی بجای مانده است: «۱- شناخت انسان. ۲- ارمغان حج. ۳- دیباچه‌ای بر عرفان مولانا».

این شهید مقاله‌ای در باره صدق صدیق اتقی می‌نویسد و دامنه فعالیت خود را گسترش می‌دهد و با دکتر یوسف شعار و پیمان شعار و مفسر بزرگ قرآن عبدالمجید صادق نوبری نهایت جهد و تلاش می‌کند تا ترک‌های آذری جعفری مذهب را به اصل خودشان برگردانند زیرا این‌ها از بقایای همان ترک‌های عثمانی هستند که اهل سنت بودند.

دکتر مقدم بعد از دستگیری در سال ۶۷ش در تبریز به اذن الله به درجه رفیع شهادت نائل می‌گردد. طریقه شهادت ایشان نیز اعدام رسمی از طرف دولت ولایت فقیه (سفیه) بود.

۱۸- عبدالرحیم شاه‌زهی / - زاهدان

در بین راه کرمان و زاهدان پاسداران انقلاب خمینی او را می‌گیرند و ماشین را واژگون می‌کنند و چندین ضربه به سر ایشان وارد می‌کنند تا ضربه مغزی می‌شوند و ایشان به شهادت می‌رسند و جسد ایشان را کنار ماشین رها می‌سازند.

۱۹- استاد محمد ربیعی / - کرمانشاه



قاری معروف جهان اسلام:

ایشان از علماء و نویسندگان سرشناس کردستان و امام جمعه یکی از بزرگ‌ترین و قدیمی‌ترین مساجد اهل سنت کرمانشاه بودند.

شادروان مرحوم ملامحمد ربیعی فرزند مرحوم ماموستا ملاعبدالحکیم در سال ۱۳۱۱ هـ. ش در قریه دراسپ دیواندره متولد شد. وی در سن ۵ سالگی قرآن را در محضر مادر آغاز کرد، سپس مقدمات صرف و نحو را در محضر پدر و عم فاضلش ملامحمود ربیعی فرا گرفت.

پس از فوت پدر در مدارس علوم دینی در مناطق مختلف کردستان ایران و عراق در محضر استادان برجسته بهره‌ها جست تا این که در سال ۱۳۳۳ در خدمت استاد فاضل و محقق فرزانه مرحوم سیدعلاءالدین حسینی (قدس) مدرس قشلاق سفید کردستان به اجازه فتوی و تدریس نایل آمده.

استاد در سال ۱۳۴۵ هـ. ش به عنوان قاری ممتاز ایران در مسابقه جهانی قرائت قرآن در پاکستان شرکت کرد و در بین قراء ۲۲ کشور جهان مقام دوم را پس از مرحوم استاد عبدالباسط محمد عبدالصمد به دست آورد.



ملا محمد ربیعی در مسابقات جهانی تلاوت قرآن در کنار استاد عبدالباسط و استاد خلیل الحصری

جرم و اتهام استاد ربیعی:

ایشان سی سال در مسجد جامع اهل سنت کرمانشاه خطبه ایراد نمودند، همچنان یک نامه چهار صفحه‌ای به رهبر ایران علی خامنه‌ای فرستادند و طی آن اعتراض به جنایت‌های حکومت مجوسی و توهین و سب و ناسزاگویی به خلفاء و خانواده پیامبر، و اذیت و آزار معلمین مدارس و دانشجویان دانشگاه‌ها نمودند، چنان که ایشان اعتراض به فیلم خرافاتی و سراسر دروغ «امام علی» و «پروانه‌ها» نمودند و رد بر کتاب تیجانی نوشته و اعتراض به زندانی کردن مفتی اعظم دیار کردستان احمد مفتی زاده نمودند و در مجلس عزایش سخنرانی ایراد نموده از اعدام ناصر سبحانی و فاروق فرساد و غیره... سخن راندند.

همین حرکت‌ها باعث شد تا حکومت او را تحت فشار و اذیت و آزار قرار دهد. ایشان در سال ۱۳۷۴ هجری خورشیدی (۱۹۹۶ میلادی) و دقیقاً بیست روز قبل از شهادتش برای اولین بار در جلسه پر مکر و نیرنگ تقریب، (که یکی از اهداف آن شناخت روحیه‌ی علمای اهل سنت است) شرکت نمودند. این تقریب بین المذاهب خدعه و نیرنگی است که می‌خواهند با آن کشورهای اسلامی و عربی را فریب دهند، و همه ساله چند ملای مزدور و یا ترسوی سنی را برای سرپوش به جنایت‌های خودشان به دول عربی و اسلامی می‌برند تا نظام را مدح و ثنا کنند و در این محفل مکر و نیرنگ بود که ربیعی مقاله‌ای را با عنوان ندای تقریب که آن را به عربی نوشته بود قرائت نمود. به محض اتمام مقاله‌ی شش صفحه‌ای، سینه حاکمان از خدا بی‌خبر پر از غیض شد تا اینکه بعد از نماز عصر او را می‌طلبند و می‌گویند چند سوال شرعی از شما داریم و استاد را می‌برند، در آنجا چه می‌گذرد - الله اعلم بالسرائر - مردم باخبر می‌شوند که استاد مفقود شده است نهایتاً ساعت یک و نیم شب جنازه او را در خیابانی نزدیک به منزلش می‌یابند آثار تزریق با سنیور در پایش نمایان بود.

در شهرستان‌های توابع کردستان مردم اعتراض کنان و خشمگین به خیابان‌ها می‌ریزند و تظاهرات می‌کنند. در پی این تظاهرات در شهر جوانرود مردم ستم‌دیده اهل سنت را به رگبار گلوله می‌بندند، و سیزده نفر شهید می‌شوند و حدود هفتاد و پنج نفر زخمی و در شهر روانسر سه نفر شهید و ۲۶ نفر زخمی و جمع کثیری از مردم را دستگیر می‌کنند و در شهر پاوه یک نفر شهید می‌شود.

مسجد ماموستا ربیعی در شهرش کرمانشاه نیز تا ماه‌ها بعد از شهادتش از طرف حکومت تعطیل شد.

از استاد ربیعی چندین کتاب در علوم مختلف اسلامی و به زبان‌های فارسی و کردی و همچنین عربی به جای مانده است که بیانگر قدرت علمی بالای ایشان می‌باشد مهمترین آن‌ها کتاب «باقیات الصالحات» در فقه شافعی می‌باشد. و از جمله کتاب‌های ایشان، کتاب: عالیجناب گوریل (رمان) در سال ۱۳۷۲ به چاپ رسیده است.

بعضی از ملاهای مزدور سنی خود فروخته با نظام مجوسی هماهنگ می‌شوند و برای قلع و قمع اهل سنت در رادیو تلویزیون رسمی حکومت ظاهر شدند و همچنین طی چهار طومار که امضا نمودند تصریح کردند که ربیعی سکتة قلبی کرده است. به امید الله نتیجه این امضاهای غدر و خیانت را در دنیا و قیامت می‌چشند.



۲۰- علامه احمد مفتی زاده / - کردستان (سنندج)



کاک احمد مفتی‌زاده در کنار ملا محمدریبی، آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله بهشتی، آقای رفسنجانی

احمد مفتی‌زاده در بهمن ماه سال ۱۳۱۱ ه.ش در خانواده‌ای اهل علم و فرهنگ مشهور به خانواده‌ی مفتی در سنندج چشم به جهان گشود. وی فرزند محمود مفتی و ایشان نیز فرزند علامه عبد‌الله دشه‌ای می‌باشند که وی نیز اهل روستای دشه‌ای از توابع شهرستان پاوه بوده که بعدها در سنندج اقامت گزیده است.

زندگی‌نامه علامه احمد مفتی‌زاده /:

علامه دشه‌ای، پدر بزرگ احمد مفتی‌زاده، دوران طلبگی را در مناطق مختلف کردستان ایران و عراق به تحصیل علوم دینی سپری کرده و بعدها یکی از عالمان مشهور منطقه در زمان خود می‌گردد که به علت شایستگی

علمی و دینی‌اش به عنوان مدرس دارالاحسان و مفتی کردستان برگزیده می‌شود. ملا عبدالکریم مدرس در کتاب «علمائونا في خدمة علم والدين» از وی به عنوان عالمی بزرگ یاد می‌کند. علامه عبدالله دشه‌ای شش فرزند پسر داشته که همه‌ی آن‌ها سرآمد روزگار خود بوده‌اند:

- ماموستا ملا محمد رشید، عالمی بزرگ که در بیروت وفات یافته است.
- ماموستا ملا خالد مفتی، مفتی و حاکم شرع رسمی کردستان که تا هنگام وفاتش ۱۳۵۵ ه.ش این مسئولیت را داشته است.
- ماموستا ملا محمد مه‌ری ملقب به برهان الاسلام که استاد حقوق و ادبیات عرب دانشگاه استانبول بوده است.
- دکتر محمد صدیق مفتی زاده، دکترای الهیات و استاد زبان کردی دانشگاه تهران که مدتی نیز مدرس زبان کردی در رادیو تهران بود.
- دکتر عبدالرحمن مفتی زاده.
- ماموستا محمود مفتی (پدر احمد مفتی زاده) فرزند ارشد خانواده بود، که در همه‌ی علوم دینی مخصوصاً فقه، اصول و فلسفه تسلط کافی داشت و در زمان حیات پدرش به عنوان مفتی و حاکم شرع کردستان برگزیده شد و یکی از استادان برجسته‌ی فقه شافعی دانشگاه تهران به شمار می‌آمد.

احمد مفتی زاده از همان عنفوان جوانی دارای روحیه‌ای آزادی خواهانه بوده‌اند. در آن موقع حزب دموکرات کردستان ایران، تنها حزب فعال و تأثیرگذار در منطقه بود که اکثر علماء و بزرگان دین در آن فعالیت داشتند، و مبانی فکری خود را از اسلام می‌گرفتند مفتی زاده نیز در این حزب فعالیت داشت تا اینکه در سال ۱۳۴۱ ه.ش ایشان را به اتهام وابستگی به حزب

دموکرات روانه‌ی زندان کردند که در آن زمان آیت الله طالقانی و مهدی بازرگان و جواد باهنر نیز با وی در زندان بودند.

وی در طی سال‌های زندان به این نتیجه می‌رسد که ایمان تنها راه نجات انسان و عامل رستگاری اوست و بزرگ‌ترین درد بشریت به طور عموم دور شدن آن‌ها از قرآن و سنت است. پس از مدتی از زندان آزاد می‌شود و فعالیت دینی خود را از سال ۱۳۴۲ ه.ش در مسجد سید مصطفی سنندج آغاز می‌کند. خود ایشان در این باره می‌گویند: پس از سال‌ها شرایطی فراهم آورد که به بی‌محتوایی و سطحی بودن اقدامات گذشته‌ام پی بردم و از سال ۱۳۴۲ ش تصمیم گرفتم همان خط سبز اصلی انقلاب اسلامی را که پیامبر بزرگ حضرت محمد آ ترسیم فرموده بود پیش گیرم.

ایشان پس از چندسالی فعالیت دینی و فرهنگی در زادگاهش سنندج راهی تهران شده و به عنوان استاد دانشگاه تهران مدتی به تدریس در دانشگاه می‌پردازد، مدتی نیز در رادیو تهران و رادیو کردستان فعالیت می‌نماید. از سال ۱۳۴۲ ه.ش به بعد که راه دین را برای خدمت به مردم بر می‌گزیند، وضعیت زندگی‌اش هم به تبع افکارش تغییر می‌کند و زندگی ساده‌ای همچون زندگی مردم فقیر و تهیدست را انتخاب می‌کند.

فعالیت دینی و تأسیس مکتب قرآن:

استاد احمد مفتی زاده فعالیت دینی خود را از سال ۱۳۴۲ ه.ش آغاز نمود، از سال ۱۳۴۲ تا سال ۱۳۵۰ ه.ش، به عنوان شخصیتی دینی اما منفرد و تنها مشغول به فعالیت بود از سال ۵۲ برنامه‌ها و فعالیت‌هایش از محدوده‌ی مساجد خارج و به میان مردم کشیده شد. ایشان در سال ۵۶ ابتدا در مریوان و سپس در سنندج «مدرسه قرآن» را تأسیس نمودند که مورد استقبال مردم این مناطق قرار گرفت. سال ۱۳۵۶ همزمان با

راهپیمایی و تظاهرات مردم ایران علیه رژیم شاهنشاهی، کاک احمد بنا به وظیفه‌ی دینی و ملی که داشت جهت تنویر افکار عمومی در مسجد امین سنندج جلساتی هفتگی تشکیل داد، که به گرمی از آن استقبال می‌شد.

از ابتدای سال ۱۳۵۷، مفتی زاده نیز بناچار برنامه‌های مدرسه‌ی قرآن را موقتاً تعطیل نمود و تمامی تلاش خود را در خنثی نمودن توطئه‌ها و دسیسه‌های شاهنشاهی در کردستان و همگام نمودن مردم و پیروانش با انقلاب (که در حال شکل‌گیری بود) معطوف نمود. پس از پیروزی انقلاب بر نظام شاه و تشکیل شورای انقلاب و دولت موقت، مفتی زاده طرح‌های زیادی در مورد نیازهای اساسی مملکت و تأمین خواسته‌های بحق مردم از جمله طرح رفع ستم‌های ملی مذهبی و طبقاتی برای‌شان فرستاد و ضمن چندین مسافرت به تهران و قم از نزدیک، مسائل را با مسئولین در میان گذاشت که به آن هیچ‌گونه توجهی نشد. پس از بی‌ثمر ماندن تلاش‌های مستمر بخصوص در مورد نوشتن قانون اساسی و اصلاحات، او ناچار شد برائت و بی‌زاری خود را از این قانون و این نظام اعلام کند و مردم ایران و بخصوص اهل سنت را نیز از این امر (همگامی با این حکومت و نظام) برحذر بدارد. ایشان پس از خلاف وعده آن‌ها، علیه نظام شروع به تبلیغ و آگاه نمودن اهل سنت کرد، از تهران شروع نمود سپس به سنندج یعنی مرکز کردستان آمد بعد از آن به سقز و بوکان و مهاباد و آذربایجان غربی سپس وارد استان کرمانشاه شد و در شهرهای روانسر جوانرود و پاوه سخنرانی کرد و آنگاه راهی زاهدان و خاش و سراوان و ایرانشهر شد.

استاد احمد مفتی زاده کناره‌گیری از سیاست را در زیر سایه این حکومت، بر خود واجب دانست و دوستان خود را نیز به کناره‌گیری از این سیاست آلوده به کفر و ظلم و نیز به خودسازی و اصلاح اهل سنت، توصیه کرد.

تأسیس شورای شمس:

تاسیس «شورای مرکزی اهل سنت» (شمس) در سال ۱۳۶۰هـ.ش را می‌توان از مهمترین اقدامات کاک احمد نامید. این شوری با هدف دفاع از اهل سنت ایران در تهران تأسیس گردید. شورای مذکور اولین کنگره‌ی خود را در تاریخ دوازده و سیزدهم فروردین ماه سال ۱۳۶۰هـ.ش تشکیل داد، که عالمان و فرهیختگانی چون استاد شهید ناصر سبحانی، مولوی عبدالعزیز ملا زاده مدرس حوزه‌ی علمیه زاهدان، ملا عبدالله محمدی امام جمعه‌ی سقز و... به شورای مرکزی راه یافتند.

شورای شمس در نظر داشت دومین کنگره‌ی خود را در دوازده و سیزدهم فروردین ۱۳۶۱هـ.ش برگزار نماید که جو سیاسی آن زمان اجازه‌ی این کار را به آن‌ها نداد، سرانجام دومین کنگره‌ی شمس در چهاردهم و پانزدهم مرداد ماه سال ۱۳۶۱هـ.ش در منزل مفتی زاده در کرمانشاه برگزار شد.

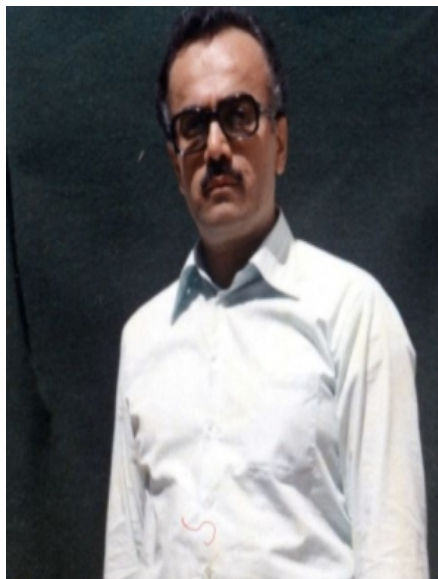
بعد از این کنگره و در همین سال بود که دستگیری‌های وسیعی در صفوف علمای اهل سنت، بخصوص در سه استان کردنشین کردستان و کرمانشاه و آذربایجان غربی و همچنین استان سیستان و بلوچستان، به وقوع پیوست که هزاران جوان فعال و دانشجوی اهل سنت بدون هیچ‌گونه جرم و جنایتی راهی سیاه‌چال‌های رژیم صفوی مجوسی شدند.

استاد مفتی زاده / را نیز در همین سال دستگیر کردند. و از همان سال (۱۳۶۱هـ.ش) تا سال ۱۳۷۱هـ.ش یعنی ۱۰ سال پیاپی، ایشان در سیاه‌چال‌های رژیم بودند. ایشان تا سال ۱۳۶۸هـ.ش یعنی به مدت ۷ سال ممنوع الملاقات بودند.

ایشان در مدت ده سال زندانی، شدیدترین و وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها را تحمل کرد، شکنجه‌هایی که زبان از توصیف آن ناتوان و شرمسار است. چه

بلاهایی که بر سر این مرد مجاهد نیاوردند و چه صخره‌های سختی را که با ناخن انگشتانش نتراشیدند و چه دام‌هایی که بر راهش نگسترانیدند، تا ذره‌ای از مواضع درستش عقب نشینی کند، اما این رادمرد، آن همه شکنجه‌ها را که خدا می‌داند و پیکر خسته، و در عین حال استوار بعد از زندانش گواه، تحمل نمود و حاضر نشد برای لحظه‌ای از آرمان بحقش دست بکشد و باطلی را امضاء و تأیید نماید.

و سرانجام پس از ۱۰ سال شکنجه روحی و جسمی، وزن ایشان که ۱۰۷ کیلو بود به ۳۵ کیلو رسید و در زیر شکنجه و رنج و عذاب در بیمارستان آسیای تهران، چند هفته‌ای پس از بیرون آمدن از زندان فرعونیان زمان، شهید شدند.



کاک احمد قبل و بعد از زندان

۲۱- فاروق فرساد / - کردستان (سقز)



ایشان متولد سال ۱۳۴۰ هـ.ش شهرستان سقز استان کردستان بودند. وی در سال ۱۳۵۷ پس از آشنایی با استاد مفتی زاده به مکتب قرآن پیوست.

و به دلیل استعداد و علاقه زیاد در زمانی نسبتاً کوتاه خود را به سطح دیگر استادان و معلمین مکتب قرآن رساند. در سال ۱۳۶۱ هـ.ش که احمد مفتی زاده و صدها نفر از شاگردانش دستگیر و در گروه‌های مختلف روانه زندان‌های مختلف کشور شدند او نیز دستگیر و به مدت ۳ سال زندانی شد. در سال ۶۸ برای بار دوم زندانی شد؛ و بعد از سپری شدن چند ماه آزاد گردید. مجدداً در سال ۱۳۷۱، برای بار سوم دادگاهی و به شهر اردبیل تبعید شد و بالأخره در بهمن ماه سال ۱۳۷۴ شمسی مصادف با شب جمعه ۲۷ ماه مبارک رمضان و مصادف با شب ۲۲ بهمن در سرمای نزدیک به ۳۰ درجه زیر صفر، فاروق را در غربت اردبیل شهید کردند و جسد وی در یکی از کوچه‌های خلوت رها می‌شود. مرگ فاروق فرساد مرگ طبیعی (سکته قلبی) جلوه داده شد؛ اما چند سال بعد، آنگاه که جریان قتل‌های زنجیره‌ای توسط باند سعید امامی برملا شد، مضاف بر شواهد روشن زمان مرگ، معلوم

شد که او هم یکی از مقاصد ترورهای سازمان یافته توسط گروهی در وزارت اطلاعات جمهوری صفوی ایران بوده است.

چند ماه قبل از این حادثه در اواخر سال ۱۳۷۳ ه.ش شیخ محمد ضیایی را در گرمای ۴۵ درجه بالای صفر جنوب شهید کردند تا مردم کردستان از شدت سرما و جنوبی‌ها از شدت گرما در تشیع جنازه شرکت نکنند اما هرگز چنین نشد بلکه هزاران مسلمان مشتاق در تشیع جنازه باشکوه این دو شرکت کردند و خون این‌ها باعث روییدن نهال‌ها و جوانه‌هایی شد که راه آن‌ها را با جان و دل ادامه می‌دهند.

جایگاه علمی ایشان:

فاروق فرساد در زندان از همراهان زندانی خود برای یادگیری علوم و معارف اسلامی بهره جست و پس از آزادی از زندان، جهت ارتقاء و کیفیت بخشیدن به آموخته‌های اسلامی خویش نزد ناصر سبحانی و برهان الدین حمدی به تحصیل و تکمیل آن علوم پرداخت و توانست منزلت علمی قابل توجهی را صاحب شود و در سن ۲۸ سالگی از طرف استاد محمد شیخ الاسلام (استاد کرسی فقه شافعی دانشگاه تهران) به عنوان مفتی «فی المذاهب» اجازه فتوا در بین مذاهب اهل سنت دریافت کرد و در سال ۱۳۶۹ ه.ش، احمد مفتی زاده نیز وی را به عنوان یکی از چهار عضو جمع هیأت افتا و قضا، جهت پاسخ دادن به مسائل مذهبی، طبق راجح مذهب امام شافعی برگزید.

از ایشان آثار متعدد و گوناگونی از جمله کتاب، مقاله و همچنین نوارهای زیادی در علوم مختلف اسلامی و به سه زبان فارسی و عربی و کردی به جای مانده است. مانند: بیش از ۵۰ کاست شرح و تفسیر آثار احمد مفتی زاده.

* شرح «مصطلحات اربعه» امام مودودی در ۳۲ کاست.
 * بیش از ۸۰ نوار سخنرانی‌های متنوع در باره‌ی موضوعات و مسائل مختلف اسلامی.
 * مجموعه‌ی اشعار، مقالات، و نوارها و نامه‌های پراکنده، شامل: تفسیر، صرف و نحو، فقه، کلام، اصول الفقه، تاریخ، مسائل تربیتی و خانوادگی.

۲۲- ملا شریف سعید یانی / - کرمانشاه (جوانرود)

ایشان جزو اعضای گروه جهادی حرکت اسلامی کردستان و از شاگردان غیور مفتی زاده بود وی در درگیری که بین ۴۵ نفر از مجاهدین و ۱۲ هزار مهاجمین پاسدار کشور رخ داد شهید شد و یک نفر هم به نام نجیم قادری در این درگیری‌ها دستگیر شد.
 سندی که حکومت این هجوم را آغاز کرد این است که بعضی از ملاهای خود فروخته این گروه را گروه باغیه خوانده بودند و دولت اصرار داشت که فتوی بدهید قتل این‌ها واجب است بعضی از ائمه جمعه و اذنان آن‌ها و همچنین ملاهای ترسو و خود فروخته نیز به این حکم فتوی دادند.

۲۳- نجیم قادری / - کرمانشاه (منطقه امامی)

ایشان پس از دستگیر شدن در حرکت اسلامی با ماموستا عبدالقادر توحیدی راهی زندان کرمانشاه شد و حکومت اصرار داشت که از فکر جهادی پشیمان شود اما در جواب گفت: از نظامی که خانواده‌ی رسول الله آ را فاحشه می‌خوانند؟! از چه پشیمان شوم. در این زمان بود که ۹۰۰ ضربه کیبل را در زندان به کف پایش زدند سپس او را اعدام کردند.

۲۴- شیخ ناصر سبحانی / - کرمانشاه، پاوه (دوريسان)



ایشان از علمای جوان و فعال اهل سنت کردستان و ایران و از اهل روستای دوریستان شهرستان پاوه در استان کرمانشاه بودند. استاد سبحانی از چهره‌های سرشناس اهل سنت غرب کشور و از اعضای رسمی و فعال شورای مرکزی اهل سنت (شمس) بودند. در سنی کمتر از ۴۰ سالگی بعد از ۹ ماه زندان در رمضان سال ۱۴۱۰ هجری بطور فجیعی او را زنده بگور کردند.

یکی از برادران کرد اهل سنندج که قبلاً از اعضای گروهک کمونیستی (کموله) بود و سال‌ها پیش آن‌ها را ترک کرده و با توبه به آغوش اسلام بازگشته است، در همان زمان قبل از هدایت و توبه در زندان و شکنجه‌گاه‌های رژیم با کاک ناصر سبحانی آشنا شده بود. ایشان واقعه را چنین به تصویر می‌کشد: من او را نمی‌شناختم تا اینکه مرا به یک بازداشتگاه صحرائی بردند اما نمی‌دانم کجا بود، کف حیاط کلاً شیشه کاشته شده بود و دستشویی و توالت را آخر حیات ساخته بودند کفش‌های ما را گرفتند و ما برای قضای حاجت مجبور بودیم با پای برهنه روی شیشه‌های کار گذاشته شده راه برویم، دیدم که از در اتاق تا آخر حیات کنار دستشویی خون ریخته است. بعد از چند روز متوجه شدم مردی ریش دار

همیشه قرآن تلاوت می‌کند و دیگری که در زندان بود می‌گفت: ماشین تویوتا سپاه پاسداران با سرعت مردی ریش دار را آوردند و از بالای ماشین به زمین پرت کردند.

سرانجام این دانشمند جوان و مبارز نستوه (شیخ ناصر سبحانی) را همراه با ۲۷ نفر از افراد اسلام‌گرا و غیر اسلام‌گرا، در مقبره‌ای که جای معدومی‌ها بود و اسم آن را لعنت آباد گذاشته بودند زنده بگور کردند. راستی در قانون وحشی جنگل چنین کاری می‌کنند و اگر انجام دهند بخاطر قوت و زندگی‌شان است اما گوشت انسان که خوردنی نیست پس چرا انسان با انسان چنین می‌کند این‌ها پاسدارانی هستند که از اسرائیل تعلیم یافته‌اند و هرگاه مأموریتی انجام دهند امتیازی بس بزرگ را از آیات عظامشان (شیطان‌ها) می‌گیرند.

جمعی از علمای اهل سنت غرب کشور به رهبری شیخ نقشبندی نزد حکومت رفتند، شخصی بنام محمد ری شهری با کلماتی زشت و خشن به شهید و به تمامی اهل سنت توهین کرد و حتی جنازه وی را تحویل ندادند، تا اینکه چند روز بعد از آن شاگردان مفتی زاده در تاریکی شب رفتند و خاک برداری نموده و جنازه شهید را پیدا کرده و شناسایی نمودند.

این شهید به مذاهب اهل سنت آشنایی کامل داشته و به قرآن و سنت آگاه بود و در عقیده و توحید بسیار قوی و محکم بود لذا خفاشان کوردل تاب تحمل یک لحظه بودن او را نداشتند.

شیخ سبحانی برای بیان مشکلات اهل سنت ایران و یافتن راه حلی برای رهایی آن‌ها از ظلم و استبداد نظام خمینی سفرهای زیادی را در داخل و خارج از کشور داشتند و با بسیاری از شخصیت‌های مهم و مطرح داخل و خارج دیدارهایی داشتند. از جمله این افراد می‌توان به مفتی جزیره قشم شیخ محمد شریف صالحی و شیخ یوسف قرضاوی در قطر و بسیاری از

علمای پاکستان و ترکیه اشاره کرد.

شهید مولوی موسی کرمپور در خطبه نماز جمعه هرات در مورد شیخ سبحانی چنین می‌گوید: چندین روز شیخ سبحانی میهمان من بود وقتی او را در حال نماز دیدم بخدا قسم به یاد نماز رسول الله ﷺ افتادم و فهمیدم نماز یعنی چه و رسول الله ﷺ چگونه نماز خوانده است.

۲۵- مسعود هاشمی / - کرمانشاه

ایشان از سادات کرام و از علمای بسیار قوی و توانا بود، پدر این عالم ربانی هواداران و شاگردان زیادی داشت. وی گاه برای آن‌ها صحبت و سخنرانی می‌کرد اما چون علم کافی نداشت برای فراگیری علوم شرعی راهی کردستان عراق شد در رجوع به بلاد خود توانست همانند الفیه ابن مالک، الفیه‌ای دیگری (در علم نحو و به زبان عربی) بنویسد، علمایی که آن را مطالعه کرده‌اند بر استعداد فوق‌العاده و توانایی علمی ایشان گواهی می‌دهند، زیرا ایشان عرب زبان نبود بلکه کرد زبان بوده و حتی از کردستان خارج هم نشده بود.

ایشان پس از بازگشت به زادگاهش تصمیم به ساخت و تاسیس مدرسه دینی می‌گیرد، نظام فاشیست جمهوری اسماعیل صفوی از این موضوع با خبر می‌شود و تصمیم به ترور وی می‌گیرند. ایشان در شهرستان کنگاور دفتر ثبت و اسناد و املاک رسمی را از دوران شاه داشتند در سال ۵۹ در بین راه کنگاور و کرمانشاه بطریقه تصادف او را شهید کردند.

تنها تعداد اندکی از اهل سنت متوجه سبب واقعی مرگ ایشان که تروری طراحی شده بود، می‌شوند اما خطیب اهل سنت کرمانشاه استاد ربیعی فرمودند: بنده خبر دقیق دارم که طبق نقشه‌ی قبلی و برنامه‌ریزی شده او

را شهید کردند. ایشان اولین شهید استان کرمانشاه بودند.

۲۶- شیخ حسن هاشمی رستگاری / - کرمانشاه

سید حسن هاشمی رستگاری از سادات محترم هاشمی استان کرمانشاه بود. به جرم ساختن مساجد در چندین شهرستان و مرکز استان، تصمیم به ترور وی گرفته شد. در سال ۱۳۸۵ به همراه فرزندش دستگیر می‌شوند و بعد از دو ماه شکنجه که بجز الله، کسی دیگر از حال آن‌ها خبر نداشته این دو نفر را شهید می‌کنند و بعد به مسجد حمله می‌کنند و تمام اهل خانه را از غروب تا صبح بازداشت می‌نمایند و در حیاط مسجد چاله‌ای حفر می‌کنند و هردو جسد را داخل آن می‌اندازند و اسید روی بدنشان می‌پاشند و سر چاه را می‌بندند و فردای آنروز می‌گویند ما از زن و بچه‌های مشکوک هستیم و می‌گویند آن‌ها شیخ حسن و پسرش محمد امین را کشته‌اند. صبح همان‌روز بعضی از مردم غیور اهل سنت استان جمع می‌شوند در حال حزن و فریاد و گریه، جنازه‌ها را بیرون آورده و دفن می‌کنند. گمان نمی‌کنم در تاریخ چنگیز هم این چنین جنایت‌هایی شده باشد. برخی از رادیوهای خارجی تنها اشاره‌ای گذرا به این فاجعه داشتند.

۲۷- محمد امین هاشمی رستگاری / - کرمانشاه

شهید محمد امین فرزند شیخ حسن بعد از اخذ دیپلم همراه پدر مظلومش دچار این ظالمان شدند و بعد از این جنایت بزرگ دولت آخوندی مجبور به هجرت و فرار شدند و به کشورهای اروپایی پناهنده شدند. گویا امام جمعه شیعه‌ها در استان طلب دختر او کرده که او را به صیغه در آورد که شیخ حسن یک سیلی محکمی بر صورت زرنندی مجوسی می‌زند

و درخواست وی را به شدت رد می‌کند.

۲۸- ماموستا عبدالرحمن طاهری مرخز / - بوکان

شهید طاهری از دانشمندان بزرگ اسلامی آذربایجان غربی بودند. طی یک مسافرتی از کرمان‌شاه به استان ایلام همراه شهید صالح نمدی عازم می‌شوند هنگام برگشت بین راه کرمان‌شاه و قصرشیرین بطریق تصادف ساختگی شهید می‌شوند. استاد طاهری از یاران با وفای علامه مفتی زاده بود.

۲۹- صالح نمدی / - کرمانشاه

ایشان همراه استاد طاهری در این صحنه ساختگی تصادف که از طرف حکومت مجوسیت طراحی شده بود شهید می‌شوند، ایشان هم یکی از فعالان اهل سنت در استان و از شاگردان شهید مفتی زاده بوده‌اند.

۳۰- ماموستا عبدالکریم شهرکندی / - آذربایجان غربی

(مهاباد)

شهید و عالم ربانی عبدالکریم شهرکندی امام جمعه و خطیب توانای شهر فرهنگی مهاباد بودند، تروریست‌های رژیم نا اسلامی ایشان را همانند بسیاری از همفکرانش ترور کرده و با کمال پر رویی فردای آنروز در مجلس تعزیه و تشیع جنازه او شرکت می‌کنند و می‌گویند این کار حزب دموکرات است، در حالی که رادیوی حزب دموکرات این مسئله را تکذیب می‌کند.

ایشان بعد از شیخ عزالدین امام جمعه مردم بودند و رابطه‌ای حسنه با ملت گرد و احزاب اسلامی آن داشتند.

۳۱- شیخ عبدالعزیز حسینی / - کرمانشاه (قصر شیرین)

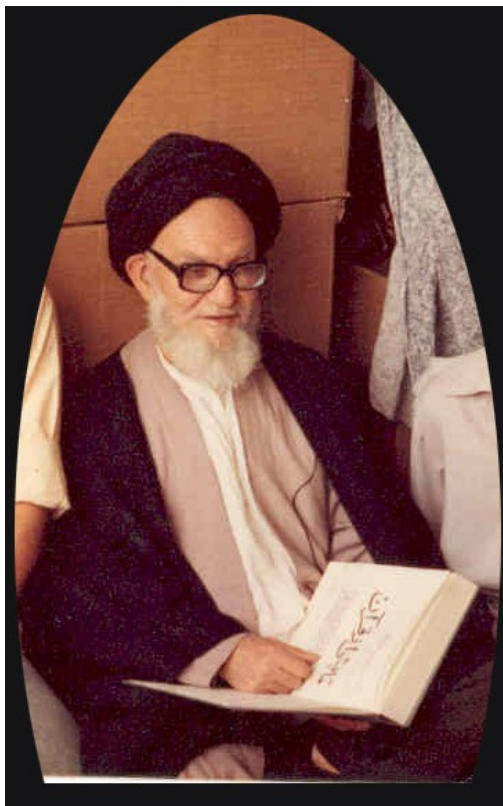
شیخ عبدالعزیز خطیب و امام جمعه شهرستان قصر شیرین، و عالمی ناطق و گویا و شجاع بود و اعتراض خود را علیه کتاب کشف الأسرار خمینی که در آن کتاب ابوبکر صدیق و عمر فاروق O ما را ضد قرآن معرفی کرده بود و کتاب حکومت اسلامی خمینی که سنی را در آن کافر قلمداد کرده است (یکی از جمله‌هایی که در این کتاب آمده: هرگاه پولی را پیدا کردی مال سنی یا کافر...) در منابر و مجالس و عطا اعلام نمودند. هنگامی که شیخ مریض شد در بیمارستان کرمانشاه بستری شد و بوسیله آمپول خاموشی او را خاموش کردند و قبل از شهادتش چند نفری را تحریک نمودند که به او بی‌حرمتی نمودند و در محضر عام لباس ایشان را پاره کرده و عمامه او را ربوده بودند.

۳۲- محمد عرفان / - کردستان (مریوان)

ایشان به وسیله گلوله پاسداران انقلاب خمینی شهید شدند و در داخل خانه ایشان را با رنگ قرمز نمودند گویا بین جمهوری مجوسیت ایران و اتحاد میهنی کردستان به رهبری قومیت‌گرای لائیک عراقی جلال طالبانی، عهد نامه‌ای بود که با کمک آن‌ها حکومت مجوسی ایران، مسلمانان راستین و بزرگان اهل سنت ایران و عراق را می‌ربودند. همچنین به حکومت ظالم ایران اجازه دادند در شمال عراق، در استان سلیمانیه حسینی‌های بزرگ

بسازد در حالی که یک نفر شیعی در سلیمانیه وجود نداشت و این حسینیه مرکز قتل عام مجاهدین ایران و عراق گردید. همچنین بین ارتش ترکیه و سازمان اطلاعات ایران تفاهم نامه‌ای امضاء شد که طی آن ایران تحت عنوان حزب الله، چیریکی را وارد کردستان ترکیه نمود و در حدود دو هزار نفر از علماء و بزرگان کردستان ترکیه را که همه اهل سنت بودند، ترور نمودند.

۳۳- علامه ابوالفضل برقی



ایشان اهل قم بوده و صاحب تالیفاتی زیادی، از جمله، تفسیر «تابشی از قرآن» که در دو مجلد و به زبان فارسی می‌باشد، هستند. و کتاب

«مختصر منهاج السنة» ابن تیمیه / که امام ذهبی آن را خلاصه کرده بود را
چهل سال قبل به فارسی ترجمه نمودند.

نام کامل:

سید ابوالفضل ابن الرضا برقی قمی، متولد ۱۲۸۷ - وفات ۱۳۷۰).

خانواده و دوران جوانی:

او در شهر قم و در خانواده‌ای شیعه مذهب به دنیا آمد. پدرش فردی زاهد و فقیر بود. مادرش سکینه سلطان، دختر شیخ غلام رضا قمی بود. برقی از سن ده سالگی پای در مکتب گذاشت، تعلیم و قرائت قرآن را فرا گرفت و سپس نزد شیخ عبدالکریم حائری از عالمان سرشناس شیعه رفت تا مراحل تحصیلش را ادامه دهد. او برای تخصص در علم فقه و اصول فقه به نجف رفت و سه سال در آنجا سپری کرد و از مرجع شیعه سید ابوالحسن اصفهانی کسب علم نمود. آیت الله برقی قبل از مراجعت به ایران، تصدیق اجتهاد را از سید ابوالحسن اصفهانی دریافت کرد. پس از ورود به ایران وی علاوه بر تدریس و تحقیق در علوم دینی، مسائل سیاسی را نیز پی‌گیری می‌کرد. او به آیت الله کاشانی علاقه داشت و وقتی کاشانی در تبعید بود، آیت الله برقی با وی ارتباط داشت و هنگامی که آیت الله کاشانی به ایران بازگشت این ارتباط صمیمی‌تر و گرم‌تر شد و به امامت مسجد گذر وزیردفتر منسوب شد.

تغییر دیدگاه آیت الله برقی پس از تحقیقات و مطالعاتی که در زمینه علوم دینی کرده بود، در سن ۴۵ سالگی مدعی شد که در مذهب شیعه، خرافات زیادی وجود دارد که خلاف متون دینی هستند، سعی کرد تا با این خرافات مبارزه کند. از آن به بعد، وی اصلاحاتی در ایده و نظرهای خود

ایجاد کرد، از جمله؛ مخالفت با بزرگ‌نمایی علی بن ابی‌طالب، زیر سؤال بردن توسل به امامان و محدود کردن خمس تنها برای غنایم جنگی، هم‌چنین او انتقاداتی نیز به حوزه علمیه و برخی روحانیون کرد. وی معتقد بود که «قرآن احتیاج به تفسیر ندارد، چون تفسیر نظر انسانی است در حالی که قرآن سخنان خداوند است و هر فرقه‌ای به نفع خودش قرآن را تفسیر می‌کند اما باید برای غیر عرب زبان، قرآن را خوب ترجمه نمود نه تفسیر».

وی در کتاب «تضاد مفاتیح الجنان با قرآن» می‌گوید:

از جمله خرافاتی که در میان عوام مسلمین حتی در میان نمایان رواج دارد و نتیجه سکوت علما است، اعتقاد به کرامات و معجزات از قبور ائمه یا اعیان آنها و سایر بزرگان دین است. در حالی که چنین اعتقاداتی مخالف اصل «توحید» و عقاید اصیل اسلامی و قرآنی است.

آثار:

در سال‌های اخیر اکثر آثار وی در خارج از ایران و بطور عمده توسط منابع اهل سنت منتشر شده است نزدیک به هشتاد کتاب تالیف و ترجمه کرده، علامه برقی خودش کتاب‌هایی که تحقیق و تألیف نموده را بیان کرده است از جمله مهمترین کتاب‌هایش از این قرار است:

۱- «مرآت الآیات» یا راهنمای مطالب قرآن که بارها توسط انتشارات

اقبال به چاپ رسید.

۲- رساله حقوق در بیان حق خالق و مخلوق.

۳- عشق و عاشقی از نظر عقل و دین.

- ۴- «عقاید عرفا و صوفیه»، که در آن ۵۲ تفاوت میان اعتقادات اسلامی و عقاید عرفا و صوفیه را به صورت فهرست بیان شده، و یک بار به چاپ رسید.
- ۵- «عقاید شیخیه و تضاد آن با اسلام»، یک بار به چاپ رسید.
- ۶- ترجمه العواصم من القواصم.
- ۷- «حواشی بر کفایة الأصول».
- ۸- «الفیه در صرف و نحو»، به نظم عربی، که با این ابیات آغاز می‌شود:
قال أبو الفضل هو السيد أني جدي مبرقع، هو سبط الرضا
الحمد لله على تربيته وصحبه الذين آمنوا معه
- ۹- ترجمه جامع الدروس.
- ۱۰- ترجمه کتاب شبهات.
- ۱۱- تحریم متعه در اسلام.
- ۱۲- «أحكام القرآن»، این کتاب چندین بار توسط انتشارات عطایی منتشر شد. در این کتاب احکام فقهی را با استناد به آیات شریفه قرآن بیان کرده‌ام.
- ۱۳- «نقد المراجعات والرد علیها»، به زبان عربی.
- ۱۴- «تابشی از قرآن»، این کتاب بیش از ۱۵۰۰ صفحه و شامل ترجمه قرآن کریم همراه با بیان شأن نزول برخی از آیات و توضیحی مختصر درباره آیات شریفه الهی است که در دو جلد و در قطع بزرگ به طبع رسید. مقدمه مفصل این کتاب نیز جداگانه به صورت ۱۲ جزوه، مستقلا و سپس به طور یکجا نیز چاپ شد.

۱۵- «حکومت جمهوری اسلامی»، اندکی قبل از پیروزی انقلاب ایران به چاپ رسید و ناشر به سلیقه خود، تصویری سبز رنگ از آیت الله خمینی را روی جلد آن قرار داد و در صفحه یازده کتاب بدون اطلاع نگارنده سطور ۶ تا ۹ را از جانب خود به متن کتاب افزود!

۱۶- «دعبل خزاعی و قصیده تائیه او»، که آن را به فارسی به نظم آورده‌ام.

«دیوان حافظ شکن یا گفتگویی با حافظ»، اشعار حافظ را به نظم جواب گفتم و در پاسخ هر شعر او همان وزن و قافیه را مراعات کرده‌ام، علاوه بر این، بررسی دعای ندبه و تضاد جملات آن با قرآن و جزوه کلمة الحق که قسمتی از شرح احوال مؤلف است، به ضمیمه همین کتاب پلی کپی و میان دوستان توزیع گردید، البته قبلاً نیز جزوه‌ای در ۲۴ صفحه به نام بررسی دعای ندبه نوشتم که حجت الاسلام علی احمد موسوی پذیرفت به نام خود چاپ کند، در صفحه ششم این جزوه متعهد شدم که اگر کسی مدرکی صحیح دال بر اینکه دعای ندبه انشاء امام است، ارائه کند، ده هزار تومان به او حق الزحمه بپردازم، ولی کسی چنین نکرد اما مجله مکتب اسلام و ندای حق به مخالفت برخاستند، من نیز به آن‌ها پاسخ گفتم که در ۶ صفحه کوچک به عنوان ضمیمه مجله رنگین کمان و با عنوان برای خاطر یک دعا قرآن را بی اعتبار می‌کنند چاپ شد.

۱۷- «ترجمه أحكام القرآن شافعی» که در سندج چاپ و منتشر گردید.

۱۸- «عقیده اسلامیة» تألیف محمد بن عبدالوهاب که با مقدمه و اضافاتی ترجمه و با نام مستعار عبدالله تقی زاده چاپ کردم.

۱۹- «ترجمه مسند امام زید بن علی».

۲۰- «التفتیش در بطلان مسلک صوفی و درویش».

- ۲۱- «درسی از ولایت».
- ۲۲- «جواب اشکالات بر کتاب درسی از ولایت»، در یازده صفحه به چاپ رسید و در آغاز آن نوشتیم: «هر کس هر اشکالی به آن کتاب دارد، بنویسد و آدرس و نام خود را معلوم کند تا جواب او ارسال گردد».
- ۲۳- «دعاهایی از قرآن»، کلیه دعا‌های قرآن کریم را با ترجمه فارسی گردآوری کردم و مقدمه‌ای در باب دعا و نیز ادعیه‌ای که در کتب دعا مذکور است بر آن افزودم و توانستم در اوایل انقلاب آن را به چاپ رسانم، هرچند که بعداً امکان تجدید چاپ آن را نیافتم، اعلامیه و یا جزوه فرق بین دین و مذهب نیز ضمیمه همین کتاب است.
- ۲۴- «اصول دین از نظر قرآن»، این تألیف به تعداد محدودی میان برادران ایمانی توزیع شد.
- ۲۵- «خرافات وفور در زیارت قبور»، پس از مطالعه کتاب زیارت که بخشی از کتاب گرانقدر و روشنگر محقق فاضل جناب استاد حیدرعلی قلمداران موسوم به راه نجات از شر غلات است، تشویق شدم که در تأیید تحقیقات این عالم جلیل القدر، اینجانب نیز تحقیقات خود را در موضوع «زیارت و زیارت نامه» به طبع برسانم، این کتاب در اوایل انقلاب به طبع رسید.
- ۲۶- «تضاد مفاتیح الجنان با آیات قرآن»، پس از تألیف خرافات وفور در زیارات قبور لازم دیدم «مفاتیح الجنان» را مورد بررسی قرار دهم، این کتاب تایپ و به تعداد محدودی میان دوستان توزیع گردید.
- ۲۷- «بررسی علمی در احادیث مهدی»، همچون کتاب فوق تایپ و به تعداد محدود میان برادران ایمانی توزیع شد.

۲۸- «بت شکن» یا عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول یا سیری در اصول کافی، در این کتاب با رجوع به کتب رجال، و مقایسه اخبار «کافی» با قرآن کریم، ضعف بسیاری از احادیث این کتاب را بیان کرده‌ام که امیدوارم به عنوان راهنمای استفاده از «کافی» مورد توجه برادران قرار گیرد.

۲۹- «رهنمود سنت در رد اهل بدعت»، ترجمه مختصر کتاب منهاج السنة، از تألیفات ابن تیمیه است که در مواردی نیز توضیحات و حواشی خود را بر آن افزوده‌ام. این کتاب تایپ و چند تایی از آن توزیع شد. و برخی از دوستان دلسوز و خیرخواه نسخی از این کتاب بت شکن و بررسی علمی در احادیث مهدی و تضاد مفاتیح الجنان با آیات قرآن و خرافات وفور در زیارات قبور را به پاکستان و ترکیه و چند کشور دیگر فرستادند. البته بعدها اضافات و تغییراتی در متن آن‌ها داده‌ام که امیدوارم در صورتی که امکان نشر وسیع آن‌ها فراهم شد. به جای متن اولیه، متن منقح آن‌ها انتشار یابد.

۳۰- «جامع المنقول فی سنن الرسول»، به زبان عربی و در پنج جلد، این کتاب جامع‌ترین کتاب در سنت پیامبر اکرم (آ) است که از منابع معتبر فرق مختلف اسلامی (شیعی و سنی و زیدی) فراهم آمده.

۳۱- «ترجمه جامع المنقول فی سنن الرسول» به زبان فارسی.

۳۲- «مقدمه و حواشی بر کتاب شاهراه اتحاد» یا «بررسی نصوص امامت» استاد حیدر علی قلمداران.

۳۳- «در زندگانی مؤلف».

و کتب دیگری که بر اثر حملات دشمنان و یا سرقت و یا به واسطه نقل و انتقال ناپدید شده‌اند. همچنین کتب بسیاری را تصحیح نموده‌ام که پاره‌ای

از آن‌ها چاپ شده مانند تاریخ اعثم کوفی و کتاب کلمه طیبه از شیخ نوری و.... در بسیاری از کتب نیز حواشی و توضیحاتی نوشته‌ام، «اللهم ارزقنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار»، مخفی نماند که پاره‌ای از کتب و اعلامیه‌های اینجانب، بلا فاصله پس از تألیف بی‌آنکه دوباره خوانی و عیوب و نقایص آن اصلاح و تنقیح شود، عجولانه توسط دوستان به چاپخانه فرستاده و یا تکثیر می‌شد، که از آن جمله است کتاب حکومت جمهوری اسلامی و....

سوء قصد به جان برقی:

علامه برقی درباره علت و چگونگی سوء قصد به جانش چنین می‌گوید: باری، پس از آزاد شدن، مجدداً وظیفه خود یعنی تألیف و ترجمه کتبی که برای زدودن خرافات و ایجاد وحدت اسلامی و بیداری عوام و آشنایی مردم با حقایق اسلام، ضروری می‌دیدم، از سر گرفتم. و چون می‌دانستم که فرصت زیادی ندارم و علاوه بر آن ملاها مرا راحت نخواهند گذاشت و باز هم به بهانه‌های مختلف به سراغم خواهند آمد، از این رو با وجود کمبود منابع و کتب لازم و ضعف بنیه جسمی، با شتاب تمام به تألیف کتبی از قبیل بررسی علمی احادیث مهدی، تضاد مفاتیح الجنان با آیات قرآن، بت شکن یا عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول و نقد المراجعات به زبان عربی و ترجمه مختصر منهاج السنه ابن تیمیه به نام رهنمود سنت در رد اهل بدعت و ترجمه احکام القرآن شافعی و ترجمه الفقه علی المذاهب الخمسة و تضاد مذهب جعفری با اسلام و قرآن و.... مشغول شدم.

سال ۱۳۶۵ شمسی و سال هشتم استقرار حکومت ملاها بود که مانند سال‌های قبل از آن مردم را به زور و تزویر به جبهه جنگ می‌بردند و در تبلیغات، مرتب تبلیغ می‌کردند که مردم شهیدپرور خودشان برای جهاد

اسلامی حاضر شده و به استقبال مرگ می‌روند و کسی هم جرئت ندارد بگوید چنین نیست. و باید گفت: ایران شده یک جهنم سوزان از فقر و قحطی و گرانی و ظلم و ستم.

در این ایام کتابی نوشتیم به نام «بررسی علمی در احادیث مهدی» و در آن از آیات قرآن و عقل استدلال کردم بر اینکه امامت به معنای راهنمایی و یا به معنای زمامداری، انحصار به یک یا چند نفر که صاحبان هر مذهب به آن عده منحصر می‌کنند صحیح نیست، بلکه همانطور که ائمه کفر انحصاری نیست، ائمه ایمان نیز انحصاری نیست و اخبار و احادیثی که امثال علامه مجلسی و یا شیخ صدوق و یا کلینی در کتب خود آورده و ائمه را به دوازده تن منحصر نموده‌اند و نیز اخباری که راجع به پسر امام حسن عسکری آورده‌اند همگی را مورد بررسی قرار داده و ثابت کردم که آن اخبار، تماماً مجعول و ضد و نقیض و غیر صحیح است.

نسخه‌ای از این کتاب به دست ملاهایی که مصدر امور در جمهوری به اصطلاح اسلامی هستند افتاد، به جای آنکه از این خدمت تقدیر کنند و یا اگر جایی خطا گفته‌ام جواب دهند و اشتباهم را با ذکر دلیل اثبات کنند: فتوای قتل مرا صادر کردند و مأمورین خود را که بیش از چهار نفر بودند برای کشتنم به منزل ما اعزام داشتند، سه نفر از ایشان قبل از غروب آمدند و چند مسأله سؤال کردند و جواب شنیدند و من مطلع نشدم که اینان برای سؤال نیامده‌اند بلکه برای اطلاع از راه ورود و خروج منزل و اینکه طرح کشتن مرا بریزند و شبانه برگردند، آمده‌اند.

به هر حال همان شب که شب پنجشنبه بیست و نهم خرداد ۶۵ بود ساعت ۸ و یا ۹ شب به منزل ما می‌آیند و در می‌زنند، میهمانی داشتم به نام آقای سال خورده، او در را باز می‌کند اما به محض اینکه در باز می‌شود فوری او را می‌گیرند و دو نفر مسلح با موتور او را سوار کرده و همراه می‌برند و فرد

دیگر وارد منزل می‌شود و در حالی که اینجانب مشغول نماز عشا و در رکعت دوم بودم می‌آید و با هفت تیر بناگوش مرا هدف قرار می‌دهد و می‌گریزد!!
 اینجانب از آمدن او مطلع نشدم ولی ناگهان احساس کردم سرم آتش گرفت گویی بمبی در سرم منفجر شد. چون خون از بناگوشم روان شد و سجاده من خونی شد نماز را شکستم و خود را به دستشویی منزل رساندم و شنیدم که کسی می‌گوید: کار تمام شد.

و در همان دستشویی بی‌حال افتادم و در سن هشتاد سالگی مقدار زیادی خون از بدنم خارج شد. آنچه خون ریخته شد و آنچه به گلویم فرو رفت. شاید دو لیتر یا بیشتر بود. زنی در اتاق عقب بود که در خانه ما خدمت می‌کرد چون صدای تیر را شنید و آمد حال مرا دید به عجله رفت همسایگان ما را در طبقه دوم و سوم که بالای مسکن ما بودند خبر کرد.
 آنان شاید از ترس کمکی نکردند، زن بیچاره از خانه بیرون می‌دود و به همسایه خیرخواه ما آقای امیدوار اطلاع می‌دهد و فریاد می‌کند که آقا را کشتند. آقای امیدوار با عیال و فرزندانش آمدند و انصافاً کمک کردند، نامبرده سعی می‌کند با تلفن به چند نفر از دوستان تهران اطلاع بدهد ولی بعضی از آنان یا تلفن ایشان مشغول بوده و یا نبوده و یا جواب نمی‌دهند، وی به کلانتری نیز اطلاع می‌دهد.

به هر حال مأمورین کلانتری می‌آیند و با ماشین خود مرا به بیمارستان شهریار که نزدیک منزل است می‌برند و چون آنجا مجهز نبوده به بیمارستان لقمان الدولة می‌برند، در آنجا مرا معاینه و مداوا کردند.



برقی را چه کسی ترور کرد؟

و اما ضارب چه کسی بود؟ بعداً معلوم و مسلم شد کار هیئت حاکمه بوده است که به وسیله پاسداران کمیته ترور را انجام داده است. به راستی چرا مصادر امور این جنایت را مرتکب شده‌اند با اینکه من ده سال بود که خانه نشین بودم و در اثر پیری چندان قادر به مبارزه نبودم و چندان به خیر و شر دولت جمهوری کاری نداشتم.

اما چون عقیده آزاد نیست و یکی از خرافات متعصبین و مدافعین بدعت را باطل کرده بودم، مورد غضب آنان واقع شده و چون دلیل و منطق نداشتند به ترور متوسل شدند. یعنی همان کاری که با استاد قلمداران نیز مرتکب شدند. قرائن بسیار نشان می‌داد که مأمورین دولت جمهوری ضارب بوده‌اند.

دلایل اینکه جمهوری اسلامی برقی را ترور کرد!

بعضی از آن‌ها به شرح ذیل است:

اولاً: چون مرا به قصد قتل در خون غوطه ور کردند و تیر از طرف سر داخل و از طرف دیگر صورت خارج شد، با بی‌سیم خبر دادند که کار تمام شد. مجهز بودن ضاربین به بی‌سیم خود دلیل واضحی است که آن‌ها با دولت مرتبط بوده‌اند.

ثانیاً: آشنایان به روزنامه‌های کیهان و اطلاعات و سایر روزنامه‌ها اطلاع دادند که این خبر را در صفحه حوادث بنویسند، ولی هیچیک درج نکردند. ثالثاً: پسر نامه‌ای به مصادر امور نوشت، ولی هیچ یک از ایشان جواب نامه‌ها را ندادند.

رابعاً: خود من اعلامیه‌هایی نوشته و بین مردم منتشر نمودم و از جمله آن را برای مصادر امور نیز فرستادم ولی باز هم جوابی ندادند. خامساً: پس از دو روز که خانواده امیدوار همسایه خیرخواه ما به بیمارستان آمدند یکی از نگهبانان آنجا به او می‌گوید ما چند مرتبه ضارب را دیده‌ایم، او می‌پرسد مگر شما او را می‌شناسید، آن مأمور فوری کلام را عوض می‌کند و سخن خود را تغییر می‌دهد.

سادساً: روز سوم که من در بیمارستان بودم. یکی از ائمه جماعت در بازار تهران به نام سیدعلی انگجی با شیخی دیگر و عده‌ای همراهان خود به عنوان دیدار با مجروحین جنگ به بیمارستان می‌آید، در حالی که قرائن نشان می‌داد برای دیدن وضع من آمده بودند مانند آنکه من در راهرو که به طرف دستشویی می‌رفتم با ایشان برخورد کردم و ایشان هنوز وارد اتاق بیمارستان نشده بودند، با انگشت به یکدیگر اشاره می‌کردند و می‌گفتند خودش است!! و همچنین قرائن دیگر.

به هر حال وی در ضمن دیدار آمد بالای تخت اینجانب ولی تظاهر می‌کرد مرا نمی‌شناسد فقط چون روحانی هستم به دیدارم آمده، اما من با آقای انگجی تکلم کردم و گفتم که او را می‌شناسم و نام پدرش را بردم و خود را معرفی کردم و او مبہوت مانده بود، البته کاملاً می‌دانست که مجروح کیست ولی تجاہل کرد شاید می‌خواست ببیند من هوش و حواسم کار می‌کند و ماندنی هستم یا از دنیا می‌روم!

به هر حال پس از آنکه من قضیه را تعریف کردم و گفتم سر نماز با من چنین کردند و گلوله بر چہرہ من زدند، شیخی که در معیت آقای انگجی بود، فوری با افتخار و با صدای بلند در جلوی پرستار بیمارستان و فرزندان من به عربی گفت: من ناحیتنا، یعنی این جنایت از ناحیه ما بوده است!!

سابعاً: اگر ضارب مأمور دولت نبود او را تعقیب کرده و پیدا می‌کردند چنانکه چند روز قبل از ترور اینجانب بمبی در خیابان ناصر خسرو منفجر شد و دولت ظرف سه روز عاملین آن را شناسایی کرد، ولی در مورد ترور من دولت هیچ اقدامی نکرد، بلکه در بیمارستان مأمورینی از زندان اوین آمدند و چون حال و وضع مرا دیدند، به من گفتند شما ضاربین را حلال کنید!!

ضمناً آن زنی که در منزل بود و هم میهمان من در روز حادثه یعنی آقای سالخورده، هر دو اظهار کردند آنان که عصر به بهانه سؤال کردن به منزل ما آمده بودند، هر سه دارای اسلحه کمری بودند!!

ثامناً: چند روزی که من در بیمارستان بستری بودم همواره عده‌ای از پاسداران شب و روز با داشتن هفت تیر در زیر لباس در اطراف اتاقم کشیک می‌دادند و هر چند ساعت عوض می‌شدند. این پاسداران و رییس ایشان مرتب به فرزندانم می‌گفتند چرا این مرد را به منزل و یا بیمارستان خصوصی نمی‌برید؟! هر چه زودتر او را از بیمارستان خارج کنید و ببرید!!

تاسعاً: عده‌ای بازاری که به بیمارستان آمده بودند مرتب می‌گفتند خدا نابودش کند او دشمن علی است و فحاشی می‌کردند!!

عاشرأ: روز پنجشنبه که فرزندم با چند نفر از دوستان به منزل ما می‌روند یعنی همان روز بعد از ترور می‌بینند تلفن منزل ما قطع است. از مهمترین دلایلی که دولت قصد ترور مرا داشته و لاغیر و ضارب، مأمور حکومت بوده این است که پس از گذشت چند روز از حادثه که آقای سالخورده در کلاس مأموریت خود حضور داشت. مأمورینی از طرف دولت او را دستگیر می‌کنند و از او تعهد می‌گیرند، حادثه ترور برقی را برای کسی بازگو نکنند!

۳۴- استاد حیدر علی قلمداران / - قم



حیدر علی قلمداران فرزند اسماعیل در سال ۱۲۹۲ خورشیدی در روستای دیزیجان در ۵۵ کیلو متری جاده قم - اراک از توابع شهرستان قم در خانواده‌ای کشاورز و نسبتاً فقیر چشم به جهان گشود، در پنج سالگی مادرش را از دست داد، صاحب کتاب کم نظیر (نصوص امامت) که تمام نکات سرقت و خیانت رافضی‌ها را بیان نموده، اسم‌ها و

روایت‌های سرقت شده اهل سنت را بیان نموده و همچنین بیان کرده که چگونه روایت‌ها را با حذف و تغییر و تبدیل و تحت عنوان‌های مختلف به

چاپ رسانده‌اند. ایشان کتاب‌های علمی و با ارزش دیگری نیز تألیف نمودند که بعضی از آن‌ها به چاپ رسیده است.

حیدر علی قلمداران، نابغهی گمنام:

شاید کمتر کسانی باشند که بدانند روزی تمام ملت ایران کنونی اهل سنت بوده‌اند، و اهل سنت یعنی دوستداران واقعی اهل بیت پیامبر آ و صحابه‌ی جانفدای آن حضرت، که با چشم حقیقت به دین و زندگی می‌نگرند، پس اهل سنت واقعی با شیعه‌ی واقعی یعنی دوستدار علی؛ وهیچ فرقی نمی‌کند، مشکل فقط در افراط و تفریط است، حقایق را وارونه جلوه دادن نه شیعیست است و نه سنیت، صحابه‌ی فداکار رسول الله آ را ملعون خواندن و یاران و همسران و خانواده‌ی درجه یک پیامبر گرامی آ را لعنت و نفرین کردن نه تنها پیروی از علی نیست بلکه دشمنی با علی و پیامبر و دین علی است، و غلو و افراط درباره‌ی اهل بیت پیامبر آ نه تنها محبت با پیامبر و اهل بیت حضرتش نیست، که دشمنی با آنان است.

آری، امروز نیز در جامعه‌ی ایران علماء و دانشمندانی هستند که حاضر به تقلید کورکورانه از خرافات موجود در جامعه‌ی کنونی ایران نیستند بلکه با حس حقیقت‌جویی در تلاش حق مخلصانه گام بر می‌دارند و آنچه از قرآن و سنت واقعی برایشان حق بنماید بدور از تعصب آن را با جان و دل می‌پذیرند.

اما متأسفانه کمتر کسانی در ایران بزرگ با علماء و دانشمندانی همچون آیت الله شریعت سنگلچی و آیت الله العظمی سید رضا بن ابوالفضل البرقی، و علامه اسماعیل آل اسحاق و استاد حیدر علی قلمداران و دکتر علی مظفریان، و دکتر مرتضی رادمهر و ده‌ها عالم و دانشمند دیگری آشنا هستند که مذهب پدری را با تشخیص دقیق رها کرده و مکتب حق را

برگزیده‌اند، گرچه شخصیت‌های مذکور همگی به رحمت خدا رفته‌اند اما آثار گران‌بهایشان نشان‌دهنده و معرف شخصیت‌های والای این بزرگواران است. و به علت فقر و عاجز ماندن از پرداخت حتی دو قران پول مکتب خانه روستا از حضور در کلاس درس زن آخوند محروم بود، فقط پشت در می‌ایستاد و مخفیانه به درس پیرزن گوش می‌داد، باری بدلیل پاسخ دادن به همه‌ی پرسش‌های پیرزن که بچه‌ها از آن عاجز مانده بودند اجازه یافت مجانی در کلاس شرکت کند.

به علت نداشتن قلم و کاغذ و شوق روز افزون خواندن و نوشتن از دوده‌ی حمام به جای مرکب، و از کاغذهای اضافی ریخته به جای دفتر استفاده می‌کرد. حیدرعلی در سن پانزده سالگی پدرش را نیز از دست داد، پدر وی مردی خشن و تند مزاج و مخالف درس خواندن وی بود حیدر علی در سن بیست و هفت سالگی ازدواج کرد و در سی سالگی به خدمت اداره‌ی فرهنگ قم در آمد از آن پس که دائره‌ی تحقیقات و مطالعات وی گسترش یافته و قلمش از مهارت خوبی بهره یافته بود در روزنامه‌های استوار و سرچشمه در قم و وظیفه، در تهران مقاله می‌نوشت. مجله یغما نیز مقالات و اشعار زیبای استاد را چاپ می‌کرد و همچنین مقالات فقهی و ارزشمندی در مجله‌ی وزین حکمت که آیت الله طالقانی و مهندس مهدی بازرگان نیز در آن قلم می‌زدند هم به چاپ می‌رسید.

باری در یک مجله‌ای که از سوی اداره‌ی فرهنگ به چاپ رسید مقاله‌ای منتشر شد که به حجاب اسلامی اهانت کرده بود استاد جوایبه‌ای قاطع و کوبنده‌ای در رد آن نگاشت و در مجله‌ی استوار به چاپ رساند این اقدام از سوی یک شخصیت فرهنگی، خشم رئیس فرهنگ قم را برانگیخت، و در یک جلسه عمومی در برابر حضار از استاد انتقاد کرد و تهدید به اخراج وی نمود و استاد می‌گوید: من نیز اجازه خواستم و پشت تریبون رفتم و با کمال

صراحت لهجه، سخنان پوچ و تهدیدات پوشالی وی را در برابر حضار پاسخ دادم، پس از سخنان من جلسه به هم خورد و الحمد لله هیچ اتفاقی برایم نیفتاد و رئیس فرهنگ پس از مدتی منتقل شد.

استاد می‌فرمود: علت انتقال رئیس فرهنگ قم اقدام یکی از روحانیون معروف قم بود که در آن وقت در قم درس اخلاق می‌دادند، ایشان بعد از قضیه‌ی اداره فرهنگ، کسی را به منزل ما فرستاد که با شما کار دارم وقتی نزد ایشان رفتم موضوع را جویا شدند، و پس از تعریف ماجرا گفتند ابدًا ترس هیچ غلطی نمی‌تواند بکند من نمی‌گذارم این مردک در این شهر بماند اگر باز هم چیزی گفت جوابش را بدهید من در جواب گفتم: آقا پیش از اینکه شما حمایت کنید من جوابش را دادم چه رسد از این پس که شما هم وعده حمایت می‌دهید.

جریان ترور و دیگر حوادث ناگوار زندگی استاد قلمداران:

پس از گذشت چند ماه از پیروزی انقلاب در تابستان ۱۳۵۸ خورشیدی شب بیستم رمضان سال ۱۳۹۹ هجری قمری که استاد قلمداران طبق عادت هر سال تابستان را در روستا می‌گذراند جوان مزدوری که از جانب کوردلان متعصب تحریک و مسلح شده بود نیمه شب وارد خانه‌ی استاد شد و او را در حالت خواب ترور کرده و گریخت، لیکن علی رغم فاصله بسیار کم گلوله فقط پوست گردن ایشان را زخمی کرد و در کف اتاق فرو رفت. طبق اظهاراتی که از خود استاد نقل شده روز قبل از حادثه جوانی از قم نزد او آمده بود و در مورد پاره‌ای عقاید و نظریات ایشان و نیز درباره‌ی کتاب سؤالاتی کرده بود! بدون شک نوشتن کتاب «خمس» و «شاهراه اتحاد» انگیزه‌ی قوی این ترور بوده است.

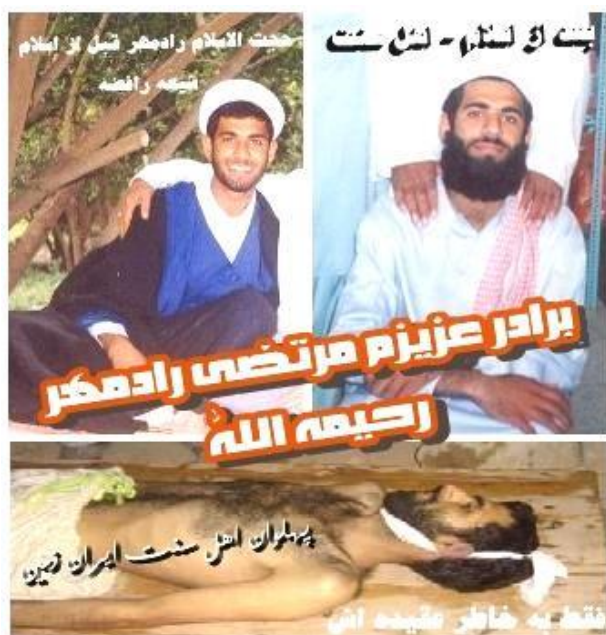
در هر صورت مشیت و تقدیر الهی مرگ استاد قلمداران را اقتضا نکرده بود! با این وجود استاد رفت و آمدش به روستا و فعالیتش را ادامه می‌داد. در اواخر عمر، او را درحالی که دو بار سگته مغزی نموده و در منزل بستری بود دستگیر و به زندان ساحلی قم منتقل کردند ولی با وساطت حسینعلی منتظری که در آن موقع نایب رهبری بود وی را آزاد کردند. وفات او: در ۱۵ اردیبهشت ۱۳۶۸ بعد از ۸ سال بیماری وفات یافت و در باغ بهشت قم دفن گردید.

۳۵- آیت الله اسحاق آل یاسین / - قم

ایشان از اهل قم بودند که با نوشتن نامه‌ای به خمینی، کشته شدند. ایشان سه اعتراض به خمینی داشت:

- ۱- چرا وقتی اسم مبارک رسول الله **آ** را می‌آورند در تهران و قم به زور یک صلوات می‌فرستند؟! اما وقتی اسم شما برده می‌شود سه صلوات می‌دهند.
- ۲- آیا گرباچف را به اسلام دعوت کردی یا به کتاب‌های ابن سینا و سهرودی، چرا او را به کتاب الله و سنت رسول الله **آ** دعوت نمی‌کنی؟
- ۳- کلمه اسلام ناب را از کجا آورده‌اید؟ مگر رسول اکرم **آ** دو اسلام را آورده یکی ناب و دیگری غیر ناب، آری این وحی بوده از طرف رؤسای کفر که شیطان بر او نازل کرده و ضمناً این دعوت جلوتر از شما، شیخ راشد غنوشی تونسوی به گرباچف نوشته است.

۳۶- حجت الاسلام دکتر مرتضی رادمهر - تهران



حجة الاسلام دکتر مرتضی رادمهر / در یک محیط پیشرفته و در خانواده‌ای به اصطلاح فرهنگی و متمدن در سال ۱۳۵۱ در شهر تهران چشم به جهان گشود و تحت سرپرستی پدری متخصص مغز و اعصاب که شدیداً متأثر از فرهنگ اروپائی‌ها بود و تحت تربیت مادری متخصص قلب، نسبتاً مذهبی پرورش یافت و طبق آرزوهای هردو (پدر و مادر) مسیر زندگی را با تحصیلات حوزوی و دانشگاهی در پیش گرفته است که در نتیجه از حوزه علمیه قم حجت الاسلام و از دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی تهران یک قدم مانده به رتبه دکترای (پزشک عمومی) بعلت ناسازگاریهای فکری با مذهب اهل تشیع و گرویدن به مذهب اهل سنت فقط بخاطر تغییر مذهب و فکر، از دانشگاه اخراج و با ظلم و ستم و شکنجه‌های

ظالمان روزگار مواجه گردیده است و در آخر به دست کوردلان ولایت فقیه در پاکستان به شهادت رسید از ایشان کتاب‌هایی منتشر شده از جمله کتاب «چگونه هدایت شدم» که در آن داستان هدایت و زندگی‌اش از زبان خودش بیان شده است و کتاب ازدواج موقت یا صیغه و پیامدهای آن.



حجت الاسلام رادمهر بعد از سنی شدن

رادمهر در زمان طلبگی

۳۷- سیروس محمدی پسر عبدالمجید / - کرمانشاه

(روانسر)

ایشان بوسیله گلوله مجوسیت در ۱۳ آذر ۷۵ در ایام شهادت دکتر ربیعی شهید شدند که دو نفر دیگر از اهالی اطراف روانسر نیز در یادگان روانسر شهید شدند.

۳۸- سید محمود حسینی نسب حسامی / - کردستان

(سنندج)

ایشان اهل سنندج بودند که کتابی را در رد کتاب صیغه بروجردی نوشتند و به همین جرم مدتی در زندان بودند سپس او را شهید می‌کنند. عموی امام جمعه وقت سنندج، آقای سید صلاح الدین حسامی است که این خانواده نیز گرفتاری‌های زیادی از دست رژیم رافضی کشیده‌اند از جمله سید صلاح الدین و سید اشرف و سید شرف و سید جمال که عمری را در زندان مجوسی‌ها سپری نمودند.

۳۹- مولانا محمد عمر سربازی / - زاهدان (کوه ون)



ایشان در یکی از روستاهای واقع در کوه‌های منطقه سرباز بنام کوه ون زندگی می‌کرد، دیدن محل سکونت این شخص بیانگر ایمان و اخلاص و مقاومت و جهد و ورع او می‌باشد، شخصیتی که بعد از اتمام دروس دینی در زاهدان راهی سرزمین پاکستان و هندوستان و افغانستان می‌شود تا اینکه به درجه والایی از علوم اسلامی می‌رسد و به محل خود بر می‌گردد مردم محل را می‌بیند که بیشترشان به قبر پرستی و شرک آلوده هستند و با هزاران رنج و محنت مردم را به راه توحید باز می‌گرداند.

تا چهار سال قبل مدرسه ایشان فاقد آب و برق و جاده بود. در ابتدا که انگلیس و فرانسه مهره خود (خمینی) را به ایران فرستادند و امید داشتند که اسلام را بوسیله این فرد بد نام کنند از مولانا طلب همکاری می‌کنند، وی به هیچ نوع همکاری حاضر نگردید. چندین بار از قم و تهران به مدرسه ایشان رفته اما نتیجه‌ای حاصل نمی‌کنند. وزارت اطلاعات ایران تصمیم می‌گیرد دو نفر طلبه اطلاعاتی را که اهل بیرجند بودند بعنوان طلبه اهل سنت به مدرسه دینی بفرستد که در حدود چهار سال در نزد مولانا مشغول درس می‌شوند اما مخفیانه تمام گزارشات کار مدرسه و شیخ و طلابش را به حکومت می‌رساندند. تا اینکه این دو شخص اجیر فرستاده شده روزی به مولانا می‌گویند که در شهر ما اکثر مردم شیعه هستند ما اهل سنت تنها ۳۰ درصد هستیم، ما را راهنمایی کنید که چگونه با آن‌ها برخورد کنیم تا باعث هدایت آنان شویم. مولانا می‌گویند: شما شب بیاید خانه من تا با هم در این زمینه صحبت کنیم، آخر شب که به منزل مولانا می‌روند بحثی طولانی را شروع می‌کنند و هنگامی که خدا حافظی می‌کنند یکی از این شیاطین اطلاعاتی مقداری سمّ بوسیله دستکش بدست می‌کند و در آن اثناء با مولانا خدا حافظی می‌کند دست ایشان را فشار می‌دهد و می‌بوسد بعد از سه الی

چهار ساعت مولانا حالش بهم می‌خورد و خانواده خود را با خبر می‌سازد و نزدیک به نماز صبح به درجه شهادت نایل می‌آیند.

مدرسین و علماء منطقه جمع می‌شوند و برادر وی جنازه را غسل می‌دهد و به مدرسین می‌گویند که شما عده‌ای خاص را تعیین کنید و مدرسه را زیر نظر داشته باشید. طلاب همه در حال گریه بودند و این دو ملعون هم خود را به گریه زده بودند که کسی به آن‌ها شک نکند تا اینکه شب چهارم، نصف شب ساک خود را بر می‌دارند که بروند، زیرا مأموریت خود را به اتمام رسانده بودند و می‌خواستند بی‌سر و صدا بروند که کسی متوجه آن‌ها نشود و به مأموریت‌های دیگری بپردازند. آن دو دستگیر شده و در جلو دوربین فیلمبرداری قرار می‌گیرند و به جنایت خود اقرار و اعتراف می‌کنند که ما جاسوس هستیم و ابراز می‌کنند که ما از طرف اطلاعات این مأموریت را داشته‌ایم و حالا بسیار پشیمان هستیم. اما بعد از تحقیق و بررسی فراوان هردو خبیث را به جزای عمل‌شان می‌رسانند. و ماجرا و فیلم اقرار را در اختیار علماء اهل سنت قرار می‌دهند و سی دی کامل اعترافات این دو خبیث موجود می‌باشد.

آثار شوم فتنه رافضی‌ها حتی به پیر مردی که عمرش بیشتر از ۸۰ سال است نیز رحم نمی‌کند. پیرمردی که در کمال سادگی و بی‌آلایش در دل کوه می‌زیست.

شیخ -رحمة الله علیه- همیشه می‌گفت: خداوند همه چیز را به من داده است بجز یک چیز که مانده، نمی‌دانم آخر مرگم ساده و همینطور داخل این کوه‌ها باشد یا با شهادت بروم!

آری برادر، دسیسه‌های این حکومت خائن هزاران چهره دارد.

۴۰- مهندس سید حسین برازنده / - مشهد



شهید مهندس حسین برازنده مبارز قدیمی انقلاب، بنیانگذار جهاد سازندگی خراسان و مدرس قرآن و تعلیمات دینی در آموزش و پرورش استان بود که به علت آنکه حاضر نشد از اعتقاد راسخ خود دست بردارد و آموزش دین را از «غیرخدا» اخذ کند، ناچار به کناره‌گیری از سمت‌های رسمی شد. با این حال با جدیت بیشتری به مطالعات قرآنی و تبلیغ راهبردهای قرآنی ادامه داد. از حضور در هیچ جمعی و گفتگو با هیچ فردی دریغ نورزید و با جسارت تمام به بیان عقاید خود و تفهیم قرآن پرداخت. اما به جای برخورد فکری توطئه قتل او را ترتیب دادند. ایشان کلاس‌های قرآن (تفسیر) خود را از همان سال‌های قبل از انقلاب و یا اول انقلاب (سال ۵۷) در انجمن اسلامی دانشگاه‌هایی همچون دانشگاه فردوسی تهران، پایه‌گذاری کرده بود.

کینه‌ای که دشمنان انسانیت از وی به دل داشتند ناشی از خصلت روشنفکری و روشنگری، جسارت و مبارزه با بردگی فکری بود که در وی سراغ داشته و با هیچ تهدید و تطمیعی از پای در نمی‌آمد و به هیچ چیز جز خدای خود تسلیم نبود.

شهید برازنده بارها از طرف واحدهای امنیتی و انتظامی مورد بازخواست و تهدید واقع شده بود. بازخواست برای عقاید دینی و مطالعات قرآنی و تهدید برای دست برداشتن از تبلیغ و تفسیر کلام خدا. سرانجام مهندس حسین برازنده در تاریخ ۱۴ دی ماه ۷۳ از منزل به قصد شرکت در یک جلسه قرآن هفتگی خارج می‌شود و در ساعت ۱۱ شب پس از پایان جلسه محل را به قصد منزل خود ترک می‌کند و صبح روز بعد جنازه‌اش در کنار اتومبیل او در حوالی خیابان فلسطین پیدا می‌شود. در حالی که بر دستش آثار دستبند و در پشت و پهلو او آثار ضربه مشهود بود. پزشکی قانونی علت فوت او را فشار بر ناحیه گردن و انسداد مجاری تنفسی اعلام می‌کند. این قتل مزورانه به همان شکلی انجام شد که دیگر قتل‌های زنجیره‌ای و ترورهای دانشمندان و متفکران اهل سنت، صورت گرفته بود، و از همان انگیزه‌ها، مشخصات، اهداف و پشتوانه‌های تشکیلاتی، عملیاتی و اطلاعاتی برخوردار بود.

آماج شکنجه و عذاب اهل سنت در ایران روز بروز اوج می‌گیرد و اکثر مساجد و مدارس را تعطیل و یا بی‌رونق کرده‌اند و عده کثیری از مبارزین، علماء، نویسندگان و مجاهدین اهل سنت ایران در زندان بسر می‌برند و بسیاری از آن‌ها نیز بناچار از کشورشان فراری شده و راهی غربت شده‌اند اما با این حال هیچگونه مدافعی در دنیا ندارند و بسیاری از اندیشمندان مسلمان خارج، از این موضوع بی‌خبرند.

۴۱- عبدالقدوس ملا زهی / - ایرانشهر

ایشان داماد شهید مولانا محمد عمر سربازی می‌باشند، دوران تحصیل را در منطقه ایرانشهر و در خدمت مولانا سپری نمود و برای مدتی عازم

پاکستان شد و بعد از اتمام دروس در مدرسه علوم دینی جزو مدرسان معروف محسوب می‌شد. جوانی فعال و مجاهدی نستوه و دلسوز که همیشه بعد از اتمام تدریس روزهای تعطیل را به دعوت و تبلیغ در شهر و روستای بلوچستان اختصاص می‌داد و از تقدیر الهی داماد مولانای شهید شد و دامنه فعالیت ایشان گسترده‌تر شد و دشمنان دین خدا در پی نابودی وی شدند بعد از شهادت مولانا سربازی ایشان را به همراه پنج نفر از مشایخ بلوچستان دستگیر و روانه زندان کردند حدوداً هشت ماه را در سیاه چال‌های این ظالمان گذراندند و شکنجه‌های شدیدی را متحمل شدند. بعد از وعده‌های دروغین حاکمان خون آشام که شما را آزاد خواهیم کرد و این شهید جوان با زور سرنیزه و تفنگ پای مصاحبه تلویزونی استان آوردند و کلماتی را بر زبان جاری نمودند و دو روز بعد از مصاحبه اعضای خانواده‌اش را طلبیدند و سه ساعت ملاقات حضوری را به ایشان دادند و گفته بودند شما تشریف ببرید ما ایشان را آزاد خواهیم کرد و در سحرگاه در ساعت چهار بامداد در روز چهارشنبه ۱۳۸۷/۱/۲۱ سوم ربیع الاول ۱۴۲۹ همراه مولوی یوسف شه‌بخش او را به دار آویختند.

بعد از اعدام سَری این شهید جوان، برادر او را طلبیدند و داخل زندان زاهدان همراه دیگر زندانیان بر جنازه او نماز خواندند و جنازه را تحویل ندادند مسؤولین ناپاک در جای مخفی ایشان را دفن نمودند و هنوز چهره غم استاد عزیز و پدر خانمش شهید سربازی بر فضای بلوچستان چیره بود که داغ و غم عزیزی دیگر منطقه را فرا گرفت و در همان روزها امام جمعه اهل سنت مشهد مولوی عبدالعلی خیر شاهی را نیز زندانی نمودند.



۴۲- مولوی محمد یوسف سهرابی /

از شاگردان مدرسه شهید مولوی محمد عمر سربازی بود. دروس دینی را در محضر مولانا محمد عمر به پایان رساند و در مدرسه چاه جمال ایرانشهر شروع به تدریس علوم دینی کرد. ایشان به همراه شهید عبدالقدوس دستگیر شدند و تهمت‌های مختلف و مختلفی به ایشان زدند و به اجبار او را بر صحنه تلویزیون استان بلوچستان حاضر ساختند و اعترافاتی ناروا و بدور از حقایق را از ایشان گرفتند و به همان دستور ظالمانه صادره از سوی جلادان رژیم، ایشان را در سوم ربیع الاخر ساعت ۴ سحرگاه تیر باران کردند. با اعدام ایشان ملت اهل سنت ایران بداغ عزیززی دیگر درماتم نشستند. در همین روزها بود که بسیاری از علمای مشهد و کردستان و

کرمانشاه را دستگیر نمودند از آن جمله ملا ایوب گنجی و پدرش به همراه شش نفر دیگر راهی زندان شدند.

اسامی شخصیت‌های که در میوان ترور شده‌اند:

۱- محمد عارف کردستانی.

۲- انور شکیبا.

۳- طیب کشور دوست.

۴۳- محمد عارف کردستانی / - شهرستان میوان

برنامه‌ریزی نیروهای اطلاعاتی برای سوء قصد بجان این شهید پر پیچ و خم بود، برای اینکه ذهن مردم را منحرف کنند و نسبت قتل را به دوستان و همکاران خود شهید بدهند تا اینکه خون آن پایمال شود و در میان اهل سنت دشمنی و عداوت بر پا کنند. ایشان مدتی طولانی تحت نظر گروه سزای اطلاعات میوان بود، و هنگامی که دوستان و اقوام عراقی ایشان در منزل وی بودند کاملاً منزل او تحت نظر بود، بعد از رفتن مهمانان بلا فاصله خون آشامان اطلاعات وارد منزل ایشان می‌شوند و او را به گلوله می‌بندند و پا به فرار می‌نهند و در شهر شایعه می‌کنند که این کار عراقی‌ها و دوستان خودش بوده که با هم بر سر مقاله‌ای اختلاف داشتند. بحدی این افترا و تهمت و دروغ را بازگو کردند که عده‌ای بیچاره و ساده‌لوح باور داشتند.

عادت و روش کار اطلاعات تهمت و افترا و اختلاف درست کردن در بین اهل سنت می‌باشد، اساس حقد و کینه از این شهید این چنین بود که، سوالاتی که در مدارس دولتی به دانش آموزان مدرسه داده بودند همه اهانت به مقدسات صحابه کرام بود طرح سوال بدینگونه بود:

از طرف مدرسه راهنمایی:

از گزینه‌های زیر کدامیک سگ باز و میمون باز هستند؟

۱- عثمان بن عفان

۲- معاویه

۳- ابوسفیان

۴- یزید

شهید محمد عارف چندین بار با مدیران مدارس جر و بحث و اعتراض کرده بود اما هیچ نتیجه‌ای نگرفت بجز اینکه در پاسخ، وی را شهید کردند.

۴۴- انور شکيبا / - مريوان

ایشان یکی از جوانان با ایمان و فعال شهر مریوان که در سال ۸۶ مورد هجوم گلوله‌گذاران قرار گرفت. قتل وی را به گروه اتحاد میهنی کردستان عراق نسبت دادند. این نیز از شگردهای تازه اطلاعات ایران است که می‌خواهد بذر نفاق و کینه را در بین کردستان ایران و عراق بپاشد زیرا مریوان با سلیمانیه عراق همجوار می‌باشد.

۴۵- طيب کشور دوست /

طیب از فعالین سیاسی مذهبی کردستان ایران که ایشان هم بخاطر عقیده و فکر دینی چندین بار مورد اذیت و آزار دژخیمان خونخوار اطلاعاتی قرار گرفته بود. در سال ۸۶ هجری شمسی بوسیله مأمورین سپاه ترور شد بعد از ادای نماز مغرب در مسجد حضرت عثمان شهرستان مریوان و دقیقا جلوی در خانه توسط افرادی ناشناس که گفته می‌شد از افراد حزب کمونیست کومله بودند کشته شدند ولی دست‌های مشکوکی در قضیه وجود

داشت که آن را به حکومت متصل می‌کرد و بعدها مشخص شد تمام این ترورها توسط فرمان مستقیم فرماندهی اطلاعات سپاه میوان به نام «هیوا تاب» انجام شده بود. آثار تیرها هنوز هم بر در خانه‌ی پدری طیب کشور دوست هنوز هم باقیست.

واقعۀ شهرستان دالاهوی کردستان

یک شنبه ۱۸ / ۱ / ۸۷ ه.ش در روستای ریجاب شهرستان دالاهو مأمورین اطلاعات ایران در کمال بی‌احترامی و به روشی وحشیانه برای دستگیر کردن دو تن از علمای فعال و با سواد این منطقه هجوم بردند. یکی از علما را به نام استاد محمد عزیز بعد از کتک زدن فراوان همراه با خانواده ربودند و به مردم روستای داراب یکی از روستاهای ریجاب حمله‌ور شدند و به حمایت مردم با ایمان این منطقه استاد حسین دارابی توانست از دست متجاوزین جان سالم بدر ببرد و تا مدتی تحت حمایت مردم مخفی شده بود اما اکنون در زندان‌های این رژیم جنایتکار بسر می‌برد. این در حالی است که ملا حسین دارابی چندی پیش توسط عوامل سکولار و ضد دین نیز به مرگ تهدید شده بود. مردم این منطقه تا مدت‌ها محاصره شده بودند و حتی کسی حق ورود و خروج به این روستا را نداشت و مأموران اداره اطلاعات تمام منطقه را محاصره کرده و در خطوط ارتباطی نیز اختلال به وجود آورده بودند. تنها جرم این اساتید این بوده که دعوت بسیار فعالی را در تمام روستاهای ریجاب که شامل سیزده روستا می‌باشد شروع کرده بودند و سیر هدایت به سوی واقعیت بسیار سریع پیش می‌رفت اما در زیر سلطه ظالمان کوردل روشنگری جرمی نابخشودنی محسوب می‌شود.

در حالیکه دژخیمان نظام ولایت فقیه سفیه می‌خواستند یکی از اساتید را برابند، زنان و کودکان به کوجه‌ها ریخته و چماق به دست به مأمورین حمله‌ور شدند و تعدادی از مردم دیگر روستاها نیز به کمک این مسلمانان رفتند.

۴۶- استاد شیخ علی دهواری / - بلوچستان، شهرستان

سراوان



مولوی شیخ علی دهواری یکم مردادماه ۱۳۳۹ در روستای آسپیچ شهرستان سراوان در یک خانواده‌ی مذهبی دیده به جهان گشود. تحصیلات دوره‌ی ابتدایی را در روستای آسپیچ و دوره‌ی متوسطه را در شهر سراوان

در سال ۱۳۵۹ به پایان رساندند و در کنار آن تعطیلات تابستانی را در حوزه‌ی علمیه‌ی عین‌العلوم گشت به فراگیری علوم شرعی می‌پرداخت و به دلیل اشتیاق وافر به علوم شرعی در سال ۱۳۶۰ پس از دریافت بورس تحصیلی از دانشگاه بین‌المللی مدینه منوره عازم سرزمین وحی؛ عربستان سعودی گردید. و هفت سال از بهترین دوران زندگی خویش را در شهر رسول الله ﷺ دانشگاه مدینه منوره به کسب فیض از علما و دانشمندان و اساتید آن پرداخت و در رشته علم حدیث با رتبه ممتاز از آن مرکز علمی فارغ‌التحصیل گردید و از آنجایی که مدینه منوره محل رفت و آمد تمام اندیشمندان جهان اسلام با افکار و اندیشه‌ها، مذاهب و نحله‌های مختلف اسلامی بود با برخورد و ملاقات با آنان شناختی عمیق از اسلام و مسائل اسلامی پیدا نمود و با تلاش و پشت کاری که داشت توانست از چشمه‌ی زلال کتاب و سنت عطش علمی خویش را برطرف نماید و سرانجام بعد از هفت سال غواصی در دریای قرآن و سنت، سال ۱۳۶۷ با کوله باری از علم و دانش و تجربه برای خدمت به مردم به ایران بازگشت و دعوت به سوی توحید و یکتاپرستی و سنت رسول الله ﷺ را در شهرستان سراوان آغاز نمود. و خدمات ارزنده‌ای به جامعه اهل سنت ارائه نمود و در این مدت مسئولیت‌های مختلفی به عهده داشته است که برخی از آن‌ها عبارتند از:

- * امام جمعه و جماعت مسجد نور سراوان.
- * استاد حدیث مدرسه‌ی علوم دینی دارالعلوم زنگیان.
- * تأسیس مسجد جامع صدیق اکبر سراوان.
- * امام جمعه و جماعت مسجد جامع صدیق اکبر سراوان.
- * تأسیس مدرسه علوم شرعی دارالحدیث امام بخاری در سال ۱۳۸۰ هـ.ش.

* رئیس و مدرس دارالحدیث امام بخاری.

* ساختن سی مسجد و چند مکتب قرآن در سطح استان و ده‌ها خدمت دیگر.



هم اکنون حدود ۸۰ نفر در مدرسه دارالحدیث امام بخاری مشغول به تحصیل می‌باشند. ایشان اندیشمندی توانا بود که با اخلاص تمام در جهت احیای کتاب و سنت گام برمی‌داشت و از اخلاق والایی برخوردار بود به همین دلیل روابط اجتماعی خوبی داشت و فردی عابد بود و از راه تجارت و فروش لوازم یدکی امرار معاش می‌نمود. او طبق سنت الهی مانند همه‌ی پیامبران، مصلحان و دعوت‌گران مورد تهاجم قرار گرفت. به او تهمت‌ها زدند، فحش‌ها و ناسزاها شنید ولی مانند کوه، استوار ایستاد و راه دعوت را ادامه داد. دشمنان اسلام، این شب پیران کوردل که توانایی دیدن نور الهی را نداشتند به پست‌ترین روش که ترور باشد، پناه بردند. و بعد از نماز مغرب روز دوشنبه بیستم آبان ماه ۸۷ هنگام بازدید از یکی از مساجد، سینه‌ای را که مملو از قرآن و حدیث بود، آماج گلوله ساختند و گل وجودش را پرپر

کردند. ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ و این گونه این مرد خدا و طرفدار کتاب و سنت را که تمام عمرش را صرف پخش و نشر فرهنگ اسلامی و مبارزه با بدعت‌ها و خرافات نمود، به شهادت رساندند.

آری، ایشان در سن ۴۸ سالگی ندای پروردگارش را به بهترین وجه لبیک گفتند و به سرای باقی شتافتند. روحش شاد و یادش گرامی باد.

﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا﴾ [الأحزاب: ۲۳].

«از میان مؤمنان مردانی هستند که به آنچه با خدا بر آن پیمان بسته بودند، صادقانه وفا کردند پس، از آنان کسی هست که قرار داد خود را به انجام رسانید و از آنان کسی هست که انتظار می‌کشد و هیچ گونه تغییر و تبدیلی نیاورده‌اند».

امیدواریم که خونس باعث آبیاری درخت اسلام و قرآن و سنت شود و مایه یأس و ناامیدی دشمنان اسلام گردد.

شهدای اهواز:

خلف دهراب خنافة

عبدالله عبدالحسين الكعبي

علي جاسم المطوري

مالك ناصر التميمي

جعفر لفته الساري

دهراب شمیل

ریسان الساری

شریف عنایة الناصری

عبدالرضا حنتوش الناصری

علی رضا

علی عودة عفراوی

عیسی المذخور

ماجد جاسم البوغیش

محمد لازم الکعبی

محمد لفته الساری

منصور مناحی (ابوعواد)

مهدي حنتوش الناصری

عبدالأمیر الکعبی

قاسم شریف السلامی

محیی الدین آل ناصر

۴۷- مولوی نورالدین غریبی

از علمای اهل سنت در استان خراسان بود ایشان فارغ التحصیل دانشگاه اسلامی مدینه بودند به خاطر فشارهایی که از طرف اطلاعات ایران متوجه او بود به پاکستان می‌رود ولی بازهم از دست اطلاعات ایران در آنجا در امان نمی‌ماند و مجبور به ترک پاکستان و سفر به کشور تاجیکستان

می‌شود. و سر انجام در سال ۱۹۹۸م در حالی که برای تدریس قرآن به طرف مدرسه‌ای که در آن مشغول بود می‌رفت با دو نفر از اطلاعات ایران برخورد می‌کند و او را با شلیک گلوله به شهادت می‌رسانند و خودشان فرار می‌کنند.

۴۸- مولوی عبدالجلیل قنبرزهی (مولوی صلاح الدین)



مولوی عبدالجلیل قنبرزهی (مولوی صلاح الدین) امیر و فرماندهی سازمان حزب الفرقان اهل سنت ایران بود که طی سال‌ها با حکومت مستبد ایران که از هیچگونه ظلمی در قبال ملت مظلوم اهل سنت دریغ نمی‌کند، مسلحانه می‌جنگید و همچنین یکی از فرماندهان جهاد در زمان حمله‌ی شوروی به افغانستان بود که در سال ۱۳۹۱ توسط دشمنان الله و مسلمین به شهادت رسید.

خاطر نشان کنیم که یکی از بهترین همراهان ایشان حمزه سراوانی نیز به همراه او به شهادت رسید.

۴۹- سعدی شیرزادی فرزند امام جمعه مریوان

سعدی شیرزادی همراه با عبدالکریم کهنه‌پوشی و پسر عموی آقای سعدی شیرزادی از فعالین مذهبی و بسیار تأثیر گذار در میان جوانان بودند که بعد از نماز مغرب و درحالیکه از روزهی ایام البیض افطار کرده بودند جلوی در مسجد توسط دو فرد موتور سوار به شهادت می‌رسند و به صورت غیر قابل باوری پس از شهادت این سه تن از فعالین مذهبی نیروهای سپاه و افراد تحت امر هیوا تاب فوراً در محل حادثه حضور یافتند و با وجود تمام تلاش‌هایی که امام جمعه‌ی مریوان ماموستا مصطفی شیرزادی برای یافتن قاتلین و مجازات آن‌ها و همچنین تأمین خانواده‌های آنان از طریق بنیاد شهید انجام کار به جایی نبرد و ظاهراً در حکومت علوی آقای خامنه‌ای این خونها هدر رفت!

۵۰- حبیب الله حسین‌بر



شهید مولوی حبیب الله حسین‌بر: از علمای اهل سنت سراوان بلوچستان می‌باشد که در سال ۱۹۹۱ میلادی از طرف سازمان اطلاعات سراوان بعد از خروج از زندان به شرط همکاری ربوده شد و هیچ اثری از او بدست نیامده که احتمالاً ترور شده است.

۵۱- شهید مولوی عبدالعزیز الله یاری



امام جمعه اهل سنت بیرجند بودند که در سال ۱۹۹۴ میلادی بعد از چند روز باز جویی از طرف دادگاه ویژه روحانیت مشهد شکنجه و بوسیله سوزن مسموم و شهید شدند.

۵۲- ملا مصطفی دزلی / -کردستان (مریوان)

۵۳- مولوی یار محمدی / زاهدان

شهیدان و سرداران بلوچ

متأسفانه شرح حال زندگی آنان در دست نیست لذا تنها به ذکر نام آنها اکتفا میکنیم.

۱- شریف خان.

۲- داماد شریف خان.

- ۳- حمید نهتاقی.
- ۴- حاج محمد.
- ۵- مولا داد.
- ۶- دادشاه.
- ۷- جنگیان.
- ۸- ملا مجید.
- ۹- حاج محمد.
- ۱۰- حاج فقیر.
- ۱۱- مجید حاج الله داد.
- ۱۲- عبدالواحد.
- ۱۳- محمد ناصر.
- ۱۴- نظر.
- ۱۵- نور محمد «نورک».
- ۱۶- سهراب شاه بخش.
- ۱۷- خان محمد لال محمد.
- ۱۸- نادر.
- ۱۹- الله داد.
- ۲۰- جمعه خال.
- ۲۱- بلوچ خان.
- ۲۲- صاحب‌داد.
- ۲۳- بهادر.
- ۲۴- آریا خان.
- ۲۵- بهاء الدین.

- ۲۶- محمد تندرو.
 ۲۷- گرگین نهتاقی.
 ۲۸- خدا نظر.
 ۲۹- رحیم حاجک.
 ۳۰- دلاویز ناروئی.
 ۳۱- حاج سعید.
 ۳۲- ملک شاه خان.
 ۳۳- پردل خان بلوچ.
 ۳۴- مجید لال محمد.
 ۳۵- رضا لال محمد.
 ۳۶- حاج ماشاء الله.

اسامی شهدا براساس مناطق ایران

الف- شهدای جنوب ایران:

- ۱- شهید محمد ضیایی
 ۲- شهید عبدالله جاویدان
 ۳- شهید احمد محبت نیا

ب- شهدای کردستان:

- ۱- استاد محمد ربیعی / - کرمانشاه
 ۲- علامه احمد مفتی زاده / - کردستان (سنندج)
 ۳- فاروق فرساد / - کردستان (سقز)
 ۴- ملا شریف سعید یانی / - کرمانشاه (جوانرود)

- ۵- نجیم قادری / - کرمانشاه (منطقه امامی)
- ۶- شیخ ناصر سبحانی / - کرمانشاه، پاوه (دورپسان)
- ۷- مسعود هاشمی / - کرمانشاه
- ۸- شیخ حسن هاشمی رستگاری / - کرمانشاه
- ۹- محمد امین هاشمی رستگاری / - کرمانشاه
- ۱۰- ماموستا عبدالرحمن طاهری مرخز / - بوکان
- ۱۱- صالح نمدی / - کرمانشاه
- ۱۲- ماموستا عبدالکریم شهریکندی / - آذربایجان غربی (مهاباد)
- ۱۳- شیخ عبدالعزیز حسینی / - کرمانشاه (قصر شیرین)
- ۱۴- محمد عرفان / - کردستان (مریوان)
- ۱۵- سیروس محمدی پسر عبدالمجید / (روانسر)
- ۱۶- ملا مصطفی دزلی / (مریوان)
- ۱۷- سید محمود حسینی نسب حسامی / (سنندج)
- ۱۸- محمد عارف کردستانی
- ۱۹- طیب کشور دوست (مریوان)
- ۲۰- سعدی شیرزادی فرزند امام جمعه مریوان
- ۲۱- محمد عارف کردستانی
- ۲۲- انور شکبیا

ج: شهدای بلوچستان:

- ۱- دکتر احمد سیاد بلوچی معروف به مولوی احمد میرین / - بلوچستان چابهار
- ۲- مولوی عبدالملک بن عبدالعزیز ملازاده / - (زاهدان)

- ۳- مولانا ابراهیم دامنی / - ایرانشهر
- ۴- شمس‌الدین کیانی / - زاهدان
- ۵- مولوی نعمت‌الله توحیدی - زاهدان
- ۶- مولوی عبدالناصر جمشید زهی /
- ۷- عبدالرحیم شاه‌وزهی / - زاهدان
- ۸- مولانا محمد عمر سربازی / - زاهدان (کوه ون)
- ۹- عبدالقدوس ملا زهی / - ایرانشهر
- ۱۰- مولوی محمد یوسف سهرابی
- ۱۱- استاد شیخ علی دهواری / - بلوچستان، شهرستان سراوان
- ۱۲- مولوی عبدالجلیل قنبرزهی (مولوی صلاح‌الدین)

د: شهدای خراسان:

- ۱- مولوی موسی کرم‌پور امام‌جمعه اهل سنت مشهد - خراسان (مشهد)
- ۲- قدرت‌الله جعفری / - خراسان
- ۳- مولوی عبدالوهاب خوافی / - خراسان
- ۴- مولوی عبدالعزیز کاظمی / - خراسان (بیرجند)
- ۵- مهندس سید حسین برازنده / - مشهد
- ۶- مولوی نورالدین غریبی
- ۷- مولوی عبدالعزیز اللهیاری

ح: شهدای مهتدین:

- ۱- امیر حیاوی / - آبادان

-
- ۲- دکتر علی مظفریان / - شیراز
 - ۳- دانشمند عالیقدر دکتر علی مقدم / - آذربایجان شرقی (تبریز)
 - ۴- علامه ابوالفضل برقی
 - ۵- استاد حیدرعلی قلمداران / - قم
 - ۶- آیت الله اسحاق آل یاسین / - قم
 - ۷- حجت الإسلام دکتر مرتضی رادمهر - تهران
 - ۸- مهندس سید حسین برازنده / - مشهد